

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا يَخْتَارُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَخْتَارُ

از تصانیف علامه شیخ الاسلام سید محمد صدیق حسن روح تاج الدین انساب اهل بیع معنی

إِفَادَةُ الشَّيْخِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْفَتْحُ وَالْمَشْرِجُ

بِفَرَايِشِ خَادِمِ آلِ الْفَقِيرِ الْمَغْرُورِ أَمْدَادِهِ وَلَوْلَا دُرِّيَّةُ مُجَابِلِهِ بِإِسْتِثْمِ مُحَمَّدٍ وَتَو

رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

Acc. No. 2603
P 297.2
SID L5459

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اترى على عبده الكتاب تبصرة لاولى السوخر. وادعته انما
من الحكم والعلوم منها التاشيخ والمنسوخ. من عرفه فقد عرف الحق وادركه وبال
من شئخ ومن لم يعرفه فقد هلك اهلك المشرك والشيوخ والصلوة والسلام
على من جاءونا بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي ليس لها فسوخ. فنسبح بها
الملل وازاح بها العطل ورفع بها الحق بعد تضاعه وقمع بها الباطل غبار ارتفاعه
وم في يوم. وعلم الله واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا
في اجراما انفقوا في سبيله من ملل وصاع او وضوخر. صلى الله عليه وعليهم
وعلى حملة الرواية ونقله لادارة عنهم ما نسخ الغمام على الامصوخر. وغن الحام على
الشمر. ورحن الذي نسخ الى الكفر. اما بعد سيكوياد فخر خلق الله تعالى اليه ارجعهم
الى الديه كبحون علم ما نسخ ومنسوخ قران كريم واخبار نخب رؤف جيلهم علوم مست بحيث
برآن هر دو ومنتك بدان متوف بر در یافت اوست هر که آنرا نمی شناسد در معرض خطر
عظيم است و بباست که حکم جوان چيزی کند که منسخ تجريم است يا تجريم چيزی کند که منسخ
يجوز است يا مانسوخ را منسوخ داند يا منسخ را مانسوخ شمارد لهذا ايد ملت و سلف است گفتيم
که جائز نیست بيع کي را که تفسير کند کتاب خدا را يا متک نماید ثبت مگر بعد معرفت مانسوخ

از نسخ وی و از علی بن ابی طالب مروی است که در غلطی گفت ناسخ و نسخ می شناسی
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی و از عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که منع
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و عطف نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ
و خدا بن ایمن گفته حلال است هیچ یک را که عطف کند مردم را و تفسیر نماید قرآن را و گفته اند
عالم باشد بناسخ آن از نسخ و مخالفی برای این اوصاف معلوم نیست پس گویایان اتفاق است
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و از اینجا
جمع کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته اند و ناسخ را از نسخ جدا ساخته بکلی این
ابی طالب القیس المقری و ابو جعفر النحاس و ابوبکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابوداؤد
سجستانی و ابوعبیده قاسم بن سلام و ابوسعید عبدالقاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین
سیوطی و امام ابوالقاسم متیله بن سلام بن نصر المفسر المقری النخوی البغدادی و ابوالحسن
المنادی و علی حمدانی و غیره هم در ناسخ قرآن و نسخ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن صبح
القطری النخوی و ابوبکر محمد بن عثمان المعروف بابجد الشیخانی احمد صاحب بن کیمان احمد
بن اسحاق الانباری و ابوجعفر احمد بن محمد النحاس النخوی و ابوبکر محمد بن موسی الحارثی الهمدانی
و ابوالقاسم متیله بن سلام النخوی و ابوجعفر عمر بن شایب البغدادی الواعظ و ابراهیم
بن علی المعروف بابن عبدالحق و امام عبدالکریم بن هوازن القشیری و شهاب بن ابی الصهبانی
و ابوالفرج بن الجوزی و حسین بن عبدالرحمن الاهدلی البیہقی و غیره هم در ناسخ حدیث و نسخ
وی تصنیف نموده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم غلط و کمیاب پیدا کرده
و از عدم اعتنائی علما باین علم زیادیه عدم خرید و حضو صنادیدین مدین عجمیه دریا نندیده بجا
علی بن ابی القیس حقیقه عفا الله عنه اجانه و معامله فی مایعیه و رضاه باستبداد جمعی از اجاتا تالیف
این رساله در سنه ۴۸۰ و نامین بابتیغ الف الحریه پرداخت و مثل بر یک مقدمه و دو باب
دیک خاتمه ساخت و افاده الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ نام نهاد و مقدمه
دو بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در ناسخ و نسخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب
دوم در ناسخ و نسخ حدیث خاتمه در ذکر بعضی لوازم و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه بیان معانی نسخ و حکام او و دران چند مسائل است

اول در نسخ و آن در لغت بمعنی البطلان و از آن آید و منه نسخعت الشمس القطر و
 الريح انا و القوم و منه تناسخ القرون و گاهی مراد بآن نقل و تحمل باشد و منه نسخعت
 الكتابی نقلته و منه قوله تعالى انا كنا سننسخ ما كنتم تعملون و منه تناسخ الموات
 و اختلاف است بدان که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکی از آن نه در دیگر
 صفتی پسندی گفته اکثر را آنکه که دراز از حقیقت است و در نقل مجاز و قال شافعی گفته نقل حقیقت
 است و باطلانی و عبد الوهاب غزالی گفته در هر دو حقیقت است میان هر دو مثل که لفظا زیرا که در هر دو
 است در اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حدودی رفع حکم شرعی است مثل وی یا تاراجی نسخ
 از نسخ و شاه ولی السعدی دهلوی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از موضح صعبه فن تفسیر که بیش
 آن بسیار است اختلاف انجا می شمار معرفت نسخ و نسخ است ملوای و وجه صعوبت اختلاف
 اصطلاح متفقیین متاخرین است درین باب آنچه از تهذیب کلام صحابه و تابعین معلوم میشود است
 که ایشان نسخ را استعمال میکردند بانای معنی لغوی که از آن به خیر می بخیر می است نه بازای مصطلح
 اصولیان پس بعضی نسخ نزد ایشان از بعض اوصاف آتی است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل
 باشد یا صرف کلام از معنی تباد و بغیر تباد یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص علمی یا بیان
 فاق در میان منصوص و آنچه تفسیر بر است ظاهر یا از الاعداد جالبه تعبیرت سابقه باب
 نسخ نزدیک ایشان باب اسع آمد و عقل در انجا جولانی شد و خلاف را گنجایش دلها بعد از
 آیات منسوخه با قصد رسانیده اند و اگر نیک بشکافی غیر محصور است اما آنچه اصطلاح متاخرین
 عدوی قلیل بیش نیست لایستما بحسب تعبیه که اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب التقدیر
 بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد بیست و لائق تقریر نموده آنچه بر سر استاخرین منسوخ است بر وفق
 شیخ ابن العربی مقرر کرده قریب به بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است انتهی بقدر آن
 بیست را با تعقب ذکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی الحصر فالایعین النسخه الانی خمس
 آیات انتهی و این تقریبات در طوای آیات خواهد بود و هر آنکه نسخ یا نرسر عطا واقع است
 و غیر عابدن فرق میان کتاب سنت و حکایت کرده است جماعته اهل علم اتفاق اهل شریع

بر آن خلاف الابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع است قاضی القضاة محمد بن علی
شوکانی در ارشاد النحول بر دوین خلاف رد شیع کرده و تقب نموده و گفته ان همه هذا عنه
فهو دلیل علی نه جاهل لهذا الشرعیه المحمديه جلا فظیعا و اعجب من جهله باحکایه
من حکم عند الخلاف فی کتب الشرعیه فانه انما یقصد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من
بلغ فی الجمل الی هذه الغایه انتهی حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ست که شریعت او مانع جمله شریعتی که آمده و نیست نسخ بر ابی شریعت او و گفته اند حفظ مصلح
عبادت پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل
همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مونت خدمتی از ایشان است در دنیا تا بمشرب باشد بر رفع
آن در جنت و گفته اند تیسیر است و قبل غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ
شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه نسخ منفصل متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه متقدم است چنانکه
شرط و صفت استثنای منسوخ نیست بلکه تخصیص است سوم بودن او بشرع پس ارتقاء حکم بود
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است انقضای
آن وقت نسخ نیست پنجم آنکه نسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی از آنان چه صورت ضعف نزل
قوی نتواند شد و این حکم عقل است و اجماع بر این الت کرده چه صحابه انص قرآن با سبخر و احادیث
نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی نسخ باشد تا باید لازم نیاید و شرط نیست تناول بودن
لفظ تا نسخ چیزی را که منسوخ تناول او بود یعنی بتکرار و بقا هفتم آنکه منسوخ جائز نسخ بود پس
داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیرا که کسی سبحانه لم یزل و لا یزال یا اسما و صفات خودست و همچنین
بر چنینی که تا باید و توقیت آن نبص معلوم شده و اینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که
وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور است چهارم آنکه جائز است نسخ بعد اعتقاد منسوخ
و بعد عمل بر آن بلا خلاف بر ابوت که یکنان بر آن عمل کرده باشند همچو استقبال است المقدس
یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجار رسول نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد یکنان
فصل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلاً از وقت عین
آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد و خلاف آنکه خبری و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز

نسخ در صورتیکه وقت مامور داخل شده مانع پیش او فعل آن وقوع یافته خلافی که هست
 در نسخ قبل از دخول وقت است پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین فتنه اندجه و شور و شوکانی
 گفته هو الحق الذی لا ستر فیہ ازیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور
 معروفه و برای بدل ازین قبیل است نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول نسخ ادخار لحوم
 اصنامی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالان بائسها و هکذا نسخ قیام لیل در حق آنحضرت و
 علیه و آله و سلم و آنکه ظاهر به بعضی محقره یا جمیع آنهاست که کرده اند برخلاف این بقوله لکن
 ما ننسخ من ایه او نسیها نأت بحکمها او مثلها پس در آن دلالت بر محل نزاع
 نیست زیرا که در نسخ لفظ آیت است چنانکه دال است بر آن قوله نأت بحکمها او مثلها
 و در وی ذکر نسخ حکم نیست اگر تقدیم کنیم جائز است که گفته شود که اسقاط این حکم منسوخ بهتر از
 ثبوت او در آنوقت است ششم آنکه نسخ بیدل بر چند وجه است یکی آنکه نسخ مثل نسخ باشد
 در تخفیف و تعلیظ و درین خود خلائی نیست همچون استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه
 دوم آنکه نسخ اعطای باخف بود و این نیز با خلاف است همچون عدت کحول بحد اربعه اشهر
 و عشره اسوم نسخ اخف است و در نسخ اعطای و در نسخ جهل و در نسخ خلاف الظاهر و در نسخ جواز
 وقوعی است چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بحد و نسخ تخفیر میان صوم
 و فدیة بفریضه صوم و نسخ تحلیل خمر تحریمش و نسخ نکاح منته بعد تزویرش و نسخ وجوب صوم
 عاشورا بصوم رمضان به هفتم جواز نسخ اخبار و در آن تفصیل است یعنی اگر خبر از چیزی است
 که تغییرش جائز نیست گفتن آنکه عالم حادث پس نسخ هم جائز نیست و اگر خبری است
 که تغییرش جایز است پس آن چیز باضی است یا متقبل و متقبل عدت یا وعید یا خبری
 از حکمی یا خبری اخبار از وجوب حج و مذبح جمهور جواز نسخ این خبر است جمیع اقسام خلاف آن
 علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق نسخ اوست در ماضی مطلقا و در مستقبل بعضی آن که عدت
 نه در وعید و تکلیف در تکلیف از آنجهت که آن رفع حکم از تکلف است و در وعید از آنجهت که
 آن عفو است نیست متنش از وی تعالی بلکه حسن است و فاعل او مدوح است از غیر خود نفوس
 خود را بدان توحی تواند کرد و در ماضی از آن جهت که کذب صریح است مگر آنکه متنش منکر صریح

یا تقیید یا تبیین میبودن خبر مذکور شد که درین مورد باین نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی
و ابن سبغی گفته اند آنست که قسم یکمی نسخ حکم باقی الرسم همچو نسخ آیه الکویتة الذین لا یزیدون
بآیه یورث و نسخ عدت حول بعدت اربعه اشهر و عشر ایس نسخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع حکم
ست و نسخ ثابت التلاوة و حکم هر دو مذنب جهو و جواز دوست و بعضی بر این ادعا اجماع
کرده اند دوم آنکه نسخ حکم و الرسم هر دو بود و ناخشن ثابت حکم و الرسم با نسخ استقبالی است
استقبال کعبه نسخ صیام عاشور الصیام رمضان ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ
سنت بقدر آن است اندر رسم آنکه استقبال بیت المقدس سنت بود بقرآن سوم آنکه حکم نسخ باشد و رسم
باقی و با نسخ مرفوع الرسم و باقی حکم بود بقول تعالی فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفی کون
الموت اویحی الله لهن سبیلا لا یقول الشیخ و الشیخ تا از نیاطار جهو البسته
نکال الامر لله و در صحیح ثابت شده که این آن متکلم بود بعد لغزش نسخ شده و کش باقی مانده
چهارم آنکه نسخ حکم و الرسم بود و ناخشن باقی حکم نسخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عاقله
رضی الله عنهما آمده که گفت کان فی ما نزل عشر رضعات متتابعات یصر من فلتیخ یخسر
رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هن فی ما یتلی من القرآن بهیج گفته
پس عشر درینجا از آن قبیل سنت که رسم و کش هر دو نسخ گشته و خمس با نسخ الرسم باقی حکم است
بدلیل آنکه چون صحابه جمیع قرآن برداشتند این آیت را ننوشتند حال آنکه کش نزد ایشان باقی
ست این السعانی گفته معینش آنست که هر که از نسخ تلاوت او رسیده و تلاوتش میکند یخسر آنکه
نسخ الرسم لا حکم باشد و ناخشن معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان
من ذهب لمتقی لهما تا التلا و لا یملأ جوفه بآدم الا الذرأه یتوب الله علی من تاب و
این قرآن بود رسم و نسخ شده حکم و این عبد البر در تهید گفته قیل انه فی سورة ص و چنانکه
در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیرونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا و رضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده
که ان النبیه صلی الله علیه و سلم قرأ علیه لم یکن للذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الذین
عند الله الحنفیه تالا الیهودیه و لا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح آمده

ست و این از آن قبیل است که نقضش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و این عبدالباقی
از آن تیس از نسخ الخط و احکام و حفظ شمرده و گفته و منه قول من قال ان سوره الاحزاب
كانت نحو سوره البقرة اشتم انكناسخ منسوخ گردد و میان هر دو نظمی مستوفی و همچو مواجبت
محلف و نصرت که بمواریث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت ثابت
مواریث منسوخ گشته آن سماعی گوید این هر دو قسماً غیر از من محلف است و در آن نسخ محقق
نیست ابو الحسن مروزی گفته توارث بهجرت از آن کم است که منسوخ شدنش معلوم شود و بخش
معلوم نیست غرض حکم نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معاً از آن باب است که
هیچ مانع شرعی و عقلی از آن منع نمیکند پس برای منع از آن وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت
حکمی از احکام اوست و آنچه بر این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگر است از برای
آن نیست تلازم میان این هر دو بشبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو نسخ احد شامل
سائر احکام متباینه و سبب موقوف اوست که دلیل جواز باشد نه حکم آنکه نیست خلاف در جواز
نسخ قرآن بقرآن و نسخ مسند متواتره بسند متواتره و جواز نسخ احادیث با جواز نسخ احادیث متواتره
خلافیکه هست در جواز وقوع نسخ قرآن یا سند متواتره با جواز سنت جمعی بحدیثش عقلاً لازمه
و بر این اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن ندب و جهل نیست که واقع نیست و بر این اجماع
نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که این حرم از ایشان است بسوی وقوع رفته و در روایتی امام
احمد بن محمد بن ابی و ابوالولید باجمی و قریبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع
نه بعد آن شیوگان گوید از وقوع سنت نسخ قوله تعالى قل لا اجد فی ما وُحی الیّ شیء مما علی
حکمهم لیسعوا به فی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی خلب طیر و این
احادیث و جواب داده اند که منقش آنست که لا اجد الا ان و تحريم مستقبل واقع شده از وقوع سنت نسخ
مکاح متعنه بنی از آن هوأحد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ صحیح آحاد از برای اقوی
المتن و لا لا از آن میکند آنست که محیی نسخ در حقیقت از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست
و این ظنی است اگر چه بیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی است و آن قطعی قائل و محکم آنکه جاکلت
نسخ قرآن بسند متواتره از جهل و بطلان الحقیقه چنانکه درین آیه کتب علیکم که اذا حضر احدکم

الْمَوْتُ لَنْ تَرَكَ خَيْرِينَ الْمَوْجِبَةَ لِكُلِّ الْبَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنِ بقوله صلى الله عليه وآله وسلم
 لو ارتدت وتوان كنت كما يرت نسخ مست بابت موارثت زیرا که جمع میان هر دو ممکن است
 و شافعی منع زوجه و جماعتی از علمای بروی درین نسخ انکار نموده کیامهری گفته هفتاد البکار علی الاطلاق
 و عبد الجبار که نظر در حصول وقوع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا سهل کبیر و لکن
 الحق اکبر منه و لم نعلم احدا منع من جواز نسخ الكتاب بخلاف الواحد عقلا فضلا عن
 التواتر و المغالون فی حب الشافعی قالوا لا بد ان يكون لهذا القول من هذا العظیم حمل
 فتمحقوا حمل کذا و اتوا از اشکله نسخ و ان نسبت مست آیه تقدیمه بری از کل فی ناب غیره و قوله آخر همت
 علیکم المیثقة نسخ مست با حدیث دباع بانزاعی که در نسبت و اما نسخ سنت بقرآن پس
 جایز است نزد جمهور و وجهی از بر نسخ از ان نیست نه دلیل از عقل و شرع نزدیک مانع از ان است
 بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالى قد نوى قلبك نسخا
 فی السماء الاية یحیی نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باقرش بر دنا آنها بقوله
 تعالى فلا ترجعوا هن الى الکفار نسخ تحلیل خبر بقوله اما النحر و المکیه الاية نسخ تحویم مبارک
 بقوله تعالى قال ان باشر و هن نسخ صوم يوم عاشور بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه و نسخ ذلك فمما يكثر تعداده یا زوهم آنکه فعل است نسخ قول است چنانکه قول نسخ
 فعل است نزد جمهور و منه قوله صلى الله عليه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقطعوا
 و چون در برابر پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک نسخ آن قول باشد و فرمود الثیب بالثیب
 جلد مائة و الخمسم بعد ما عزاز رحم کرد و نه جلد پس این ترک نسخ جلد باشد از متحر رحم و پنجمین
 در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از بر ای جازیه ثابت شده بعده انرا ترک کرد پس این
 نسخ باشد از برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا كما دیتونی أصلي بعده که در
 غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعضی افعال پس این نسخ آن باشد نیست نزد مانع از ان دلیل
 از عقل و شرع دوازدهم آنکه اجماع نه نسخ می پذیرد و نه نسخ چیزی می باشد نزد جمهور و من
 آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز است و بعضی جماعه بنا بر نسخ بودن آورفته اند لیکن بینه نه بنفسه
 یعنی اگر نص صحیح یافته شود و اجماع بخلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث نسخ است چه اگر

اهل اجماع برناسخش مطلع میشوند اجماع برخلاف آن نمیکردند این ختم گفته این غلط فاحش
 است ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقہ در مثال آن حدیث وادی آورده که نسخ
 صلوات علیہ وآلہ وسلم و صحابه در اینجا بخواب گفتند بیدار نکرد ایشان را مگر ترشس و چون بیدار
 شدند فرمود اذاسوی احدکم عن صلوٰۃ فلیصلوا حين یذکروها ومن الغد للوقت حال آنکه
 اعاده نماز منیہ بعد از قضای آن در حال ذکر و در وقت نسخ باجماع مسلمین زیرا که نه واجب
 و نه مستحب سینه و هم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین رفتند جمهور
 زیرا که استعمال قیاس نزدیک عدم نص است پس نص از وی چه قسم نسخ میتوان پذیرفت ابو القاسم
 انما علی گفته جائز نیست بقیاس جلی نه بقیاس مخفی و گفته اند این وقتی است که علتش منصوص
 باشد نه مستنبط و منعی مبنی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و بعد از آن
 خود نسخ نیست بالاتفاق و نسخ میشود قیاس نسخ اصل خود بلاریب و در صحت نسخ اوباقی
 اصل خلاف است و حق منسوخ است و به قال قوم من الاصولیین چهارم و هم آنکه جائز نیست نسخ
 مفهوم مخالف با نسخ اصل آن و این ظاهر است و بدون نسخ اصل آن کقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
 الماء من الماء زیرا که مفهوم آن منسوخ است بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد بین شعبه
 الاربع و جمده فانقذ و جب الغسل فی لفظ اذا الاقی الختان الختان پس این نسخ مفهوم
 اوست و منوط شرع حکم غیر منسوخ است پس اصل واجب از انزال بلا خلاف و در جواب نسخ اصل
 بدون نسخ مفهوم دو احتمال است اظہار آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف است در مفهوم موافق
 جمعی بخوارش رفته و جمعی منسوخ کرده بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التبعیث
 همچو اگر آمد الدین بنی از تانیف پس نسخ فحوائی منسوخ است زیرا که منافی مقصود است و اگر منسوخ
 نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که لا تقطع ذیل درهما بقصد حرمان نید
 بعده گفتن وی را و اگر اعطه اکثر من درهم و لا تقطع درهما پس در آن احتمال انتقال
 از علت حرمان بسبب علت هوسات است شوکانی گفته و هذا تفصیل قوی جدا یا نزد هم
 آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص است یا نه و این مختلف است باختلاف صور زیرا که زائد یا
 بنسخ است یا مستقل نیست و مستقل بعضی اقل نیست همچو زیادت و جواب زکوة بر صلوٰۃ که

از نسخ دیگری نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات اهل علم نسخ آن عبادات نمی باشد
و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست باین عدم تنافی یا از حد اول
ست مثل زیادت صلوات بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمهور نسخ نیست و اگر زیادت
بنسخ نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تعزیر بر جلد زیادت و صف رقبه یا یا
پس در این اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقاً و بر قائل الشافعیته و المالکیه
و الحنبلیه دوم آنکه نسخ است و هو قول الحنفیه بر اینست که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر
مزید علیه بخوای خود زانی این زیادت است پس زیادت نسخ آن باشد کقوله صلی الله علیه و سلم
فی سائمة الغنم الزکوة چ این افاده نفی زکوة بر معلومی کند و اگر کسی کند پس نسخ هم نیست چهارم
آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه بغير شرعی است باین طریق که اگر از بعد از این زیادت بطریق
اول او بجا آرد معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر مغیر نیست و فعل
مزید علیه بدون زیادت صحیح است پس نسخ هم نیست پنجم آنکه نسخ است اگر متصل مزید علیه است
و نیست نسخ اگر متصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغیر مزید علیه و مستقبل می کند نسخ است
والا احکام این فورک عن اصحاب ابی حنیفه و هم هفتم آنکه اگر زیادت دفع حکم عقلی یا دفع چیزی می کنند
که ثابت است باعتبار اصل همچو بر ارت ذم پس نسخ نیست چه ما معتقدیم که عقل موجب احکام
ست هر که معتقد نیست وی اعتقاد نمی کند که فسخ نسخ است مگر آنکه متضمن دفع حکم شرعی
باشد که درین صورت نسخ خواهد بود این بر بیان این را از شافعیه حکایت کرده و گفته حق
همینست و اختاره لآدمی و ابن الحاجب الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری
و هو ظاهر کلام الباقلانی و امام السحرین الجوينی و صفی هندی گفته اند اجمود الطریق و
احسنها و لیکن بعض محققین گفته اند که این تفصیل لا طائل است در محل نزاع نیست
زیرا که شک نیست در آنکه نه در ممکنان هر چه رافع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقه و نیست
کلام درین مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و هر چه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل
درین تفصیل کرده است در آنچه رفع حکم شرعی می کند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت
نسخ است نسخ باشد والا فلا و این بجا اصل است بلکه نزاع در آن است که آیا رافع حکم شرعی است

بسن نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن هر حکم شرعی را واقع شود
 اتفاق بر نسخ بودن آن و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او و آنرا واقع شود اتفاق بر عدم نسخ
 بودن او بلکه نزاع در حقیقت و دانستن است که زیادت رافع هست یا نه انتهی از کشتی گفته فائده این
 مسأله آنست که هر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده و مقطوع بگشته آن منسوخ نشود مگر تا طعم
 یا بجز تغریب که چون نزد ابو حنیفه هر نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن بخیر و احد است
 و نزد جمیع نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و از اینجا خفیه بسیار اخبار صحیحه وارد
 کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها از زیادت را بر قرآن و زیادت
 نسخ است و نسخ قرآن بخیر و احد جاز نیست مثل رد احادیث تعیین فاتحه و هر حرکت صلوة
 امام باشد یا موم و حدیث شاهی و یمن و حدیث ایمان رقبه و ثم طرا نیت در وضو انتهی
 شوکانی گفته و اذا عرف ان هذه هي الفائدة في هذه المسألة التي طالت ذلولها و كثرت
 شعبها بان عليك الخطب انتهى شانزدهم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت
 نسخ است برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جمله عبادت واجب بود بعد و جوش زائل
 گشته همچنین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بر موقوف نیست نسخ آن
 عبادت نیست کذا نقل الاجماع الا اندی و الفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی است
 که صحت عبادت بر آن موقوف بوده است برابر است که جز او باشد همچو شرط یا خارج از او همچو
 شرط هر قدر هم آنکه طریق تناقض نسخ چند چیز است یکی آنکه لفظش مقتضی دلالت تقدم یک
 و تاخر دیگری باشد تاوردی گفته مراد تقدم در اینجا تقدم در نزول است نه تلاوت زیرا که عدت
 اربعه اشهر و عشره سابق است بر عدت حول و تلاوت با آنکه نسخ او است و ازین باب
 سنت بودن تصحیح در لفظ نسخ بجهتیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالی **الآن حَقَّقْتُ**
اَللّٰهُ عَلَیْکُمْ زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر ده کس است و مثله قوله تعالی **اَشْفَقْتُ**
اَنْ تُقَدِّرَ مُؤَاكِلَیْنِ یَدْبُرُ بَعْثًا لِّکُمْ صَدَقَاتٍ تا دوم آنکه نسخ از منسوخ بقول صلی الله
 علیه و آله و سلم معلوم شود چنانکه بفرماید که این نسخ نیست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی است
 کقوله **اَکُنْتُ اَنْهَیْتُکُمْ عَنْ زِیَارَةِ الْقُبُورِ اَلَا فَرَوُا مَا سَوَّمْتُ** آنکه از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم

معلوم شود بچهره ما غرض عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد ما
در حجه بالحجاره چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ است مانند
نسخ صوم یوم عاشور البصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال بايجاب زکوة زکشی
گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن امر باخذ صدقه
و شرط مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بزرگ احتمال این حدیث و این دال است بر نسخ
وی انتهی و مذمت جهونیز همین است که اجماع صحابه از اول بیان ناسخ و نسخ مستقیم آنکه صحابه
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کنند زیرا که اجتهاد در آن بدخلی نیست این سماعی گفته
این واضح است چون هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل حادث پس
در وی خلاف است قاضی در تقریب جزم بعدم قبولی کرده و صفی هندی آنها از اکثر دلیل
علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر با حادث و آن جائز نیست و قاضی بعد از مجاب گفته
مقبول است و این السماعی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتفاق از این الحصاص
آورده که وی گفت معتد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل
صحیح و معارضه بنینه در خور اعتماد نیست زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و انبات حکم متقرر و بعد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتد در آن نقل و تاریخ نیست نه رای و اجتهاد و مردم در آن
میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار را حادث عدول در نسخ مقبول نیست و بعضی باین
اکتفا کنند بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول است انتهی هشتم آنکه یکی از دو حکم
شرعی باشد و دیگر موافق عادت پیش شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافاً للقاضی الی بکوالغیر
و نیست حدیث سن صحابی و تاخر اسلام و از دلائل نسخ در صورت معلوم نشدن ناسخ از
منسوخ بوجهی از دوجه مرجح نزد قومی وقف است منہم ابن الحاجب و آندی گوید اگر افتراق
هر دو با تقدیر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگر چه قومی آنها را جائز دانسته
است و بر تقدیر وقوع واجب وقف است از عمل بر احدی یا تخنیر میان هر دو اگر ممکن
باشد و همین است حکم در چیست که هیچ از اینها در آن معلوم نشده است ++
باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب جمید بر ترتیب و مصحف مجید

سوره فاتحه این سوره دو بار فرود آمده یاری در مکه مکرمه و یاری در مدینه منوره هر دو
 اله تعالی و در وی نه نسخ است و نه منسوخ زیرا که اول او ثناست و اوسط او حصر است و ثانی خدا
 و آخر او دعا **سوره البقره** در ظاهر احوال مدنی است قرطبی در تفسیر خود گفته نازل شده
 است مدینه منوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ**
فِيهِ إِلَى اللَّهِ که آخر آیت است در نزول از آسمان در روز خرد حجه الوداع بمثی فرود آمده و همچنین
 آیات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ** نازل گشته انتهی درین سوره فرود بعضی شش آیه منسوخ
 است و نوزده بعضی نهمده و نوزده بعضی سبست و نوزده بعضی زیاده اول **وَمَا يَذْكُرْتُمْ**
يُنْفِقُونَ **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ** مانند آن گفته اند منسوخ است بایه زکوة و سیوطی در
 اتقان انکارش کرده و گفته بلکه باقی است چه اول خبر است در معرض شمار بر انفاق و آن
 صلح تفسیر زکوة و بانفاق بر اهل و در آن مورد و به پیچوا عانت و اضافت است و نیست
 در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقه واجب غیر زکوة است و حمل آیه ثانیه بر زکوة صحیح است و بدان
 تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس قناده و ابن مسعود و ضحاک گفته تفریب
 می جسته اند ایشان بنفقات بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمده از
 صدقات در سوره بارات و آن نسخ بین است شوکانی در فتح القدر افاده کرده که مختار ابن
 جریر عموم آیت است در زکوة و صدقات و همین است حتی بدون فرق میان نفقه بر اقارب
 و غیر ایشان و میان فرض و فعل و عدم تصحیح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق
 است شنیدم مشعر تبیین است با تم اشعار انتهی **وَمِنْ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا**
وَالضَّالِّينَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلْ صَالِحًا فَلَهُمْ اُجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ گفته اند منسوخ است بایه **وَمَنْ يَكْتُم**
غَيْبًا لَا اِسْلَامَ دِيْنًا فَلَنْ يَفْضَلَ مِنْهُ شَيْءٌ فِيْ الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَسِرٰتِيْنَ و باین رفته است
 ابن عباس رضی الله عنه که آخر جعه ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو داود و فی التلخیص و المنسوخ
 شوکانی در فتح القدر گفته مراد بایمان دین آیه چنین است که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام و آن ایمان است بخدا و ملائکه و کتب و رسل

و غیره و شکر قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامی
 پس هر که ایمان نیارد و محمد صلی الله علیه و سلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین
 بر دو ایمان آورده وی مسلم و مؤمن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی
 و برین معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه ثانی است که آنرا ناسخ قرار داده اند و
 وَ قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی بکریه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ
 وَ اخْلُصْ عَلَيْهِمْ سَبْطَیْهِمُ در اتقان گفته که این بصهار تغلیط کرده است نسخ این آیه را زیرا که
 آن حکایت اخذ میثاق است که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در آن
 انتهی و گفته اند مردی که در حق و قیل صدق است و قیل امر معروف و نهی من
 المنکر است و شوکانی گفته ظاهر آن است که مختص بنوعی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید
 که آن حسن است شرعاً صادق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن است که آیه نایه از وادی مخصوص
 عام است و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَ ذَلِّذُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ
 بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَغَارَ أَحْسَدٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ وَ فَاغْفِرْ
 وَ اصْفَحْ أَحْسَنُ بِنَايِ اللَّهِ بِأَمْرِهِ ما گویند منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قال ابو عبیده و این جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل
 انانین عباس بن دین آیه و در آیه وَاغْرَضْ عَنْ الشِّرْكِينَ وَ خَوَّانِ رِدَايَتِ كَرْدِه اند که گفت این
 منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه وَ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ اخْرِجُوا مِنْ جَرِيرِ
 عَنِ الشِّرْكِ نَحْوَهُ و ظاهر آن است که آیه اولی در انتظار ورود حکم جهاد است چنانکه حتی اخیر آن
 دلالت دارد پس از باب نسخ نبود و حجج و لله الشَّيْءُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ
 اللَّهِ و گفته اند منسوخ است بآیه قَوْلِ وَ اجْعَلْ شَطْرَ الْمُسْفِيهِمُ الْحَرَامِ و جمعی از مفسرین
 گفته اند نیست منسوخ بلکه درباره نماز نفل در سفر است یا از برای تعظیم نماز یک پیش از استقبال
 کعبه بسوی صخره گذارده بودند و فرود آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صخره حق
 بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق است استقبال صخره باطل بود و آن نماز با
 لا طائل من شئ منكم الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا آتَاكَم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْهُدَى مِنَ بَعْدِ

مَا يَتَّبِعُهُ النَّاسُ فِيهِ الْكِتَابُ أَوْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَآلُ الْعِزَّةِ يَسْتَنْسِخُ بَابُ هَتَايَتِ يَعْنِي إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا أَفْأُولَئِكَ أَنْتُمْ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوْبُ الرَّحِيمُ. و این در حقیقت از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و این
العربی اعتنا بخبر بدین قسم آیات که باشتنا یا غایت خاص شده اند نه در همه آنها را جابر ساخته
است سیوطی گفته که هر کس اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اجاب
بانکه کاتم احکام قرآن ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخباریه و در
رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک
ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخباریه و در رهبان نصارا هستند
که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما واجب است
و همین است راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه مخصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه اند برای هر کاتم حق
نیست و إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استناس است از تابیین و مصلحین مناسداً اعمال خویش پس
کتاب الله و سنن رسول و صلی الله علیه و سلم انتهی به فقه ائمه ائمه علیهم السلام علیه السلام و آله
و آلهم الخیرین و مَا أَهْلَ بِهِ بِغَيْرِ اللَّهِ گفته اند منسوخ است بسبب آنکه در آن بعضی میت و
بعضی دم را حلال فرموده گویم این نیز از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و ادخالش در آن
خطاست شوکانی در فتح القدر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث اصل لنا
میتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر مثل
حدیث جابر در غیر کتاب است در صحیحین با قول دی سجانه و تعالی اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ
الْبَحْرِ پس را بدین میت در اینجا میتی است نه میتی بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات
بحر چه زنده و چه مرده و بعضی بحرمیت انچه مشابه حیوان محرم پرست و این حبیب در تفسیر
آب توقف کرده و این قاسم گفته من از آن بر نهی میکنم و حرام نمی گویم و بر حرمت دم تفارق
علماست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر تقدیر آنکه انچه مخلوط با لحم باشد
حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی الله عنها را روایت کرده که دی می بخت لحم را

پس عالی میشد صفره بر دیگر از دم و بخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انکاره نمی فرمود
استی و نیز در آن دلالت است بر طهارت و بار و نیت ملازمت میان حرمت و نجاست
و محقق است که هر نجس حرام است و هر حرام نجس نیست چنانکه در موقوفات دیگر تحقیق کرده ایم
بسم الله الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل ط الحزب بالبحر و العبد
بالعبد و الا انشی بالانشی ما گفته اند نسخ است بآیه اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قال ابن عباس
و الشعبی و قتاده و سعید بن المسیب و النخعی و گفته اند بآیه و مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَکُلُّ
جَعَلْنَا الْوَلِیَّ سُلْطَانًا فَلَا یُتْرَفُ فی الْقَتْلِ ط حسن و عطاء و عکرمه و عمر بن عبد العزیز
گفته که این آیه حکم است نه نسخ تفسیرش آنکه مفهوم قول وی الانشی بالانشی آن است که
ذکر عوض انشی کشته نشود و این نسخ است بآیه مذکوره و همچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد
آن است که مقتول نشود حر و عید و این نیز نسخ است زیرا که اسراف است و همچنین قتل کافر
بمسلم شوکامی در فتح القدر گفته جمهور است دلالت کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر و عید و نه
ابو حنیفه و صاحب او و ثوری و ابن ابی لیلی و داود و قتل حر و عید است قرطبی گفته و مروی است
این قول از علی و ابن مسعود و باین قائل اند سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و قتاده و حکم
بن عتبّه و استدلال ایشان بآیه النفس بالنفس است و جواب داده است جماعة اول ازین
استدلال بآنکه قول وی سبحانه المحر بالحر و العبد بالعبد مفسر قول ویت النفس بالنفس و نیز
گویند قول وی وَ کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا مِغْیَدَکُمْ که این حکایت چغیری است که اولیای
از برای بنی اسرائیل در تورات شروع کرده بود و منجمله اوله جماعة آخر این حدیث است
المسلمون تنکافأ دماؤهم و جوابش آنست که این حدیث مجمل است و آیه مبین و لیکن گویند
که آیه المحر بالحر و العبد بالعبد دلالت بر بنطوق خود بر قتل حر و عید و عید و نیست در وی
دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر و عید مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بشکل این مفهوم
او را قول بدان دینجا هم لازم است و هر که اخذ بآن نه کرده او را قول باین مفهوم لازم است
و بحث درین مسأله در علم اصول مجرب است و استدلال کرده اند باین آیه قائلین قتل مسلم کافر
و آن اهل کوفه و ثوری است زیرا که حر و متناول کافر است همچنانکه متناول مسلم است و همچنین

عبد و انشی تناول کافرند مثل تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس
 بالنفس چه نفس صاف است بر نفس کافره و مسلم بر د و مذموب جمهور عدم قتل مسلم بکافرت
 و دلیل ایشان از سنت حدیث لایقتل مسلم بکاف است و آن همین مراد است و آیه است
 و بحث در آن طویل است و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانی و تقریر کرده
 دلالت را بر آن مثل آنچه گذشت مگر وقتی که ادیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد باشد
 و باین قائل است مالک و شافعی و احمد و اتقی و ثوری و ابو ثور و زفری و زفری و زفری و زفری
 بزنی زیادت در دیت و همین است حق و بسط این بحث در شرح تفسیری است نهیم کتب
 عَلَیْكُمْ إِذَا أَحْضَرْتُمْ الْمَوْتَ أَنْ تَوَكَّلُوا خَيْرَ الْوَصِيَّةِ لِلَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْعَقْلِ
 حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ گفته اند نسخ است بآیه میراث و قیل بحدیث که وصیته لو ارث و قیل
 باجماع حکماء ابن العربی و زفری است نسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک و زفری
 گفته گویم بلکه نسخ است بآیه يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي ذُلِّكُمْ و عدیث مذکور بدین است انتهی
 و طاهر و زفری گفته و حسن بصری و غیر هم گفته نسخ نیست بلکه ممکن است جمع میان وصیت
 و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم است با نسخ جمعی بدان گفته
 که محکم است و گویند آیت اگر چه عام است لیکن معنی او مخصوص است و مراد بدان الدین
 کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی ادر و پدر کافر و یکدیگر و رقی است و از افرین سوا ورثه
 ابن المنذر گفته اجماع کرده است هر که یاد گرفته میشود از وی اهل علم بدانکه وصیت از میراث
 مادر و پدر و فرمیان که وارث نیستند جائز است و بسیاری از اهل علم بدان گفته که نسخ
 بآیه میراث با حدیث مذکور و تفسیر کرده اند از بعضی اهل حدیث و مروی است بغیر یک وجه
 و بعضی اهل علم گفته اند که وجوب او نسخ شده و مذموب ادبانی است و این مروی است
 از شعبی و شعبی و ملک انتهی و تفصیل این مسله در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کرده ایم
 وَهُمْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الضَّمَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند نسخ است بآیه
 وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَسْمُنَ الْكُفْرُ الْبَيْضَ مِنَ الْكُفْرِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ
 یعنی نصرا بعد از افطار صوم باکل و شراب جماع تا عشاى آخره می برداختند و چون

می خفتند تا هر خرب روز دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حقیقتاً
از ایشان اساک در شب برداشت شود گاهی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته
که قدر صوم و وقت است چه و تعالی بر پیود و نصای صوم رمضان فرض کرده بود اینها
از متغیر ساختند گفته شد که وجوب است یعنی بر اُمم سابقه صیام واجب بود و گفته شد ضعف
است یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین
آنست صوم رمضان چنانکه برین قبل ایشان نوشته بود و بر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان
اساک از مسقطات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متغیر
نمی تواند شد و این سیوطی در اتقان زیر کرمه اَحْلَ كُمْ لَيْلَةَ الْاِصْبَاحِ الْوُفْتُ گفته این را ناخوا
حْ كَاتِبٌ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كُونُوا لَكُمْ تَقْضَى اَوْ مَوَاقِفُ است و تحریم اکل و طعم ابدان
نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ لبنت است انتهی در نور البکیر گفته تشبیه در نفس
و وجوب است پس منسوخ نباشد بلکه تغیر چیزی است که نزدیک ایشان قبل از نسخ بود و قیام
دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای آنها و اگر تسلیم
کنیم پس لبنت باشد انتهی یا زوهم و عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ فِدْيَةَ طَعَامٍ مَسْكِينٍ فَكُنْ
لَكُمْ خَيْرٌ خَيْرٌ خَيْرٌ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِنْ لَمْ تَصُومُوا فِدْيَةٌ لَكُمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ
مِنْكُمْ اللَّهُمَّ فَكَيْصُمَهُ یعنی او تعالی برین است صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشان
میلن صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم نصف صاع از گندم بجهت تغیر را بایه
مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التبعین واجب اند جز مرض و مسافرت و سیوطی در
اتقان گفته قیل منسوخ است بایه مذکوره و قیل محکم است و لا مقدور در نور البکیر گفته وجه دیگر
است یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فدیة سی طعام مسکین پس در وی
اضمار قبل الذکر است زیرا که مقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بجهت آنها
طعام است و مراد بدان صدقه فطر است و اولی الامر صیام را درین آیه معقب بقصد کرد چنانکه
آیه ثانیه را معقب بتبکیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است در خصت

در ابتدای فرض صیام بود بجهت آن که برایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز
میخورد این صوم نمی گرفت با وجود طاقت بعد نسخ شد و این قول جمهورست و از بعضی اهل علم
مروست که نسخ نیست بلکه رخصت است از برای شیوخ و عجایز خاصه و وقتی که طاقت صیام بدو
مشقت نداشته باشد و این مناسب قرارت تشدید است ای یکلقونه و نسخ این نیز جمهور قول
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَاسْتَدْرِكْهُ دَرَهُ فِدَالَهُ خِلَافِهُ اسْتَدْرِكُهُ دَرَهُ فِدَالَهُ اسْتَدْرِكُهُ دَرَهُ فِدَالَهُ
گندم بدید این صاع از گندم و غنچه اندیک مد نقطه و نسخ قائل است ابن عباس و بخاری و مسلم از
حدیث سلمه بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد و علی الدین یطیقونه الخ هر که میخورد
روزه ی نهاده و هر که نمی خواست افطار میکرد و فدیہ میداد پس فرود آمد بعد از این آیه فَمَنْ شَهِدَ
مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این نسخ است ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده که این آیه
در حق کلان سالی است که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مکنی طعام
بخورد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و دارقطنی و بیہقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن
مالک از صوم یکسال قبل از موت خود پس جنبه از ثرید طیار ساخته مسکین با طلبید و طعام
خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حاصل یا
مرضه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد برتست طعام و نیست قضای تو و دم
عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی و ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود
او را از صوم مصلحت مید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخورد و دل این را جماعا تا بعین رویت است
می غلام علی اندامی را که مادر الکلام نوشتند که طفیل محمد را می میفرزند و چند روزی که در حرم عمر بن عبدل
ملکین را بکبریا و تقیم و در مجلس فضائل خان اهل تبه فاروقیم نواب با جماعه فضلاست بود اتفاقا در آنجا که علی از زبان
نواب برآمد که در آیه و علی الدین یطیقونه فذلک طعام مسکین بعضی منسخران لا تقد
کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا سنی سبلی پیدا شود یعنی از باب افعال است
همزه افعال از برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه است حاضران ابن تحسین
و اگرند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد و گفتم این توجیه بغایت مستقیم است
بشرطیکه معنی سبلی در اوقات مسموع باشد چه همزه سلب در باب افعال سماعی است و قیاسی

تفسیر فخرالدین از بی و کشف و بیضاوی و دیگر تفاسیر از کتب لغت صحاح جوهری قاموس
و غیرهما ملاحظه کردند هیچ جامعنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب داد الضاف داد و گفت ترا
شما بجاست و باین تقریب اگر مجوسی نمود و مراد علامه را در زناقت خود گرفت این حرف
اول تحصیل است بعد ازان که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد که شمس الایه برین
که همزه طاق است همزه سلب است و بعضی علما توجیه او را مستحسن داشته اند بعضی دیگر غیر از
متوجه ساخته انتهی دباتی حال عدم نسخ آیه را حجت بر نسخ موافق توجیه صاحب نورالکیم
و قول و فعل جمیع اصحابه و اسد علم دوازدهم قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُوكُمْ
وَلَا تَقْتُلُوا وَاكْفَنُوا مَنْسُوخ است بآیه فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وبقوله قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار
علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدال را بر وجه مکافات پس ثانی ناسخ اول
باشد شوکانی در فتح القدر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود قبل
از هجرت بقوله فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاجْهْهُمْ كَجَهِّ اَجْمِلًا و قوله لَسْتُ
عَلَيْهِمْ بِمُصِيطٍ و قوله اِدْفَعْ بِالَّذِي هِيَ اَحْسَنُ و نحو آن از آنچه در مکه نازل شده است
و چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی مدینه امر فرمود او را ارضای تعالی
بقاتل و نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول او است اَذِنَ لِلَّذِينَ
يَقَاتِلُونَ بِالَّذِي هُمْ ظَلَمُوا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نزول این آیه قتال مقاتل
و کف از کاف میگردانانکه فرود آمد آیه اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و قوله تعالى و قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم باعدای حیسان و سار و رهبان و نحو ایشان
اندوین آیه را حکم غیر منسوخ قرار دادند و مراد باعدا از نزدیک اهل قول اول مقاتله کسانی
ست که قتال میکنند از طواف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل
بسوی قتل غیر مستحق القتل است منجمله مذکورین سیر و هم و لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى تَسْجُدُوا
اَلْحَمْدُ حَتَّى يَقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ ۚ فَاِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ وَاِنْ لَكُمْ جُنُودٌ اِلَّا الْكَافِرِينَ
گفته اند منسوخ است بآیه اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی در آیه اول نهی

گرفته بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا گفتند آنها بقتال بعده حکم تحریش منسوخ شد
و قتال با آنها ابتداء هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف
کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن زفته که محکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد
انسان که تعدی کند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقتله جائز است
و همین است حق و گروهی گفته منسوخ است بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمیع میان این
هر دو ممکن است به بنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم
و موند اوست قوله صلی الله علیه وسلم انها لم تطل الا احد قبله و انها احدثت له ساعة
من نهار و این در صحیح است و احتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه وسلم
برای این خط و وی متعلق بود با تسار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده
که حق تعالی آنها برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود چهارم و پنجم فایان
الفرق فایان الله عقور رحیم ه یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال
ایشان گفته اند منسوخ است بآیه سیف و شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتل
شما و در آیند در اسلام پس شما هم در گذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و بر آمده قتال حلال
نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ است و هو الحق یا نرد هم و لا تخفوا و و سکم
حتی یبلغ الاهدی محله و گفته اند منسوخ است بقوله فمن كان منكم فريضا او به
اذی من دأسه فعدیه من صیام او صک قة او لسان یعنی در آیه اول نمی کرده اند
از خلق پیش از رسیدن هدی بحمل خود و در آیه ثانی از برای بهایر و صاحب اذی مباحش کردند
بغیر و حق این است که آیه مذکوره از جنس مخصوص با شناساست بکار واه ابو داود عن ابن
عباس من زان باب منسوخ و شمار کردن اود منسوخات خطاست شانزدهم یسئلونک ماذا
یتفقون و کل ما انفقتم من خیر فالوالدین و الاقربین و الیتیم و المساکین و ابن
السبیل و گفته اند منسوخ است بآیه که در سوره برات است انما الصدقات للفقراء و المساکین
یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق و تصدق بر والدین و اقربین بعده در آیه ثانی مصرف
زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بکوة منسوخ

یعنی یسئلونک عن الخمر و البیس الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت
 اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَافِيًا پس آیه دیگر که در سوره سارست فرود آمد یعنی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ پس ندای کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت
 نماز که نزدیک نشود بصلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللَّهُمَّ
 بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَافِيًا پس آیهی که در مانده است نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخواند
 چون بقوله فَضَّلَ أَنْتُمْ مَن تَخْلُونَ رسید عمر را گفت انْتَهَيْنَا انْتَهَيْنَا و این ابی حاتم از انس
 آورده که گفت بودیم مامی نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از آن آنچه
 نفع دهد ما را پس نازل شد در مانده است انما الخمر و البیس الا بیس گفتند اللَّهُمَّ انْتَهَيْنَا
 و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند در بی صورت نسخ نخواهد بود و آیات دیگر مکه و مفسر و
 باشند و الله اعلم نوزدهم تَشْتَكُونَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْوَةُ كُوفَةٌ و بعضی فضل
 است یعنی اموال را ندیس بگردند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افروزد از قدرت و این شاق
 بود بر آنها پس نسخ شد بآیه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا
 و این آیه صحیح است در ایجاب زکوة و محمل است در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا
 سنت با وضیع بیان در ذریع فضله و ابل و بقر و غنم و زرع شواکی گفته عفو آنست که سهل
 و تمیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حواج شما و مشقت نبود در
 جاهای شما را انفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقه عیال و بجهت علماء گفته اند که مراد نفقات
 تطوع است و گفته شده که این آیه نسخ است بآیه زکوة منفرضه و گفته اند محکم است و در
 حتی است سوا زکوة انتهی و همین است راجع بستم وَلَا تَشْكُوا لِلَّهِ كَاتِبَ حَتَّىٰ يَوْمٍ تَكُونُوا
 نسخ است بآیه که در سوره مانده است وَالْحَصْنَةُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَصْنَةُ مِنَ الَّذِينَ
 أَوْثَرُ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ شواکی گفته درین آیت نهی است از نکاح مشرکات و مراد
 بدان و ثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام است کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک
 اند قَالَتْ أَلَيْسَ لِيُودُ عِزْرٌ ابْنُ أَبِي اللَّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحِيُّ ابْنُ اللَّهِ و اختلاف کرده
 اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده کتابیات

منجمله آنهاست سبتر آیه مائده و خاص که در کتابیات داینین عموم و این محکی است از این
 عباس بن علی و مالک و سفیان بن سعید و عبدالرحمن بن عمر و از اعمی و گروهی بآن رفته
 که این آیه نسخ آیه مائده است و حرام است نکاح کتابیات و مشرکات و این یکی از دو
 قول شافعی است و بدان قائل است جماعتی از اهل علم و جرابلس است که سوره بقره
 اول چیزی است که نازل شده و مائده آخر چیز است که فرود آمده و قول اول راجح است
 و قائل است بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر و خلیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر
 و حسن و طاووس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند و هم
 حکایت کرده است از ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب را و گفت صحیح
 نیست از هیچ یکی از ادل که وی آنها حرام کرده باشد و بعضی علم گفته اند که لفظ مشرک
 تناول اهل کتاب نیست بقوله تعالی مایة الذین کفروا من اهل الکتاب و
 لا المشرکین ان یقول علیکم من خیر منکم و قال لم ینکن الذین کفروا
 من اهل الکتاب و المشرکین و بر فرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص باشد
 بآیه مائده که آمدنا انتی و جو سیات را حکم کتابیات است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم
 سنواجهم سنة اهل الکتاب بسب و کرم و المطلق یتنصرون بانفسهم ان ثلثة
 قرو و لا یجوز ان ینکحن ما حکم الله فی احوالهم ان کن یؤمن بالله
 و الیوم الآخر و یقولن کتب بردهن فی ذلک ان امرأه اکرادوا اصلاحا کتبه منسخ
 است بآیه الطلاق مرتان فامساک لم تحر و فی اکثری نحر یا احسان یعنی در ابتدا
 اسلام رجوع میکرد و شوی و نکاح می نمود با مطلقه ثلاث و اربع و زیاده بران چون آیه ثانی فرود آمد حکم
 نکاح و جبت مذکور منسخ شد حال زوج را نمیرسد که او را برنی گیرد و اوقتی که زن مذکور نکاح با دیگر
 نکند او بعد از دخول نکاح و پس حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق منسخ
 گشت و زود گروهی این آیه منسخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام است از مطلقه ثلاثه و غیر
 پس قوله الحق بردهن و حکم تخصیص باشد از برای عموم قوله و المطلقات یتنصرون و همین است
 راجح است و دوم و لا یجوز لکم ان تأخذوا ما اتیتهمون شیئا گویند

منسوخ است بقوله اَلَا اِنَّ يَخْافُكَ اَلَا يُقِيْمُ حُلُوْدَ اللهِ يَعْنِي در آیه اول که در باب طبع
 و بار دست تحریم اخذ مال از آنها بیان فرمودند بعد از آن تخیل اخذ منسوخ ساختند و بکن
 در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطاها
 حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه زنان خود داده است از مهر و وجه مضاموت بگیرد و اگر آنکه
 بترسد از اقامت حدود خدا که برای شوی و بانوی مقرر کرده است از حسن عشرت و عطا
 و وقایدان بر ایشان واجب نموده که در این صورت اگر مرد چیزی از زن گیرد یا زن چیزی
 با و دهد و ببدل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست و این خلع است و جهو و بیو
 جوازش زفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و این مندر از بعض اهل علم حکایت کرده که
 حلال نیست و اگر آنچه از زن گرفته و جبر کرده نشود بر مرد نمودن آن شوکالی گوید این قول
 در غایت سقوط است و محکی است از بکر بن عبدالعزیز که وی گفت این آیت منسوخ
 است بقوله تعالی فی سوره النسا وَاِنْ اَرَدْتُمْ اَسْتَبْدِلْ اِلٰی زَوْجٍ مَّكَّانٍ زَوْجٍ وَاَنْتُمْ
 اِحْدَا هُنَّ قَطْرًا اَفَلَا تَاْخَذُوْنَ اَمْنًا شَيْئًا اَتَاْخُذُوْنَ وَنَهَ بَعْثًا نَّارًا وَاِنَّمَا قَبِيْئَةٌ
 و این قول خارج از اجماع است و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم
 در آنکه چون بطلبه زوج از زن زیاده بر آنچه بوی داده است از مهر و غیره و وی بدان رضی
 گردد آیا جائز است یا نه پس ظاهر قرآن در جواز است بنا بر عدم تفسیر آن بمقدار معین
 و باین قائل است مالک شافعی و ابو ثور و مردی است مثل آن از صحابه و تابعین و طاهر
 و عطاء و احمد و سخی گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم آورده و هو الصواب و الله اعلم به **سبب و سبب و الوالدات یَرْضَعْنَ**
اَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنَ کَامِلَیْنِ لَیْنِ اَرَادَ اَنْ یَّتِمَّ الرِّضَاعَةُ و اگر بید منسوخ است بآیه
فَاِنْ اَرَادَ اِفْصَالَ عَنْ تَرْضَیْنِ مِنْهُمَا وَتَشَاوَرَا فَلَاجَاحَ عَلَیْهِمَا یعنی درین آیه نسخ
 حولین کاملین است اما صحیح آن است که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مؤید آنست
 قوله لَیْنِ اَرَادَ اَنْ یَّتِمَّ الرِّضَاعَةُ و شوکالی گفته درین لفظ دلالت است بر آنکه ارضاع
 حولین مجتوم نیست بلکه تمام است و جائز است اقتصار بر کمتر از آن و لهذا فرمود پس اگر خواهند

فصل هجی از مدنی پیش از دو سال نیست گناه بر ایشان زیرا که از تعالی مدت حوالین را بمقدور
 با تمام رضاعت فرموده است و چهارم و الذین یسئرون میگویند و یدرون
 از و اجازت و صیغه لا از و اجازت متاعا الى التحول گفته اند منسوخ است بآیه یترکون
 یا نفسهم از بقیه آیه عشر و عشره و در آیه اول حکم یک سال بود و در آیه ثانی حکم چهار
 ماه و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ در اینجا مقدم است بر نسخ در تلاوت و متاخر
 است در حکم در آیتان گفته و صیغه منسوخ است بمیراث و سکنی ثابست نزد قوسیه
 منسوخ است نزدیک دیگران بحديث و لا سکنی انتهی در فو ز کبیر نوشته این منسوخ است چنان
 گفته نزد جمهور مفسرین و لیکن که چنین گویند مستحب یا جائز است میت را وصیت و در باب
 نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین است ابن عباس و این توجیه طایفه است از آیه
 انتهی شوکانی در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند سلف را ناکلمه متبع ایشان انداز مفسرین
 درین آیه که حکم است یا منسوخ جمهور گویند منسوخ است به اربعه آیه عشره و وصیت
 که در آن مذکور شده منسوخ است با آنچه فرض گردانیده است خدا برای زنان از میراث ازین
 جریر از مجامع حکایت کرده که حکم است نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت است
 و هفت ماه و دشت شب بر سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده
 وزن مختار است خواه سکونت کند در وصیت و خواه بیرون رود و این عطیه و قاضی عیاض
 گفته اند که اجماع منعقد است بر آنکه حول منسوخ است و عدت او همین چهار ماه و ده روز است
 و قد اخرج عن مجاهد ما اخرج ابن جریر عنه البخاری فی صحیح است و تخم لا اکره فی الدین
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی اهلوا الکفر کین حث و یجذکون هم در آیه اول
 نفی اگر اهر کفار بر اسلام بود در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگر چه با کراه باشد
 شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قولها اول آنکه منسوخ است زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم اگر اهر که در عرب را بر دین اسلام و قتال گردانید ایشان را در غنی نشد مگر بر
 اسلام و نسخ وی قوله تعالی است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و قال تعالی
 یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار ولیجدا و فیکم غلظه و واعلموا

اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَ قُلْ سَتَذَكَّرُونَ اِلٰى قَوْمٍ اُولٰٓئِكَ شَدِيدٌ لِّمَنَظَرِهِمْ اَوَّلُكُمْ
 و باین صفت اند که تفسیرین قول دوم است که منسوخ نیست و مائل شده است در اهل کتاب
 خاصه و آنها که راه کرده نشوند بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند و باج گذارند بلکه مکرمل اذان
 اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف و باین زفته است شعبی و حسن قتاده و ضحاک
 قول سوم آنکه این آیه در انفصار است خاصه قول چهارم آنکه هر که اسلام آورده است زیر سیف
 مکره نگونید زیرا که اگر ایه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق سیران اهل کتاب وارد شده است
 که بر ایشان جبر بر اسلام نه کنند این کثیر گفته یعنی اگر اهل کفرند هیچ یکی را بر دخول در دین اسلام
 زیرا که دی روشن و ظاهریست و دلایل و براین آن حلی و واضح اند حاجت آن نیست
 که کسی با اگر ایه بر درآمدن در آن کرده دید بلکه هر که خدا تعالی باده نماید و سینه او بران کشاد
 سازد و بصیرت او را روشن گرداند در آن در آید برینه و بصیرت از کار خود و هر که اسبانه
 نابینا و کور سازد و هر برگوش و بصروی ز ندوی را دخول در دین بکراه و قسم و جبر مفید نیست
 و این صلح است که قول ششم باشد و در کشف در تفسیر این آیه گفته که جاری نه کرده است
 او تعالی امر ایمان را بر جبر و قسم بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل است قول تعالی
 وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِی الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِیْعًا ؕ اَفَاَنْتَ تُكْذِبُ ۙ النَّاسَ جَمِیْعًا
 بگوئی مؤمنین یعنی اگر میخواست خدا قسم میکرد ایشان را ایمان ولیکن
 دی این کار نه کرد بلکه بنای امر بر اختیار نهاد و این صلح است که قول مفهم باشد و آنچه
 لائق اعتماد باشد و قوف نزدش متعین بود است که این آیه در سببی که از برای اذان زل شده
 محکم غیر منسوخ است و آن اینست که چون زلزلی را در انفصار اولاد دینی زلست با خود عهد نمستی
 که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم چون یهودی بنی النضیر حلائی و طعن
 کرده شدند در ایشان اولاد و اینامی انفصار بود گفتند با پسران خود را نگذاریم پس این
 آیه فرود آمد و خرج بود و اولاد و النساء و این جریر و این المنذر و این ابی حاتم و این مرد و یث
 و البیعتی فی السنن و ایضا فی النخاره عن ابن عباس و در آورده است این قصه بوجوه
 متعدده حاصلش همان است که ابن عباس نقل کرده باز یاد متضمن این معنی گرفته

انصار ما ایشان را که بر دین پیوسته اند و گویند که ما را اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت
 و فضل است از دین ما و چون اسحاق اذ تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت
 ضرورت است که ما آنها را با کراهه دین بین حق در آید پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمودند ان ایشانرا میخیزد و آیند و اگر با اسلام نکرده و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اگر
 بر اسلام نیست و قیام بقیام بر دین خود اختیار نکنند و جزیه دهند و اما اهل حرب پس آیه اگر چه چنان
 ایشانست زیرا که نکرده در سابق نفی و تعریف دین میفید آنست و اعتبار عموم لفظ را راست
 نه خصوص بیا لیکن مخصوص شد این عموم بآیات دارد و اگر اهل حرب از کفار بر اسلام
 انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه است و ششم و اَشْهَدُ وَاِذَا اتَّيَعْتُمْ لِقَاءَ مَنْ
 بَايَ فَإِنْ أَصْنَحْتُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اٰتٰكُمْ اَمَانَتَهُ یعنی در آیه اول اشهاد در جواب
 کرده بودند بر بیعت و در این آیه آنرا بر انداختند لیکن نزدیک شافعی و شافعی این آیه محکم
 منسوخ نیست گویند حکم اشهاد بآیات است و جوابا الآن نیز بر بیعت و اکثر مفسرین باین
 که وجوب نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی است شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه
 اشهاد واجب است یا مندوب ابو موسی اشعری طین عمر و ضحاک و عطاء و سعید بن المسیب
 و جابر بن یحیی و مجاهد و داود بن علی ظاهری و ابن اویان گفته اند که واجب است و رجحان داد آنرا طبری و
 شعبی و حسن مالک و شافعی و ابو حنیفه و صاحب ابان گفته اند و این خلاف میان
 ایشان در وجوب اشهاد بر بیعت است بآیه و اَشْهَدُ وَاِذَا اتَّيَعْتُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ
 قولی و اَشْهَدُ وَاِذَا اتَّيَعْتُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ فَمِنْهُمْ
 بوجوبش در آید پس اگر این باشد بعضی شما بعضی را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن
 با و و ثبوت امانت نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بران بنا بر امانت پس باید که بعد
 مؤمن یعنی بدیون امانت را یعنی دین اورا که بر وی است انتهی و این ناظر است در عدم نسخ
 آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضر است که اشهاد دران کافی است گفته اند
 هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این دفع است از برای ماده خلاف و قطع است از برای
 نشان نزاع است و اَمَّا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخَفُوْهُ فَيُجَايِبُكُمْ بِهٖ اللّٰهُ

گفته اند منسوخ است بآیه لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیه اول محاسبه بر خواس
 قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات از این ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف
 فوق الطاقه مرفوع شد در تفسیر الکبیر گفته این از باب تخصیص عام است آیه متاخره مبین است
 یعنی مراد خبر نیست که در نفسهای شماست از اخلاص و نفاق ندان از احادیث نفس که در وی اختیار
 نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان است انتهی و برین تقدیر آیه مذکوره غیر منسوخ باشد
 و شواکافی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قول اولی آنکه اگرچه آیه عام است اما مخصوص است
 بکتمان شهادت و کاتم محاسبت بر کتم آن برابر است که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت
 ظاهر کند یا ظاهر نکند و این مرویست از ابن عباس و عکرمه شعبی و مجاهد و مردود است بآنچه در
 آیت است از عموم لفظ و نیست صلح بآنکه مختص باشد بآنچه مقدم است برین آیه انهی از کتم
 شهادت قول دوم آنکه آیه مذکوره مختص است بآنچه طامی میشود بنفوس از امور دایره بدین
 والیقین و این قول مجاهد است این در حقیقت تخصیص بلا تخصص است قول سوم آنکه محکم
 است و عام ولیکن عذاب بر آنچه در نفس است مختص بکفار و منافقین است و این را طبری از قول
 حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا تخصص است زیرا که قول وی یَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
 مَن يَشَاءُ مختص ببعض نمیتواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ است و این قول
 ابن سحود و عائشه و ابوسریه و شعبی و عطاء و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است
 و مرویست از ابن عباس و جماعه از صحابه و تابعین و همین است حق در آنچه بیاید از تصریح
 بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده که ان الله غفر لرسوله الاذنه ما حدثت به فانفسها
 احمد مسلم و ابوداؤد و نسخ و منسوخ خود و این بریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره روایت
 کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله ما فی السَّعَاتِ وَ مَا فی الْأَرْضِ
 وَ اِنْ بُدِّ وَ مَا فی أَنْفُسِهِمْ إِلَّا لایة سحبت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت م
 و برزوا و استاندند و گفتند ای رسول خدا حکمت داده شد بر ما اعمالی که طاقت آن داریم نماز
 و روزه و جهاد و صدقه و حال این آیه بر تو نازل شده و ما را از آن نداریم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود بخوانید که بگویند یا ایاک ان کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بلکه بگویند سَمِعْنَا وَ اطعنا

عَفَّرْنَاكَ ذَنْبًا وَكَذَّبْنَاكَ الْمَصِيدُ پس چون قوم این آیه را فرو خواند و زبانهای ایشان بپوشید
 لغزید حق تعالی در پس آن این کرمیه فرو آورد و اَمَّا الْقَائِلُ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ چون
 این را بجا آوردند و حق تعالی لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا الی آخره نازل فرمود و اخرج احمد
 و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الساکم و البیهقی عن ابن عباس
 مرفوعاً نحوه و زیاده کردند اینها درین روایت که پس فرو آورد و خدا ای تعالی ذَنْبَنَا
 لَا تَنْتَهِجْ تَأْنِيًا نَسِينًا أَوْ أَخْطَانًا و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قد فعلت ذَنْبًا
 وَلَا تَحْتَمِلُ عَلَيْهِ تَأْخِراً كَمَا تَحْتَمِلُهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا و گفت قد فعلت ذَنْبًا وَلَا تَحْتَمِلُنَا
 مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و گفت قد فعلت و اعْفُ عَنَّا و اغْفِرْ لَنَا و ارحمنا الایه گفت قد فعلت
 و این قصه روایت از ابن عباس بن چند طریق و تجاری و بهقی از مروان اصغر از مردی از صحابه
 بنی صلی الله علیه و آله وسلم آورده که اِنْ تُبْدُ وَا مَا فِي نَفْسِكَ كَمَا وُتُخَوِّهُ نسخ کرده است این را
 آیتی که بعد اوست و گمان آن است که صحابی مذکور این عمر رضی الله عنه باشد و عبد بن حمید
 و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر و طبرانی
 از ابن مسعود مانند آن و اخرج ابن جریر عن عائشه نحوه ایضا و مجموع این روایات ظاهر شد
 ضعف روایت سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این
 آیه در کتمان شهادت است چه اگر درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشوار نمی شد علی
 بعد ازین احادیث مضمونه بناسخ و منسوخ مجال مخالفت باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی
 هریره در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تجاوز لی
 عن أمتی ما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم أو فعل به و ابن جریر از عائشه آورده که گفت
 كل عبد لهم بسوء و معصية و حدث نفسه به ساء نسبة الله في الدنيا يخاف و يحزن
 و يشتم هم لا ينال من ذلك شيء كما هم بالسوء و لم يعمل منه بشيء و اخرج سعید بن منصور
 و ابن جریر عنهما نحوه احادیث متعدده مضمونه بنسخ و دفع اوست و اخرج ابن جریر عن ابن
 عباس قال ان الله يقول يوم القيامة ان كتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فانما
 اسررتم فی انفسکم فانما احاسبکم بالیوم فاعف عن شئت و اعد بمن شئت و این

مدفوع است بآنچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی در واریخا معلوم شد که نسخ آیه مذکوره غیر
مرفوع ثابت است و درود آن در حدیث نفس است نه در غیر آن پس تاویل می که از فوز البکیر نقل
کرده شد اگرچه محلی بسیار دارد اما مدفوع است بمرفوع و الله اعلم بالصواب **سوره**
آل عمران مدنی است قرطبی گفته باجماع و اخرج البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن
عباس و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ است و نیز بعضی منه نیست ناسخ در آن قول
وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَأْمَنُوا عَلَيْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِنَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی در آیه اولی قصدا کرده اند
بر ابلاغ سلام بخوار و در ثانی حکم فرمودند تقبال پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ
است زیرا که بلاغ ترک قتال نخواهد **دوم** کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْمًا کَفَرُوا وَآبَعُوا بِنِجْمِهِمْ و گفته اند منسوخ
آن الرَّسُولُ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ و الله لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و گفته اند منسوخ
است بآیه إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی مضمون
آیه اولی این است که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل است بر قبول توبه هر چه چون رجوع کند
بسوی اسلام با خلاص و درین خود خلافی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا است
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض نکردنسخ وی کرده اند **سوم** نَأْتِيهِمُ الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ گفته اند منسوخ است بآیه فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی خدا آیه اول
آنکه رسید از خدای تریسدن آن طاعت بی عصبیان و ذکر بی لسان و شکر بی کفران اوست
و این خارج از طاعت باشد پس در آیه ثانی آنرا بجهت طاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاعت
و غایت فرود آوردند در آیتان گفته اند منسوخ است و گفته اند بلکه حکم است و نیست درین
سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ درین آیت قَالَهُ تَقَال در فوز البکیر گفته مراد حق تریسدن
در شرک و کفر است و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که موضوع
کرد و تیمم کند و هر که نماز تازه تر است گذاردنش است بکراهت و در این دو جهات است از سیاق
آیه و هو قوله وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا بِاللَّهِ مُسْلِمِينَ و انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند
که چون این آیه فرود آمد گفت ای رسول خدا کدام یک قوت این کار دارد و شاق آمد بر ایشان
این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس منسوخ گشت این آیه و مرسیه

این از قلماده و بیع و این زید گفته اند که قوله **لَتَقُولَ اللَّهُ حَقَّ تَقَاتِهِ مَبِينٌ** است بقوله **مَا**
اسْتَطَعْتُمْ و این اصواب است زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن است پس
اولی باشد و مؤید است روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله
سِجَانَهُ حَقَّ تَقَاتِهِ گفت که تفسیر و لکن حق تقاته ان تجاهد وافی الله حق جهاده و
لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّآئِمٌ و یقوموا لله بالقسط و لوعلى انفسهم و ابائهم و ابناهم
انتهی کلامه و گرامی برادر فضیلت الگین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی هم گفته آنچه جزم
کرده اند بدان محققین صحیح و صواب است آنست که قوله **فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ** مفسر
مبین مراد قول است زیرا که تکلیف نمی کند و تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال
لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و قال فی آیه اخرى **وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**
انتهی و لهذا در کتاب تفصیل اند الفاعل مع الاستطاعة **سورة النساء** این سوره
تمام مدنی است قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه جمعی نازل شده آن
قوله تعالی **سَإِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** و درین سوره نزد
الکرام علم است نسخ است و نزد بعضی سیره و نزد بعضی است و چهار اول و اذا
خَضَرَ الْفَيْسَمَةُ اولوا القرابی و الیستثنی و المساکین فازر قوهم مینه و قو لوهم
قولاً معروفاه گفته اند نسخ است بآیه مواریث در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ و لیکن
نهادن کردن مردم در محل بران در نور الکبیر گفت ابن عباس فرموده این آیه محکم است و امر از برای
استحباب است و این اظهر است انتهى و در فتح القدیر گفته مراد بقرايت و درین آیه غیر ورثه اند و نیز
یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی
بآن رفته که آیه محکم است و امر برای مذب و دیگران گویند نسخ است بقوله **يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ**
فِي الدِّينِ و اول ارجح است زیرا که مذکور در آیه غیر واریش اند و آنچه با نهادن میشود
منجمله میراث نیست که نسخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را ویرجنا یعنی ورثه گیرند که
درین صورت برای نسخ وجهی هست و گویا گفته این صریح بر غیر وارث از قرابت واجب است
بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی است پس نزد بعضی مذب

مگر بفرموده و ضمیر در قول وی منزه راجع است بسوی مال مقصود مدلول علیه بامتیه و گفته اند بسوی
 متروکه و قول معروف قول جمیل است که بدان بر یکدیگر ضحی ازین نسبت باور سید محنت و ادبی
 نیست انتهی و دوم و لَيْشُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فَلَا تَأْخُذُكُمْ عَنْهُمُ غَتَابُكُمْ فَلَا تَأْخُذُكُمْ عَنْهُمُ
 فَلَيْتَهُمُ اللَّهُ وَلَيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا اه گفته اند منوخ است بایه کَمَنْ خَانَ مِنْ مَوَدَّةِ
 جَنَّتَا أَوْ أَمَّا فَاصْلَهُمْ بَيْنَهُمْ فَلَا تَأْخُذُكُمْ عَنْهُمُ غَتَابُكُمْ و این خبری و این منزه را بن الی حاکم و بیهقی
 در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی است که حاضر شود و در مدتی وقت فوت او
 و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که تبرک از خدا
 و موفقی و مسد و سازد او را برای صواب و مکران مانند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد
 در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت بر آنها و این تفسیر بخند طریق مروی است و لهذا بسیاری
 از اهل علم آن مذکوره را منوخ شمرده اند و موافق سوم ان الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
 ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و گویند منوخ است بقوله تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
 قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ حُبُّهُمْ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ عَدَمٍ و جمع میان هر دو ممکن چنانچه از اکل
 اموال یتامی مبنی بر ظلم است پس در صورت غیر ظلم جائز باشد معروف چهارم وَالَّذِينَ
 يَأْتِيَنَّ الْقَارِحَةَ مِنْ كَسَائِكُمْ فَاسْكَنْهُمْ وَاَعْلَيْهِمْ اَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ وَكَانَ شَهِدًا
 فَاَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّعَ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
 گویند منوخ است بایه نوذره فی الاتقان در نوز الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه تمتد است
 تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین فرمود که سبیل موعود کند و کند
 است انتهی گویم بعضی گفته اند که منوخ است بایه اَلْاَرْبَاعَةُ وَالَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ
 مِنْهُمْ مَا هِيَ جَلْدَةٌ زَعِينِي حکم رانیه در ابتدا می اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این
 آیه فرود آمد حکم حبس منوخ شد و عوض آن جلد تفرش را اگر بکشد در جرم اگر شیب محض است
 و بعضی گفته اند منوخ است بابت و هو قول صلی الله علیه و سلم خذوا عني فقد جعل الله
 لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام و الثيب بالثيب الجرم پس حکم حبس
 و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدر گفته امساک در بیت در اول اسلام

بود پسر منسوخ شد بایه مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس وادی باقی است
 باجلد نیز اگر تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل همان است که در حد
 صحیح عبادۀ آمده خن و اعنی الی اخره و همچنین و الذان یأتیانها منکم فاذوهما و گفته اند
 منسوخ است بایه نور یعنی الزانیه و الزانی لکن حاصل آنکه در ابتدای اسلام حکم ایذا و ملامت
 هر دو بود و بعد به جلد و بگردن و درین نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول دی در لو است
 بعد از منسوخ شد قبل هر دو و کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدر گفته آیه اولی یعنی
 واللاتی در حق نسا است خاصه محضات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال است خاصه
 و آوردن صیغه تنبیه برای بیان در صفت مردان است یعنی محسن و غیر محسن پس عقوبت
 نسا حبس است و عقوبت رجال اذی و این مختار نسا است و آنرا از ابن عباس روایت
 کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و متحسن گفته و سدی و قتاده و غیره گفته اند که آیه او
 در نسا محضات است و مردان محسن هم در آن داخل اند و آیه ثانی در رجل بکر و زن بکر
 در حجه الطبری و ضعفه النسا مثل اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توابع و تعبیر گفته اند و بعضی
 سب و جفا بدین تعبیر و بعضی نیل لبان و ضرب بنعال و قوی گفته اند منسوخ است مثل
 حبس و گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشت ششم قوله تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى
 اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوْرَ بِحَسَنَاتٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ گفته اند منسوخ است بکرمه
 وَ كَسِبَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوْرَاتِ حَتَّى إِذَا اسْتَعْرَضَهُمُ الْمَوْتُ
 قَالَ إِنِّي تَبْتُ آلَانَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ یعنی در آیه اول فرمودند توبه که مقبول
 است کیلی تا آخر و تسویف زود تا ب شود و در آیه ثانی فرمودند که هر که پیش از نزع توبه نکرد
 و در وقت نزع تا ب شد توبه او نامقبول است بعد از این حکم منسوخ شد بایه اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ
 اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ یعنی وقت نزع و قبل غرغره و قبل رویت اعدوان ملک الموت
 هم مقبول است و بعد از اینها مقبول نیست و بعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول است او سکا
 نه از کافر مثل ایمان فرعون و در بعض این آیه غیر منسوخ است زیرا که جمع میان آنها ممکن
 است عبد بن حمید و این مندر و این الی حاکم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین است در قوله البست التوبة گفته که این از برای منافقین است در قوله ولا الذين يموتون گفته این از برای مشرکین است **مهمتم** یا ایها الذین امنوا لا یجعلکم ان توفوا النساء کزها و لا تعصوهن لکن هبوا ببعض ما ایتیمنوهن گفته اند منسوخ است بآیه الا ان یأتین بفاحشة مبینه این در حقیقت اشتناست نه نسخ و لهذا ابن عباس گفته سی محکمه لم نسخ ذکره علی الهادی فی تاریخ هشتم و لا یشکوه اما انکر اباء که من النساء گفته اند منسوخ است بقوله الا ما قد سلف و این نیز اشتناست نه نسخ مثل آیه سابقه بر دو محکم باشند غیر منسوخ نهیم و ان یجھقوا بکن الا حنین گفته اند منسوخ است بقوله الا ما قد سلف و این نیز از باب تخصیص است مثل آیات سابقه از جنس تنبیخ و آیه که بعد خود شامل بر دو خواهر است از اد باشند یا کنیز و هم فاما استمکنکم به منهن فالتوهن اجورهن فو حقیقه گفته اند منسوخ است بقوله والذین هم لغرو جهنم حافظون الا علی اذ ورجهم او ما ملکتم لئلا تهتم و رفع القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد و غیره با گفته معنی آن که زمانی که از ایشان ارتفاع و بلند بکلیع بنکاح شرعی حاصل کرده دید و هور ایشان بایشان رسید و جهور گویند مرد باین آیه نکاح متمم است که در صدر اسلام بود بعد از منی عنه شد چنانکه در صحیحین است از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن نکاح المتعة و عن محرم الاحرام لانیة یوم خیر و در صحیح مسلم است از سهر بن معبد جنی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روز فتح که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء والله قد حرم ذلك الی یوم القیامة فمن کان عند منهن شیء فلیخل سبیلها و لا تاخذن و اما ایتیمنوهن شیئا و در لفظی از مسلم آمده که این در حجة الوداع بود پس این اخبار نسخ آیه مذکور اند و سعید بن جبیر گفته تا غش آیه میراث است زیرا که در متعه میراث نیست و عائشه بنه و قاسم بن محمد گفته اند که تحريم و نسخ منعه در قرآن است و ذلك قوله تعالى والذین هم لغرو جهنم حافظون الی و زینکه متمم است نه از از و اج است و نه از ملک میزد زیرا که شان زوجة است که وارث شود و وارث او شوند و نیست متمم به این چنین هر دو

از این عباس جواز منسوخ بقای از هم مروی است رجوع وی از آن نزد رسیدن ناسخ
و قال است بجوازش جمعی از مفسرین و ملکی اعتبار با قول ایشان و بعضی متاخرین تنگی
کلام برین مسکه و تقویت مجوزین آن جان خود را در قبح انداخته اند این جای بطلان این
نیست در شرح منتقی با بطلان شبهه متمسک بجواز تطویل بحث پر درخته ایم انتهى کلام
یا زوهم یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تكون
تجارة علی تراویح منکم گفته اند منسوخ است بایه لیس علی الا غمی حرک فلا علی
الا غم خرج حارج و لا علی المرخص حارج یعنی در آیه اول نمی کردند از اکل بعضی اموال
بعضی را مگر بطریق تجارت و بدو مذ قبل اسلام در ابتدای اسلام که می میخندند طعام زقار را
در سفر و میخوردند از آن بگنجان و چون این آیه فرود آمد تخریج کردند از مواکلت اعمی و اعرج
و مرخص پس این آیه دیگر بازل شد و در آن رفع کردند حرج را این جریر از عکرمه و حسن
در آیه مذکور روایت کرده که تخریج و تنگی می کردند و از آنکه بخورد و نزدیکی بعد از نزول این
آیه پس منسوخ شد حکم آن بایه سوره نور و لا علی انفسکم ان تأکلوا من ثمرکم و نزد اکثر
اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه حکم است و حکم او باقی است و اکل بی اطل منهی عنه است و آن
اکلی است که شرع بدان وارد نشده آنچه در آن شرع وارد است آن باطل نیست بلکه حرج است
پس داخل نباشد در آیه مذکوره و لهذا سید طی بنده صحیح از ابن مسعود در آیه مذکور آورده که گفت
انها حکمة ما صنعت ولا تنسخ الی یوم القیامة منجمه باطل است بیوعاتی که نمی کرده است
شرع از آن دوازدهم و الذین عقدت ایمانکم فانهم کصیبتهم و گفته اند منسوخ
است بایه و الا لارحام ابعثهم اقلی ببعض یعنی در ابتدای اسلام دو کس با هم عقد
مولات می بستند و عهد می کردند که هر یک بیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا
آیه مذکور آنرا نسخ نمود در قسم القدر زیر کریمه و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
والاقرابون و گفته یعنی از برای میراثان مردنه مقرر کرده ایم که مالک و مالی میراث او میشود
و گفته اند این آیه منسوخ است بقوله الذین عقدت ایمانکم و گفته اند بعکس کما روی
ابن جریر و جمهور بیان زلفتانند که نسخ آن قوله و الا لارحام الخ است یعنی از برای میراثی عصبه

گردانیدیم که آنچه از فرض ثابت شود وراثت آن باشد انتهی ولیکن در فزول کبیر نوشته که ظاهر
 آیه آنست که میراث از برای موالی است و بر و صله از برای موالی الموالات نیست نسخ انتهی
 سیر و هم و لو انهم اذ اظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم
 الرسول کوجب و الله کتوا با رجیمه گفته اند منسوخ است بآیه سقوا علیهم استغفرت
 لهم ام کم استغفر لهم مکن یعذر الله کهم ط یعنی این آیه در حق منافقین است که در
 دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و در اینجا
 فقها اختلاف است و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست و لکن مقصود است تنفعا
 نبوی صلعم بر جیات شریف و بعد از امات خود استغفار و او را ندیده پس در آن بر سر از برای
 مجوز زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور رحمت نباشد چهار و هم یا ایها الذین امنوا
 خذوا حذرکم فانظروا ثبات او انظروا حقیقا گفته اند منسوخ است بآیه ما کان
 المؤمنون لیسبوا واکافه ط یعنی در آیه اول حکم نفر جمیع مومنین بود و درین آیه بعضی
 آخر نسخ اولی باشد و کافه گفتم اند که این آیه منسوخ است بقوله تعالی انظروا حقا و انظروا
 وقوله تعالی الا تنظروا لیعد بکم و صحیح آنست که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی است
 که در آن حاجت نفور بنگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفوذ بعضی دود بعضی است انتهی ما نزد
 و من کولی کما ارسلناک علیهم حیظا گفته اند این آیه منسوخ است بآیه سیف یعنی فاقبلوا
 المشرکین حیث وجب ثبوتهم شاتروهم فاعرض عنهم و کول علی الله گفته اند منسوخ
 است بآیه سیف هفتادم فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسك و حرص المؤمنین
 گفته اند منسوخ است بقوله تعالی و قاتلوا المشرکین کافه رجاء گفته خدای تعالی امر کرد رسول
 خدا را بجهاد و اگر چه تنها قاتل کند زیرا که از برای او ضامن نصر شده بن عطیه گوید ظاهر لفظ هیت
 لیکن در خبری نیامده که قاتل صرف بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود نیز هست پس هر چند
 خطاب در لفظ امر است اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم و بر و احدا از است تو باید
 که قاتل کند و ساه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد منسوخ بهیچ هم خن و هم و اقبلوهم حیث
 وجب ثبوتهم گفته اند منسوخ است بآیه الا الذین یصلون الی قوم کذبتم و بکذبهم متینا

ولیکن این نیز از باب تخصیص است نه از نسخ نوز و هم **إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ** الح گفته اند منسوخ
 است بآیه سیف ابوداؤد و نسخ و این مندر و این ابی حاتم و نحاس و بیہقی در منن از
 ابن عباس آورده اند کہ نسخ کرد این آیه را آیه برارت **فَإِذَا نَسَلْتُمُ الْأَقْدَمَ الْحَرَّمَ فَاقْتُلُوا**
الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و بعضی گفته اند منسوخ است باجماع و بسیار از اہل علم بعدم
 نسخش رفته و از باب تخصیص شمرده **بِئْسَ** تم فان اعتزکو کو کہ **فَلَمْ يَقَاتِلُوا** کہ گفته اند
 منسوخ است بآیه سیف از جریر عبد الرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن قتادة
 و ہم ابن جریر از حسن و عکرمہ دین آیه آورده کہ گفت نسختها بر او و لیکن نزد اکثر مفسرین
 غیر منسوخ است **بِئْسَ** و یکم **سَيَجِدُونَ** الْخَرِینَ یُؤْتُونَ ذَنْبًا أَنْ یَأْمُرُوْهُمْ کہ گفته اند منسوخ
 است بآیه سیف **بِئْسَ** و دوم **فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُمْ** کہ و هو مؤمن
 گفته اند منسوخ است بقول براءة **عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** و اکثر اہل علم بعدم نسخ وی رفته اند
بِئْسَ و سوم **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا** فَجَزَاءُ لَهُ جَهَنَّمُ خِلْدًا رِیْضًا
 و عَصَبًا **لِلَّهِ عَلَيْهِ** وَلَعْنَةُ **وَأَعَدَّ لَهُ** عَذَابًا عَظِيمًا کہ گفته اند منسوخ است بآیه نسا
إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَكَ بِهِ **وَلِیَغْفِرَ** مَا دُونَ ذَلِكَ **لِمَنْ** یَشَاءُ و بعضی گویند منسوخ است
 باجماع و قتی کہ قاتل مسلمان باشد در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند علما در آنکہ قاتل
 عمد را توبہ بہست یا نہ بخاری از سعید بن جبیر آورده کہ گفت اختلاف کردند درین آیه
 عمای اہل کوفہ پس سوار شدیم و کوچ کردیم برای دریافت آن بسوی ابن عباس و رسیدیم
 او را این بیت گفت این آیه آخر چیزی است کہ فردا آمد و نسخ نکرد آنرا هیچ شیئی و مانند آن نسا
 ہم روایت کرده از وی و از زید بن ثابت و جمہل کسانیکہ رفته اند بعدم توبہ و از سلف ابوہریرہ
 و ابن عمر و ابوسلمہ و عبید بن عمیر و حسن و قتادہ و ضحاک بن مزاحم اند نقل از ابن ابی حاتم عنہم
 رفته اند جمہو بسوی قبول توبہ وی و استدلال کرده اند بشکل قوله تعالی **إِنَّ الْحَسَنَاتِ**
الَّتِیْ تِطْعَمُ وَ قَوْلُهُ هُوَ الَّذِیْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ و قوله **وَلِیَغْفِرَ** مَا دُونَ ذَلِكَ **لِمَنْ** یَشَاءُ
 و گفته اند جمیع ہم ممکن بہست میان آیه نسا کہ ہمین بہست و آیه فرقان پس معنی آن ہر دو ہمین
 باشد کہ **فَجَزَاءُ لَهُ جَهَنَّمُ** إِلَّا مَنْ تَابَ لَا یَسَاءُ و سبب متحد است کہ قاتل باشد و ہم موجب متحد

که تو عبد باش بقعاب و استدلال کرده اند بحديث مذکور در صحیحین از عبادۀ بن الصامت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بتابعین ان لا تشركوا بالله شیئا ولا تزلوا ولا تقتلوا
 النفس التي حرم الله الا بالحق بعدة فرمود ضمن اصحاب من ذلك شیئا فستره الله فهو
 الى الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه و بحديث ابی هریره در صحیح مسلم و غیره در حق
 قاتل صد نفس جماعتی که ابو حنیفه و صحاب او و شافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل
 عمر تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه و در شرح منتقی متمسک بر فریق واضح
 کرده ایم و حق اینست که باب توبه مخلوق نشده بلکه مفتوح است بر هر چه صد و چون
 شرک که عظم ذنوب و اشدا و مست توبه الی الله محو شود و از صاحبش خروج از ان دخول
 در باب توبه مقبول باشد بآدون او از معاصی که قتل عمر هم مجمل است چه رسد لیکن در
 توبه قاتل عمد لابد است از اعتراف بقتل و تسلیم نفس خودش برای قصاص اگر واجب است
 و تسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی تلکمن تسلیم کل یا بعض او باشد و اما مجرد
 توبه وی با عزم عدم عود بسو قتل احدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول
 او والله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فی مختلفون
بسم الله الرحمن الرحیم ان المنا فیقین فی الذر لک لا سفیل من النار و کن یحدا هم
 نصیلا گفته اند نسخ است بقول الا الذین تابوا و اصلحوا و اعصموا بالله و اخلصوا
 دینهم لله فالذین مع المؤمنین طو این در حقیقت از باب تخصیص با شتاست
 نیست از نسخ در چیز **سوره مائدہ** قرطبی گفته این سوره مدنی است بالا جماع
 انتهی و در وی از مشوختات نزد بعضی یک آیت و نزد بعضی دو و نزد بعضی سه و نزد بعضی
 هفت و نزد بعضی نه آیت است و وی آخر سورت که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع
 میان که مدینه اول یا ایها الذین امنوا لا تلحقوا اشعار الله و لا الشهم الحرام
 ولا الهدی و لا القلائد و لا الامین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم
 و رضوانا گفته اند نسخ است بایه سیف زیرا که شرکین حج و عمره می کردند و دهی میفرشت
 پس مسلمانان خواهند که ایشان را تاراج و غلبت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد و

بعده منسوخ گشت بآیه قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
 الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْنُ بَعْدَ الْعَامِ مَشْرُكٌ عَبْدُ بَنِ حَمِيدٍ
 وَابْنُ دَاوُدَ وَدِرْزاسخ و ابن جریر و ابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه
 و قومی گفته که منسوخ نیست بلکه حکم است و در حق مسلمین است و در فورا البکیر نوشته نیا فقیم در قرآن
 ناسخ برای او و نه در سنت صحیح و لیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام است و التعلیظ
 چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه فرموده دماؤکم و اموالکم حرام علیکم کفره
 یومکم هدا فی شهرکم که هدا فی بلد که هدا انتهی گویم و موی این است روایت
 ابو داود و نخاس در ناسخ از ابی مسیره عمر بن شریحیل گفت منسوخ نشد از مائده هیچ
 شئی یعنی تمام او حکم است و کذا از حربه سعید بن منصور و ابن منذر عنه و کذا از حربه عبد بن حمید
 و ابو داود فی ناسخ و ابن منذر عن الحسن البصری در روایت کرد ابو عبید از ضمره بن حبیب
 و عطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مائده آخر قرآن است از وی تتریل
 پس حلال کنید صلال او را و حرام سازید حرام او را و دوم قَاعَفْ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ مَا كُنتُمْ لَعَنَةً
 منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِأَيِّ سِيفٍ نَزِلَ
 در نخستین آی حکم عفو و اعراض بود از قتال یهود که اید امید اند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 و درین آی حکم فرمودند تقبال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند و جمعی گفته اند که منسوخ
 نیست بلکه خاص است بمعاذ بن اسلم که باشد سوم اِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَّا رَزَقَهُ مِنَّا اللَّهُ وَهُوَ
 رِزْقُهُ وَاَلَّذِينَ هُمْ فِي الْأَرْضِ نَكَاةٌ إِنَّ يُقَاتِلُوا أَوْ يَصْلَحُوا أَوْ نَقُطِعْ أَعْيُنَهُمْ وَاجْلَلْهُمْ
 مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفِقُوا مِنَ الْأَرْضِ گفته اند منسوخ است بقرآن إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ
 أَنْ تَقْدِرُ دُونَهُمْ و گفته اند حکم است نه منسوخ و از باب تخصیص با شناسست شوکانی
 گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش جمهور گویند در عینین و رد آمده و مالک و شافعی و
 ابو ثور و صاحب الرای گفته اند در حق مسلم را هنر و سامی و در ارض بغضا فاضل شده ابن
 منذر گفته قول مالک صحیح است و ابو ثور گفته قول وی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا اذیل نزولش در
 غیر اهل شرک است زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه و ما می اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم

ست پس معلوم شد که در اهل اسلام نازل شده است انتهی و دال است بر آن قول قُلْ لِّلَّذِينَ
 كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ و قولی صلی الله علیه و سلم الاسلام بیدم ما قبل
 اخر چه مسلم و غیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی
 آیه محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عینین و موقوف شده است
 امر برین حدود و مرودی است از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت
 در عینین و باین قائل است جماعتی از اهل علم و جماعه دیگر بآن رفته که فعل دی صلی الله
 علیه و سلم با عینین منسوخ است بنهی دی صلی الله علیه و سلم از نزل و قائل این قول مطلق است
 به بیان تاخیر نسخ و حق آن است که آیه عام است از مشرکین و غیره هم از کسانیکه متکلم بمضمون
 آیه میشوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعوم لفظ است و قرطبی در تفسیر خود گفته
 و نسبت خلاف بیان اهل علم در آنکه حکم این آیه تدریج است در محاربین از اهل اسلام و اگر چه
 نازل شده است در مرتدین یا یهود انتهی چهارم فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ
 عَنْهُمْ گفته اند منسوخ است بقوله تعالی وَاِنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ و باین گفته است
 مجاهد و سعید بن المسیب جماعه دیگر گفته حکم است و این مختار حسن بصری و شعبی و ثعلبی است و عباد
 فوز الکلبیه آنست که معنی آیه چنین است که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق با نزل الله فرمائی و اتباع
 اهوای ایشان ننمایی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیه ایشان بر آن رعای ایشان
 بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کرده خدا فیصله سازیم
 انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر است مر رسول خدا صلی الله علیه و سلم میان حکم داعراض
 و استدلال کرده اند بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند بر آنکه
 واجب است بر حکام اهل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مراغه کنند بسوی ایشان
 و اختلاف در مرافعه اهل ذمه است میان خود با قومی تخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته گفته
 که این آیه منسوخ است بآیه مذکور و به قال ابن عباس و عکرمه و الزهیری و عمر بن عبد العزیز و
 ابو الصمیمین قول الشافعی و حکایت کرده است از اقرطبی از اکثر علما انتهی نعم ما علی الرسول
 الا البلاغ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و اکثر اهل علم بر آنکه حکم است و قتال با آنها و

از ابلغ است یا معنی آن است که نیست بر غیر مگر سایندن یا ایشان اگر چه اقبال نمکند
 و اطاعت نمایند که ضرر آن بر جانها ایشان است و جایت نکرده اند مگر بر جانهای خود را
 رسول پس آنچه واجب بود بر او بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالی **إِذَا عَلِمَ مِنْكُمْ شَيْئًا**
الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَعْذَرُوا لَهُمْ لَيْسَ عَذْرَاكُمْ مِنْ ذَلِكَ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ که گفته اند طسوخ
 آخر اول اورا نسخ کرده زیرا که هدایت در اینجا امر معروف است و گفته اند ناخوش این است
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و آنکه بر آنکه حکم
 است شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تا روشن باشد
 بودن آن از اعظم فروض و مبنی هندی نیست و حق تعالی گفته **إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** تا آیات احادیث
 متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر
 بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال نبی دارد یا از حلول ضرر بر نفس خود
 که درین صورت ترک آن رواست و در سنن ابوداود و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
 و ابن جبان و دارقطنی و ضیاء و در مختاره و غیر هم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت
 کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای مردم شما این را میخوانید و بر غیر موضع او نهید
 و من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را بینند و آنرا تغییر
 ندهند نزدیک است که عام کند آثار اخلاقی تعالی بقاب و ترندی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی
 در معجم و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی
 آورده اند که گفت آدم ابو ثعلبه رخشنی را و گفتم چه می کنی درین آیه گفت که آدم آیه که تم علیکم
الْفِسْكَ گفته سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود موت می شود بمعروف
 و تنهایی شوید از منکرات آنکه چون به بینی شیخ مطاع و هموائی متبع و دنیاوی موثره و احباب
 هر ذی رای برای خود پس برست خاص جان تو و بگذارد امر عوام را بدرستی که از پس
 شما زمانه ایست که صبر در آن مثل قبض بر جبرست عامل را داران اجماع بخواه مردوست
 که عمل می کنند مثل عمل شما و صحاح الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آمده که ضرر نبی کند شما را یک گره شما را که چون هندی شدید شما و ابی بن کعب گفته

و از این احوال این آیه خاصست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بعیت بحالت عدم بود و نیست تعارض میان حاصل منتهی کلامه هشتم **فَإِنْ عُدُّوْهُمْ كَمَا كُنْتُمْ تُحْسِبُوْنَ اَنَّهُمْ اَشْجَاقٌ لَّكُمْ** گفته اند منسوخ است بقوله **وَ اَشْهَدُ** و اذ دوی عدلیست که نهیم ذلک اذنی ان یأیست یا الله هادیه علی وجهها گفته اند منسوخ است بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه دین بر دوایف شایسته است نزد وقوع یرب در شهادت دوی پس منسوخ شد بقوله تعالی **وَلَا یُضَارُّ کَآتِبُکَ وَلَا شَیْءٌ** و منع کردند از مضاربت بشهادت و در تحلیف شایده اضرار است و لیکن حق آنست که این هر دو آییه حکم اندن منسوخ چنانکه از تقریر ما سبق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان از السد علم **سُورَةُ الْاِنْعَامِ** در اظهر اقوال یکی است مگر شش آیت می ماند و الله حق تعالی الی آخر ثلث آیات و در طبری گفته است **وَالَّذِیْ اَنْشَأَ جَنَّاتٍ وَ بَآجِلًا رَّزْوَاتٍ** در وی نیز بعضی است آیه و نیز بعضی سیزده و نیز بعضی چهارده است **اَوَّلُ قُلْ اِنِّیْ اَخَافُ اِنْ عَصِیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ** گفته اند شیخ است باینکه لیغیر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر یعنی آنست که مسلمانی بعد علیّه و دم در اول امر از ابتدا بعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود و بامون فرمودند و با بجا مغفرت و ذوب تقدّم و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نیز جمعی از اهل علم خوف درین آیه یعنی علم است یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر حکم است و بواسطه دوم **قُلْ لَنْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیْلٍ** گفته اند منسوخ است باینکه سیف قال ابن عباسش گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنها در وسع دوی صلی الله علیه و سلم نیست سوم **وَمَا عَلَی الَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ مِنْ حِسابِہُمْ مِنْ شَیْءٍ** گفته اند منسوخ است باینکه اذ اسمعتم آیات الله یقرء بها و لیت ہر آیه فلا تفعل و امعهم حتی یخروجوا فی حادیث غیری یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجاست که در وقت اضطراب بعد از نزول این آیه نسخ پذیرفت چهارم **وَدَّرَ الَّذِیْنَ اَخْلَعُوا وَاَدْبَنَهُمْ لِعِبَادَتِہُمْ** گفته اند منسوخ است باینکه سیف قال قتادہ و مجاہد گفته بطریق تہدید است مثل قوله **ذُرْنِیْ وَ مَنْ خَلَقْتُ وَ جَعَلْتُ** و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته می گویند که این آیه منسوخ است

و گفته اند معنی آن است که ایشان یعنی یهود و دینی را که بران هستند لعن و لهو کردند چنانکه
 در فعل ایشان بالنعام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالتات بوده است و گفته اند مراد
 بدین در اینجا عید است یعنی عید خود را لعن و لهو کردند از جهت **ششم** فَمَنْ أَنْصَرَ فَلِنَنْصِرْ هُوَ مَنْ يَكْفُرْ
 فَكُلُّهَا گفته اند نسخ است بایه سیف **ششم** وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ از جاح گفته نازل شد
 این آیه قبل از فرض قتل بعده امر کرده شب بسخ از غلطات اودمان بایه سیف و سنان برین
 نیز منسخ باشد بایه سیف **هفتم** وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ هُوَ الْبُوشِخِ از سیدی آورده که منسخ
 بایه قتل **ششم** وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند نسخ است بایه سیف **هفتم**
 وَلَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ يَدْعُونَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبِقُ اللَّهُ عَذَابُ الْغَافِرِينَ عِلْمٌ ط گونید منسخ است
 بایه سیف در فتح القید گفته جمهور بر آن فتد اند که این آیت حکم ثابت غیر منسخ است و اصل اصل
 است در سد و رافع قطع طرق بسوی شبهه و در وی دلیل است بر آنکه داعی بسوی حق و نباهی باز
 باطل چون تبرسد که ازین دعوت و نهی تشبیه دانند از آنجا که از آنجا که حرم و نهی لغت
 حق و وقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب است بروی وجه النفع است این آیه در جهل است
 فانه آن برای حاملین حجج خدا و تصدین بیانش از برای مردم چون باشند در قومی صم که اگرنگ
 می کنند او را وقت امر نمودن وی معروف و میگذاردند معروف و دیگر ازین امر وی کنند و نگردد
 را که بنی بنیامین ایشان را و از انان و خبر او از منکرات بنا بر عادات و بغض اتباع حق
 و جرات بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که حکم عدل است در حق رساند
 شریعت معلوم که مخالفت بدین و تجری بر اهل شرع عادات و خوی خود ساخته است چنانکه
 در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در باطل کثیری می افتند و چون
 بسوی سنت راه نموده شوند مقابل افش بدع خود می نمایند پس ایشان اند متلاهب بدین و آن
 به الله و بدتر اند از زنادقه انتهی گویم قَدْ رَهْمُمْ وَمَا يُقْلِدُونَ گفته اند نسخ است بایه سیف
 يَذَرُونَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَلَهُمْ كَمَا يُكَلِّمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ گفته اند نسخ است بقوله الَّذِينَ أَرَادُوا
 لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ هُوَ طَعَامُ الَّذِينَ أَوْثَرُوا إِلَيْكُمْ و باین فیه است ابن عباس و لیکن در
 این از باب تخصیص است و نه از باب نسخ و کانی در فتح القید نوشته اختلاف کرده اند

ابن علم دین آیه ندره باین عمر و نافع و ثمنی و ابن سیرین و ندره ب مالک در روایتی از وی احمد
 بن حنبل و ابو ثور و داود و ظاهری است که بر هر چه از ذبائح نام خدا نذر شده حرام است
 بدون فرق میان عام و ناسی بموجب این آیه و مویدا این استدلال است قوله انذ لفسق و ثبات
 شده است در احادیث صحیحه امیر تمیمه در صید و غیره و ندره ب ثانی و صحاب او و مالک در روایتی
 و احمد آن است که تمیمه نجس است نه واجب این مروی است از ابن عباس و ابی هریره و عطا
 بن ابی رباح و شافعی آیه را اصل بر نفع لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصوص است و در
 مر اسبیل ابو داود آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبیحه مسلم حلال است نام خدا بر او
 ذکر کرده شود باین و این صلح تخصیص آیه نمیتواند شد آری حدیث عائشه که وی گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که قومی می آرند گوشت تها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بر این نام خدا یا نه فرمود شما
 نام برید و بخورید یا نه آن میکند که تمیمه نزد اهل منبری است بالتبانی و وقوع او نزد نفع و ذب
 مالک و احمد و مشهور از وی و ابو حنیفه و صحابش و اسحق بن راهویه است که ترک تمیمه بسیار
 مضرت و اگر عذر ترک کرده ذبیحه حلال باشد و این مروی است از علی و ابن عباس و
 سعید بن المسیب و عطاء و طاووس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن
 محمد و بر وجه استدلال کرده اند بر روایت یحیی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر چه
 کرد تمیمه نزدیک ذبح پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد و رفع این حدیث خطاست زیرا که
 از قول ابن عباس است و لکن آخر خبر من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید
 و ابن المنذر آری ممکن است استدلال برای این ندره ب مثل قوله تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
 اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَا نَا و بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطا و النسیان انتهی کلامه
 دوازدهم یا قوم اعلموا علی مکانتکم انی عالم و فتنون تعلمون و من تکنون علی
 عاقبة الدار گفته اند منسوخ است بآیه سیف سیر و هم قل انتظروا اننا منظر و
 گفته اند منسوخ است حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهارم و هم ان الذين قروا بیهیم
 و كانوا یسعون لست و منهم فی شئ انما امرهم ان یرجعوا الی الله ثم یکتب لهم بما كانوا
 یفعلون گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات آیهی در تتمه القدر

گفتند این آیه بخلاف منسوخ بآیه سیف است و در او بدان گفته اند بود و نصاری اند و گفته اند شمر کین
و گفته اند عام است در جمیع کفار و مبتدعین و بدین است صواب **سُورَةُ اَعْرَافٍ**
این سوره یکی است که در تحت آیه وی قَوْلَ وَاسْتَأْذِنُكُمُ عَنْ الْقَرْيَةِ الی قوله وَادَّيْتَقْنَا
الْحَبْلَ قَوْلَهُمْ و در وی یک آیه یاد آیه منسوخ است باقی همه محکم است **اَوَّلُ خُذِ الْعَصَا**
وَأْمُرَ بِالْعُرْفِ دَوْمَ و آخر من عَنِ الْجَاهِلِينَ گفته اند اول منسوخ است بآیه وَأَوَّلُ الذِّكْرِ
و ثانی بآیه سیف و کلام در اشغال این آیات گذشته **سُورَةُ اِنْفَالٍ** بسیار مغفرت
این سوره را مدنی گفته اند بلا اشتناهی پیوسته به قال الحسن و عکرمه و جابر بن زید و عطاء در وی
مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا الی آخر سبع آیات منها و از منسوبات در و در بعضی دَوَابَّ و نیز بعضی شش آیه و نیز در
بعضی زیاده است **اَوَّلُ كَيْتُوكَ عَنْ الْاِنْفَالِ ط قُلِ الْاِنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولُ** گفته اند
منسوخ است بآیه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ یعنی در آیه اول نفل
خاص بود بر خدا و رسول درین آیه چهار خمس بر اغانمان مقرر کردند و یک خمس بر
خدا و رسول و غیره و باین رفته است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نیز جمعی از باب شخصیت
نه نسخ پس محکم خواهد بود **دَوْمَ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ دَوْمَا كَانَ اللّٰهُ**
مُعَذِّبَهُمْ وَكُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُكَ و گفته اند منسوخ است بقوله وَمَا لَهُمْ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمُ
اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد از بود و نیز جمعی از باب
علم محکم است یعنی نفی عذاب مستاصل است و گفته اند استغفار راجع بمسلمین است که درین
ایشان اندر اوان که تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند خدا عذاب نخواهد کرد باینکه
عذاب ایشان بنابر بودن مسلمانان در اصلا بایشان نیست آن عباس گفته دو امان بود
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که رفت دوم استغفار و آن بآیه است **سَوْمَ**
قُلِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي تَذَكَّرُ فِيهِمْ كَلِمَاتٍ مَا كَانَ سَلَفٌ گفته اند منسوخ است
بآیه وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ لَمَا كُنَّا مِنَ الْمَدِينَةِ لَعُذْبًا و گفته اند منسوخ است
و قتال رسول کردند بعد حکم قتال بایشان دادند و نیز جمعی محکم است و مراد آنها از قتال

بدخول در اسلام است یا از کفر در و دلیل است بر آنکه اسلام قاطع و مادام خیر است که پیشتر
از وی بوده چهارم و ذالک همست حتی لا تکنون فتنه گویند نسخ است بایه سیف و این
در حقیقت از باب تخصیص نبات است نه از باب نسخ و محجم و ان جحی السلم فاجتجها
گفته اند نسخ است بقوله قالوا الذین لا یؤمنون بالله و الذین لا یؤمنون بالیوم الآخر الی قوله حتی
یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون یعنی در آیه اول ذکر مصاحبت بایه بود و بعد
نسخ پذیرفت ششم ان ینکن منکم عشرون صابرون یغلبوا امماتین و لغت اند
منسخ است بقوله ان ینکن منکم عشرون صابرون یغلبوا امماتین و لغت اند
میانها صابرة یغلبوا امماتین یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر
مقابل کند و دیگر از ده کفر حکم شد که از دوس فرار نکند و در فوز البکیر گفته قلت هی کما قال
انتهی در حقیقت تخفیف شد بدست نسخ اصل حکم مرفتم و الذین اؤوا و انصروا اولئک
بعضهم اولیاء بعض گفته اند نسخ است بقوله اؤوا و انصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض
یعنی مهاجرین و انصار و ایش یکدیگر میشدند هجرت و نصرت پس نسخ شد این حکم بدوی
القریبی ششم و الذین امنوا و لم یهاجروا و ملک من لا یهاجروا حتی یهاجروا گفته
منسخ است بقوله و اؤوا و انصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض یعنی اول میراث باسلام مع الهجرة
بود بعد بموالات و نصرت شد پس باولی الارحام نسخ شده و بعضی در یافت بعضی
گویند حکم است در آیه اخبار است بآنکه بعض قریات اولی تر بعض است نه آنکه میراث بموالات
و نصرت نسخ باشد اما بن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی اعرابی و ایش حال آنکه
مؤمن می بود و همچنین اعرابی و ایش مهاجر میشد پس نسخ کرد در آیه ارحام **سوره**
میراث و اما سوره توبه هم خوانند مدنی است قرطبی گفته باتفاق نزدش بعد از آنکه است
و در وی از آیات نسخ یک آیه در بعضی است و در بعضی شش آیه باز آمده است **اول**
برائة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین و لغت اند نسخ است بایه
سیف دوم و ان احد من المشرکین استجارک فاجزه حتی یسمع کلام الله
ضحاك گفته نسخ است بایه سیف حسن گفته حکم است موم و الذین یکنزون

تا تبیین صاف از کاذب و اذن در اینجا بسوی اذن بعد اثبات و ایداع علم، مستم
استغفر لهم اولاً استغفر لهم ثاناً ان تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ گفته اند منسوخ است اول و یا آخره و یعنی کن یغفر الله لهم و گفته اند بقوله تعالى
وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ گفته اند آیه اولی در حق قومی
و این دیگر در حق قومی دیگر بعضی گفته اند اول در حق منافقان است و این در حق یهود و قیل
غیر فلک و زرد اکثر اهل علم محکم است منو آنکه او تعالی رسول را خبر کرد که صد و شصت نفر
در حق ایشان و عدم او برابر است زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت پس ایداع
پس گو یا مثل تو ای تعالی است قُلْ أَتَقِفُوا أَطُوعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
الْأَعْرَابُ أَشَدَّ كُفْرًا وَنِفَاقًا گفته اند منسوخ است بقوله وَمِنْ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و این در نفس الامر تخصیص علم است نه نسخ احکام و همچنین در آیه وَمِنْ
الْأَعْرَابِ مَنْ يُخَيِّلُ مَا يُفْقُو مَعَهَا الخ گفته اند منسوخ بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات
بیان تنویر اعراب است که بعضی چنان نه نسخ کمی باگیری و لهذا جمعی از اهل آزاد نقل حکم
داشته اند و هو الحق **سوره یونس** یکی است مگر سه آیه من قوله فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ إِلَى
آخِر ما یخین روایت کرده است قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از قتال آورده که یکی
یکی است الا دو آیه و از یکی یک آیه نقل کرده و یکی است از حسن و عطاء و عکرمه و جابر که یکی
بلا استناد و روی از مسووعات نزد بعضی پنج آیه است و نزد اکثر دران و در ماده هیچ ناول
إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُكَ فِي عَذَابٍ يَوْمَ عَظِيمٍ گفته اند منسوخ است بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ
اللَّهُ مَا نَقَدْتُمْ مِنْ ذُنُوبِكَ وَمَا نَأَخَّرُ و کلام در مثل این آیات گذشته **دوم** بَنِي إِسْرَءِيلَ
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم وَأَنْ كَذَّبَتْ ثَوْدَاقَتُ
أَقْلُ لِي عَمَلِي وَلَكَمْ عَمَلَكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه سیف چهارم كَذَّبَتْ ثَوْدَاقَتُ
فَأَنكَمَا يَهْتَدِي لِي الْفَيْسُ و این منسوخ است بآیه قتال پنج حَقِّ مُحَمَّدٍ اللَّهُ منسوخ است بآیه
سیف سوره هود یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و گفت ابن عباس
و قتاده الا یک آیه و بی قوله أَيْتِمُّوا الصَّلَاةَ طَهَّرُوا الثَّاهِرَ و در نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست

و من بعضی است آیه است **اول** مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْجَلَّةَ الدُّنْيَا وَزُشَّةَ الْآخِرَةِ أُولَئِكَ يُسْمَوْنَ الْيَحْيَىٰ
 كَمَا كُتِبَ فِيهَا وَهَمَّ فِيهَا لَا يَجْعَلُونَ هَ كَفْتَهُ أَنْدَسُوخِ سِتْ بَايَهُ سوره بنی اسرائیل من كان
 يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ جَعَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ و این در حقیقت از باب تعبد اطلاق
 است نه نسخ **دوم** قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ گویند
 منسوخ است بایه سیف **سوم** وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و نسخ این آیه هم بایه سیف
 است کما تقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب
 نسخ وجهی ندارد و الله اعلم **سوره یوسف** علیه السلام تمام او یکم
 و گفته اند باین مکه دیدنه وقت هجرت نازل شده و ابن عباس گفته مگر چهار آیت و نیست
 در آن ناسخ و نه منسوخ **سوره رعد** در و اختلاف است که یکی است یا مدنی سجد
 بن حبیب و حسن و عکرمه و عطاء جابر بن زید یکی گفته اند و ابن الزبیر و کلبی و مقاتل گفته مدنی
 و قول سوم آنست که مدنی است مگر دو آیت در روی دو آیت منسوخ است **اول** وَإِنَّ
 رَبَّكَ لَكَدُّ مُصْغِرٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلُمِهِمْ ه گفته اند منسوخ سب بایه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ إِنْ
 يُشْرَكَ بِهِ قَالَ الضَّحَّاكُ و این در صورتی است که ظلم مجنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی
 إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و نزد اکثر اهل علم مجنی معصیت است و مغفرت مؤمن عاصی نه ب
 اهل سنت و جماعت است و درین صورت آیه محکم باشد نه منسوخ شوکانی گفته در روی بشارت
 عظیم است در جای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تأب نمیباشد و لهذا گفته اند کلین آیه
 در حق عصات موحدین است خاصه یا مراد بغفرت در اینجا تا خیر عقاب است تا آخرت تا مطایب
 شود بحکایت او تعالی استعجال کفار را بر آبر او عقوبت و میفدا و است جمله با بعد و آن سر تا یک
 کشیدند الْعِقَابُ یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرن است حسب اقتضای مشیت
 خود در و آخرت اشتهی **دوم** فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ مُنْخِ سِتْ بَايَهُ سِيفِ زِيرِ اکر مفاد آیه
 ادلی صرف تبلیغ رسالت است بدون مقاتله و در آیه مانی بدان حکم کردند و در حقیقت نسخ نیست
 بلکه ترقی است در حکم چه تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجود است و الله اعلم **سوره ابراهیم**
 یکی است کما اخبره ابن جریر و یعن ابن عباس و الزبیر و حاکم القزطبی عن الحسن و عکرمه و جابر

بن زید وقتانکه گردو آیه یاسه آییهی قوله اَلَّذِينَ يَدْعُوْنَ لِلّٰهِ كُفْرًا اِلٰى
 قوله فَاِنَّ مَصِيْرَكُمْ اِلَى النَّارِ درین سوره از نسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او حکم ثابت
 است **سوره حجر** یکی است بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و
 عبد السبن الزبیر و دمان سه یا چهار آیه منسوخ است **اول** ذَرَهُمْ يَأْكُلُوْا وَيَمْتَعُوْا كَقَتْلِهِمْ
 منسوخ است بآیه سیف دوم فَاَضْحَكُوا ضِخًّا كَبِيْرًا منسوخ است بآیه سیف عکرمه
 و مجاهد گفته این آیه پیش از قتل است سوم لَا تَمْلِكُ لَكَ عَيْنُنَا اِلٰى اَمْتِنَتْنَاهُ اَوْ اَوْجَا
 مَتْنَاهُمْ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و دیگر نسخ درین آیه غیر ظاهر است زیرا که در روی نبی
 کرده اند از التفات بسوی رخارف دنیا و اوست نظری بسوی آن عدم خزن بر متع ایشان
 درین دار و خفض خجل و لین جانب بر آموختن نبی از قتل که آیه سیف ناخوش باشد
 و لهذا اکثر اهل علم آنرا حکم داشته اند چهارم فَاَضْحَكُوا ضِخًّا كَبِيْرًا منسوخ است بآیه سیف
 منسوخ است بآیه سیف قاله ابن عباس و در حقیقت محکمست معنی آنکه هر کس بکار خود و
 اعراض کن از ملامت ایشان و ملقت مشو بسوی مشرکین که سر زش میانند برابر دعوت
 اسلام و مولا که این معنی است جمله اَبَدْنَا اَكْفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِیْنَ **سوره نخل**
 یکی است تمامها در قول حسن و عطاء و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتی
 از ابن عباس آمده مگر سه آیه از آخر او که میان مکه و مدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از احد فرو داده و این سوره را سوره نعم هم نامند و روی دو یا سه حکم منسوخ است
 و نزد بعضی تمام او حکمست **اول** وَمِنْ ثَمَرَاتِ الْغَيْلِ وَالْاَغْنَابِ يَتَّخِذُونَ مِنْهُ
 سَكَنًا اَوْ رُحًا حَسَنًا گفته اند منسوخ است بآیه اِنَّمَا الْحَرَمُ لِلرَّائِیِ الْقَوَاعِشِ مَا طَهَّرَ
 مِنْهَا وَ مَا بَطَنُ وَاَلَا تَتَذَكَّرُونَ منسوخ است در فتح القدر گفته نزول این آیه قبل تحريم
 خمر بود و سکر در لغت حبش سکر باشد و ذوق حسن طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر
 و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام است از ثمره او و رزق حسن آنچه حلال است و ابو داود
 در نسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از روی روایت کرده اند که سکر نمیدست در زج
 زنبیب پس نسخ که از آنرا قوله اِنَّمَا الْحَرَمُ وَالْمَيْسِرُ انتهى و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که

بخطوط دنیویہ خود کہہ کہ مستقر ضلالت باشد چنان ابرار در ضلالتش ادا کند و اگر چه فی الجمله
صیغه امر است اما خارج مخرج خبر است از برای بیان افعال و تعالی افعال را تا معانی نشان
منقطع نشود و در قیامت بآنها گفته آید اَلَمْ نَعْتَمِدْكُمْ مَّا تَدْعُوْنَا فِیْهِ مَنْ تَدْعُوْنَ
یا از برای استماع است کقولہ اَلَمْ نَعْلَمْ لَھُمْ لَیْزًا دَاوُلًا اَلَمْ نَعْلَمْ لَھُمْ اَدْبَارًا دَابَّارًا
بہر توفیق رب بجان گفته تا اولین است که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تہدیه
در دنیا کرد و ایندہ نیست در آیه امجدیم تعرض بآنها کہ بایہ سیف منوخ باشد چهارم فلا
تَجْعَلْ عَلَیْھُمْ طَبَعًا لِّیَوْمِہِمْ **سورۃ طہ** قرطبی گفته کیست در
جمع و بہ قال بن عباس این آیه و در آن از منوعات و بیاسہ آیه است اول و لا تجعل
بالقرآن منوخ است بقولہ سَنَقُیْرُکَ فَاَلَا تَنْتَهِی ۚ و دوم فَاَصْبِرْ عَلٰی مَا یُقَالُ لَیْسَ
منوخ است بایہ سیف و این در صورتی است کہ مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر بصبر بہ
وعداوت و شتم و ایذا رساندن ایشان است پس آیه بحکم باشد و ہوا الصواب در فتح القدر گفته
ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنہم الباطلۃ

سوم قل کلُّ شَیْءٍ رَّعِیْبٌ فَذَرْکَیْھُ وَاھ
منوخ است بایہ سیف **سورۃ انبیا** علیہم السلام کیست در قول یحییٰ بن علی قالہ القرطبی و در
نزد بعض یک یا دو آیه منوخ است اول اَلَمْ نَعْبُدْکَ وَنَمُنُّ لَکَ وَنَعْبُدُکَ وَنَعْبُدُکَ وَنَعْبُدُکَ وَنَعْبُدُکَ وَنَعْبُدُکَ
جَعَلْنَا لَکَ لَھَا وَاوَدُّوْنَ ۚ گفته اند منوخ است بقولہ اِنَّ الدِّیْنَ سَبَقَتْ لَھُمْ مِثَاقًا
الْحُسْنٰی ۚ اُولٰٓئِکَ عَنْہَا مَبْعَدُ وَاھ ۚ و این در حقیقت از باب تخصیص است تفسیر دوم
فَاِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ اٰذَنُکُمْ عَلٰی سَوَآءٍ ۚ وَاِنْ اَدْرِیْ اَیُّ رَیْبٍ اَمْ یَعِیْدُکُمْ اَنْ تَعْبُدُوْا ۚ
گفته اند منوخ است بایہ قال ابنی و آیه اول فرمودند نسیہ انکم کہ چون شروع کردید در عبادت ما
پس آیه سیف منوخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آنست کہ اگر اعراض کنند ایشان از اسلام
بگوئید ما نسیہ شمار کہ ما دشمنان را بریم یعنی در جہل و نیست صلح میان پس آیه بحکم باشد **سورۃ حج**

در وی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی است مگر چهار آیه و کتاب
 اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُولٍ اِلٰی نُوْلَةٍ عَنَّا اَبَیْ یَوْمٍ عَقِیمٍ و جمهر گویند مختلط است بعض
 کی و بعض مدنی و گفته اند از اول سوره ناسی آیت مدنی است بانی می و پنج آیه از ان بلی مدنی
 و منسوخ همان دو باره حکم است اول و مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُولٍ وَاَلَمْ یُنَبِّئِکَ اِذَا
 اَتٰکُمُ الْفُلُ السَّیْطٰنُ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ فَاَکْمَلْتُمْ
 انا نزل و اکثر اهل علم حکم است و در ان تسلی است از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که القاشی شیطان
 غلط و نسیان را در کتابت و قرائت شما چیزی جدید نیست یا پیغمبران سابق نیز این چنین
 کرده لیکن از تعالی القاشی او را منسوخ و آفات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین
 است از قبول القاشی شیطان بحکم و مَا یُطِیْعُ عَنْ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ
 که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تِلْكَ الْغَافِقِیْنَ الْعَلٰی
 و ان شفاعت من لا یجوز بر این آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد محققین اهل حدیث پیچ و صحیح
 نوشته در باره نبی فصل مروی نوشته بهی گفتم این قصه غیر ثابت است از جهت نقل لبه
 در راویان او حکم کرده و گفته معلول اند و امام الایمیه ابن خزمه فرموده این قصه از وضع زمانه
 است و بعد در سندهای شیخ احمد فاروقی که در کتابت خود بدان تنگ نموده گویا بطلانش
 مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجاع کرده است که در این طریق ارباب باع است
 از اجابار پیغمبری بخلاف بابو علیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی محصور است قصه او
 عمدتاً در سندها و غلط این کثیر گوید بسیار مفسرین قصه غزایق ذکر کرده اند لیکن همه طرق او
 اصل است و ندیدیم آنرا سندهای صحیح و صحیح است دوم و اَللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَكُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَاَکْمَلْتُمْ
 کتبه و مکتوبات و گفته اند منسوخ است بایه سیف و در نفس الامر تعلیم است ابتدا
 که این چنین جواب دهند مجادلان باطل را پس آیه حکم است نه منسوخ سوم و وَجَاهُکُمْ وَا
 فِی اللّٰهِ حَقِّ جِهَادٍ گفته اند منسوخ است بایه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اِنَّ الْکَافِرَ اِلٰهَ عَمَلٍ نَبْد
 که حکم است و منسوخ حق جهاد است که ترسند در راه خدا از لومت لایم یا استغفر حق جهاد را
 ایجاد این آیه است در فتح القدر گفته مقاتل و طبری گفته اند آیه منسوخ است بایه نَذَرْتُکُمْ

کرده اند این را بآنکه تحلیف مشروط است بقدرت پس نیست حاجت بسوی مجبور منسوخ
سوره مؤمنون کی است بلا خلاف در قول جمع قاله القرطبی و در دوسه نز و بعضی دو
 آیه منسوخ است **اول** قَدْ زَمَّمْ فِی عَمَلِهِمْ نَفْسًا حَتَّى جَاءَنَّهُمْ كَلِمَةُ الْمُنْجِیِّ بَیِّنَةٌ
 سِیِّئَةٌ وَ لَقَدْ اَنْذَرْتَهُمْ نَارَ عَذَابٍ اِذَا هُمْ لَا یَشْعُرُونَ که نیستند اهل هدایت
 و ننگ نشود سینۀ تو از تاغیر عذاب ایشان زیرا که هر چه بر او قوی متفرست و هم از دقت باطنی
 احسن منسوخ است بایه سِیِّئَةٌ لَقَدْ اَنْذَرْتَهُمْ که در حق این است و در حق کفار منسوخ است زیرا که در صغیر و عظم
 است از نصحت یه کفار که شرک باشد و گفته اند حکمت علی الاطلاق زیرا که با تبار مجبور علیه است تا بدینکه در
 انشوریم و **سوره نور** و این عباس بن ابی ترکه گفته است و در دو دیاهفت آیه منسوخ است **اول** اَلْزَّانِی
 لَا یُكْفَرُ اِلَّا بِالْزَّانِیَةِ اَوْ مُشْرِكًا و **ثانی** اَلْزَّانِیَةُ لَا یُكْفَرُ اِلَّا بِالْزَّانِیَةِ اَوْ مُشْرِكًا و **ثالث**
 ذَلِكْ عَلٰی اَنْتُمْ مِّنْهُنَّ گفته اند منسوخ است بقوله وَاَنْتُمْ اَلَا یَا مَعْیَ سَمِعْتُمْ و **رابع** فَاَنْتُمْ
 مَا كَذَّبْتُمْ عَنْ اَلْیَسَاءِ و **سید بن سبیب** گفته باجماع در نور البکیه گفته اسامه موافق ظاهر آیه
 و معنیش نزد غیر وی آنست که نیست گفتن تکب کبیر و مگر زانیه را یا اختیار زانیه سحبت نیست
 و قوله حُرِّمَ ذَلِكْ اشاره بسوزنا و شرک است پس منسوخ نیست و قوله وَاَنْتُمْ اَلَا یَا مَعْیَ عام
 است پاسخ خاص نمی تواند شد انتهی شوکانی در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این
 آیه بر اقوال کی آنکه مقصود از ان تشبیح زنا و اهل است و آنکه زنا محرم است بر مؤمنین و معنیش
 آنست که زنا نیکند زانی مگر زانیه و بالعکس پس نکاح در وی معنی و طی است نه معنی عقد زنا و
 شرک بحجت عموم اوست در معاصی از زنا و غیره و بزجاج این وجه را رد کرده و گفته شناخته نمی شود
 نکاح در کتاب خدا مگر معنی تزویج و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح معنی و طی و در کتاب الله ثابت
 است و نه قوله حَتَّى تَنْكِحُوْهُ و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که مرد بدان و طی
 است و از جمله قائلین معنی و طی در آیه مذکور سید بن جبیر و ابن عباس و عکرمه اند دوم آنکه این
 آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان حکما قال الخطابی سوم آنکه در مرد از مسلمان
 نامنزل شده پس مخصوص باشد بقوله اَلْبَغَا و چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص با ایشان است
 قاله ابو صلیح پنجم آنکه مراد از زانی خضانیه محدود اند حکما و الزجاج و غیره عن الحسن گفته که این حکم

خداست که تزوج کنند زانی محذور مگر زانیه محذور را مثل آن مردیست از ابراهیم مخفی در این
 قائل اند بعضی اصحاب شافعی ابن عربی گفته و این صحیح نیست نظر آنجا که ثابت نیست نقل شافعی
 آنکه این آیه منوع است بایه ایامی نخاس گفته و برین قول اند اکثر علما هفتیم آنکه این حکم منوع غالب
 است و معنی آنست که غالب زانیان را عفت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه مثل خود و غالب
 زنان زانیه را عفت نمی شوند مگر با زانیان ایشال خویش و مقصود جبر و منین است از نکاح زانی
 بعد از ایشان از زنا و این ارجح اقوال است و سبب دل شاید دوست و اختلاف کرده اند و جوا
 تزوج زانی که این کس با وی زنا کرده است شافعی و ابو حنیفه جاز گویند و مروی است از ابن عباس
 و روایت کرده اند از عمر و ابن مسعود و جابر عدم جواز آن و گویند آن مرد و زانی اندا و این
 قائل است مالک و معنی تحریم ذلک علی المؤمنین هز و ایشان آنست که نکاح زانی
 محرم است بنا بر آنچه در صورت از تشبه بقباق و تعرض بهت و طعن در نسب گفته اند مکره است
 فقط و آنچه از آن تحریم بر ابناء لغه در زجر است نهی کلام الشریکالی رحم و بسط سخن درین سکه
 در سکه انحناء شرع بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما دوم و لا تقبلوا
 انهم شهادة ایداء گفته اند منوع است بقوله الا الذین تابوا و لیکن اصل در آن تخصیص
 با شت است نه سوم و الذین یؤمنون اذوا جهنم و لا یکن لهم شهک الا
 انفسهم فشهاده احدیهم اربع شهادت بالله و الله لیمن الصادقین گفته اند
 منوع است بدو آیه یکی و الخامسة ان گفته الله علیه ان کان من الکاذبین دیگر
 و الخامسة ان عصب الله علیه ان کان من الصادقین و لیکن این نسخ غیر ظاهر است
 آی حکم باشد چهارم یا انها الذین امنوا الا تکلو بیوتنا غیر بیوتکم حتی تستأشروا
 و تسئلوا علی اهلها گفته اند منوع است بقوله لیس علیکم جناح ان تکلو بیوتنا
 غیر مستکونیه فیها متاع لکم و قال ابن عباس و این نیز تخصیص است تنسخ تخم قل
 للمؤمنات یقضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یتدین زینتهن
 الا ما ظهیر منه ان آیه منوع است بقوله و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون
 نکاحا فایس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن خیر متبرجات بر نیقه الای و

در حقیقت تخصیص است از عموم نه نسخ مفهوم ششم **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ مَآ حُمِّلَ**
وَعَلَيْكُمْ مَآ حُمِّلَ گفته اند منسوخ است بایه سیف زیرا که معنی آیه اولی است که نیست
بر رسول مگر آنچه بر او شده بدان از تبلیغ و و آنرا بجا آور پس آیه **فَإِنْ تَوَلَّوْا** منسوخ می نمود و سخن در عدم
منسوخیت پنج آیات بیشتر گذشت هفتم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذِنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَكُمْ منسوخ است بقوله **وَإِذَا بَلَغَ**
لِلأُطْفَالِ مِنْكُمْ الحکم فلیستأذِنُوا کما استأذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و در آتقان گفته
گویند منسوخ است و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم و عمل بدان انتهی در فزاید آیه گفته
ندیم بن عباس است که منسوخ نیست و این اوجه و اولی با اعتماد است انتصاف و فتح القدر
نوشته اختلاف کرده اند و مراد بقول می لیتاؤنکم بر احوال اول آن نه منسوخ است قاله سعید
بن المسیب سعید بن جبیر گفته امر در وی برای ندب است نه برای وجوب و گفته اند واجب
بود آنچه که ابواب بودند پس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدومی عن
ابن عباس و گفته اند که امر در اینجا برای وجوب است و آیه محکم غیر منسوخ است و جکش تا
است بر مردان و زنان قرطبی گوید و همین است قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص
است بزنان بن عمر گفته خاص است بر مردان مراد بقول **مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** غلامان و کنیزان اند
و بقول **كَمْ يَتَّبِعُوا الْحُكْمَ** حبیبیان احرار است کلامه **سُورَةُ فَارَقَانَ** کی است تمامها
در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر آیه که در مدینه نازل شده **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ**
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ آیات و در وی یکی یاد و آیه منسوخ است **أَوَّلُ** و **وَإِذَا أَخَذَ طَهُمُ**
النَّجَاطَ **قَالُوا** اسلاما گفته اند منسوخ است بایه سیف و نزد اکثر اهل علم حکم است نیست
در وی از تسلیم بکه از تسلیم بمعنی برات معنی آنکه تحمل میکنند بنوعین اینای اهل جبل و سفر را جبل
نمیکند با جاہل و نه سفر با سفیه و فتح القدر گفته سیبویه گوید ما مورشندند مسلمانان آنروز و اسلام
بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم است از شما و نیست خیر و نه شریمان ما و شما هر دو گفته لائق آن
که چنین می گفت امر کرده نشند مسلمانان آنروز و بحرب ایشان پس ما مورشندند بدان محدثین ندید
گوید خطا کرد سیبویه چنین آیه و بد عبارت آورد و نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در

نسخه نسخ گردین آیه زیر که در آخر کلام خود گفته منسخها آیه سیف گویم همچنین میباشد کلام
متکلم در غیر علم خود و شمی او در غیر طریق خود و امر کرده نشند مسلمانان بسلام بر مشرکان نهی
کرده نشند از آن بلکه با موگر دیدند نصیحت و هجر جمیل پس نیست حاجت که دعوی نسخ نیت
دوم و یجمل فیهم مضافاً نسخ است بقوله الامن کتاب و امن و عمل عملاً
صالحاً و قبل بقوله یعرف ما دون ذلك یعنی و آیه اول حکم خلوف را از برای عصاتین
کرده بودند بعد تا بنین را آن آنها استنفا فرمودند پس حکم اول نسخ گشت و در حقیقت
مخصوص گشت نه نسخ **سوره شعل** یکی است از دو جمهور و این عباس گفته مگر
چهار آیه از آخر او که بحدین نازل شده و بی الشعراء ائیتبعهم الغاون الحزینیت در و
نسخ و نه نسخ بلکه مجموع وی محکم است مگر یک آیه از بعض که آن الشعراء ائیتبعهم
الغاون باشد گویند نسخ است بقوله الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و در حقیقت مخصوص
باستنا است نه نسخ **سوره نمل** قرطبی گفته همه آن یکی است در قول گنگنان و تمام
او محکم است نیست در و نسخ مگر یک آیه از بعض اهل علم که آن قوله تعالی است انا انما
الذین یعرفون یعنی نیست برین مگر انداز که اعلام مع التخلیف باشد و آن نسخ است بآیه سیف
و مع هذا انظم آیه غیر نسخ است زیرا که وی بنی شبه مندر و بیشتر **سوره قصص**
تمام او یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و این
سلام گفته در حقه وقت هجرت و در و یک حکم نسخ است لکن اعمالنا و لکم اعمالکم و نازل
آیه سیف است قاله الزجاج و نزد اکثر اهل علم محکم است مراد آنکه ضرر کفرشان به مالاتی میشود و نفع
ایمان با شما مالاتی شدلی است **سوره عنکبوت** در وی اختلاف است ابن
عباس و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطاء و جابر بن زید گفته تمام او یکی است و قاده و ابن
در روایتی گفته تمام او مدنی است و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در و
یک حکم نسخ است بر و بعض اهل علم و بقوله تعالی و لا تجدوا لک اهل الکتاب الا
بالتي هي احسن و ناسخ آیه سیف است قاله قاده و قتال و گفته نحاس هر که قائل نسخ
اوست احتجاج می کند بآنکه آیه یکی است در آن وقت قتال مغروض نبود و نه طلب جزیه و چون

آن انبیا و زود اکثر اهل علم محکم است معنی وی آنست که مجادله میکنند یکسانکه ایمان آورده اند
از یهود و نصاری و محمد صلی الله علیه و سلم مثل عبد البدر بن سلام مگر بخصالت حسن یعنی بموافقت این
حدیث میکنند شمار از اخبار اهل کتاب را در باب اول الذین ظلموا و درین صورت کسانی اند که باقی هستند
بر کفر خود یا مراء آنست که در دعوت ایشان سبوی سلام مجادله حسن کنید بر بنیاد ایشان کج
و بلا این نه فاخته و اغلاظ مگر با کسانی که ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمین بجهت سبندگی ایشان
مجادله بخشونت مضایقه ندارد و اکثر مفسرین بهین تفسیر کرده اند **سُورَةُ رُومٍ** بلا خلاف
کلی است فلا القطبی در وی یک حکم نسخ است فاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ گفته اند نسخ آن باین
سیف است و زوجه و محکم است زیرا که معیش آنکه صبر کن بر اینداهی ایشان منتظر باش و عده
خدا را که در باب نصبر بر آنها و اعلامی حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است و نیست خلاف در
سُورَةُ لُقَانَ کلی است مگر سه آیه وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ اِلٰی اَخْرَاجُهَا اِبْنُ عَبَّاسٍ قَادٍ
گفته مگرد و آیه و در روایتی از ابن عباس کلی است بلا استثنا گویند در وی یک حکم نسخ است
وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُمْ اِلَّا الَّذِیْنَ اَسْرَجَهُمْ وناسخش آیه سیف است و زود اکثر اهل
علم محکم است معنی آنکه کفر کافر ترا هیچ ضرر نمیکند **سُورَةُ سَجَدَةِ** کلی است قال ابن الزبیر
وگفت ابن عباس مگر سه آیه اَمَّنْ كَانَ مُؤْمِنًا اِلَّا الْخُرَالُث و در وی یک حکم نسخ است
قال تعالی فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرْ اَنَّهُمْ مُّنتَظَرُونَ گویند ناخشی آیه سیف است و گفته اند
محکم است زیرا که گاهی اقع میشود اعراض یا امر بقبال و مراد انتظار یوم ملاک ایشان است قبل
و آن روز بدر بود با انتظار فتح روز قیامت **سُورَةُ احْزَابِ** مدنی است قال ابن
عباس در وی دو آیت نسخ است یکی وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاذْکُمْ اَکُم
و کُلُّ عَلَی اللَّهِ گفته اند نسخ است باین سیف و زوجه و محکم است و در و تعرض است
بنبیه و صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است ازینکه اطاعت ایشان
کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت می کنند بدان از بداهت در دین و در و امر است
بعدم بهالات باید ادهی ایشان بابر تعلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دین و دشت و
بر اعدا و هم را بجهل لَكَ الشَّيْءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ اَذْوَابِهِمْ كَوُ

الْحَبِيبُكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مَا كَفْتَهُ أَنْدَسُ مَسْخُوسٍ مَسْتُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْمَسِيحِيُّ
 لَا أَهْلُكَ لَكَ أَزْوَاجُكَ الَّتِي أَتَيْتَ أَجُودَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ الْإِلَهِيَّةُ وَر
 فوذا الکبیر گفته بحتمل که پاسخ مقدم باشد در مآوست و درین است اظهار نزدیکی و تقبیح القیدی گفته
 اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه مکمل است و زمام است بر شخصیت
 صلی الله علیه و سلم تفرج بر زنان خود بر کافات فعلی بنا که اختیار خدا و رسول و اهل خیر است
 وقتی که بخیر کرد و ایند آنها را رسول خدا صلی الله علیه و سلم این قول این عبارت را در جامع و ضحاک
 و قتاده و حسن بن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن بن ابی سحارث بن بشام و ابن زید و ابن
 جریر است و ابو امامه بن سہل بن حنیف گفته یونان را که در خدا تعالی بر زنان آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تزوج می فرمایند از زنان نیز ابی بن کعب و عکرمه و ابو زینر گفته اند معنی است که
 حلال نیست بر از زنان بعد از اوصاف مذکور که نام برده شد آنها را از طبعی گوید و این اختیار از این
 است و گفته اند معنی است که حلال نیست بر ایهودیات و نصرانیات زیرا که صحیح نیست از صفات
 آنها با مہات المؤمنین و درین قول بعد است زیرا که درین صورت تقدیر عبارت چنین میشود که
 لایحکام النساء من بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات بیشتر نموده است و گفته اند این آیه
 مسخ است نسبت بقوله تَوَجَّحِي مَنْ كُنَّ كَأُمَمَةٍ مِنْ وَلَوْ وَجَّحِي إِلَيْكَ مَنْ كُنَّ كَأُمَمَةٍ مِنْ قَبْلِ
 ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب علی بن حسین و غیر هم و همین است راجع و تبدیل نیز از آنجا
 است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم مسخ کرده علی قول راجع انتہی کلام ابی
 بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ و الشیخ اذ ازنیافا رجوها البتہ لکلا من الله
 والله عزیز حکیم پس مرفوع شد از ترجمه النسائی و بعد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور
 المنذر و غیر هم و ابن کثیر گفته اسناد حسن و بخاری و مسلم و غیرها از ابن عباس آورده اند
 که استاد عمر بن الخطاب و حمد کرد خدا را و ثنا گفت برو بعد گفت ابابعد ای مردمان بدتر
 بر آنچه گفت خدا محمد را بحق و فرود آورد و بدو کتاب پس بود در آنچه نازل شد برو آیه و رجم
 پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ و الشیخ اذ ازنیافا رجوها البتہ و رجم کرد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم و رجم کردیم ما بعد از پس ترسم که در از شود و در زبان و بگویم گوینده

صحیح ابی عبد الله در این حدیث است و در این حدیث است و در این حدیث است

نمی یابیم آیه کریم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فرضیه که فرود آورده است آنرا خدا تعالی
 و هر دویست این روایت بطریق انتهی پس این آیه از آن جنس است که تلاوت او منسوخ شده
 و محکش بآبی است تا در زنیامت و لیکن نهاده آن کردند مردم در عمل منوعین بر آن چنانکه نهاده آن
 کردند در ترک بسیار از احکام و حدود شرع نیست اینستین آیه که نکست در اسلام
سوره سبأ کیست قرطبی گفته در قول جمیع الآیه واحده که در وی اختلاف است
 و بی قوله و الذین اوتوا العاکله الذی اُنزل الیک فرق گوید یکی است و فرق گوید بدی
 و در یک حکم منسوخ است و لا تلتفتل معکما تعلقون و ما غشش آیه سیف است و جبهه بر اند
 که حکم است فی خیر نیست که میخوانم شمارا بسوی آنچه در وی خیر دفع شده است و منبر مردم را
 از کفر شمارا بر که شما اجابت مرا بچ ضرر نقصان و دفع القید گرفته این آیه و امثال آن منسوخ
 است بآیه سبب **سوره فاطر** کیست در قول جمیع قالة القرطبی و اخرجه البخاری
 و البیہقی و غیره جامع ابن عباس و تمام وی حکم است نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی
 این آیه این است انک انک یأخذه شیخ پذیرفته است بآیه سیف و حکم در امثال آن گذشته و این
 آیه را از آن منی گفته بی تکتب ما کذلک و انا انارهم ط که در حق بنی سله از انصار فرود آمده
 و تیکم اراده نقل مکان بخوار مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام وی حکم است نیست
 در وی منسوخ است **اول** قَتَلُوا عَنْهُمْ حَتَّى جِئَهِ دَوْمَ وَاَبْصَرُوا كَمْ كَسَفَ
 یَصْجُونَ که گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف و نزد اکثر حکماء و مراد بدانند
 معلوم است مجاب گفته یعنی آنکه امر کنیم ما ترا بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر
 و گفته اند تا یوم فتح که در بنا بعض این احوال منسوخ است **سوره ص** کیست
 در قول بنکمان قالة القرطبی نیست در منسوخ مگر دو آیه یکی یا اَنَّا اَنَّا نَذِیرٌ مُّبِینٌ و دوم
 وَ کَتَعْلَمُونَ بَیْکَا بَعْدَ جِئَهِ و ما غشش آیه فَا قَتَلُوا الْمُشْرِکِینَ است و نزد اکثر علماء حکم
 است زیرا که جمع میان هر دو ممکن است یعنی ای کفار خواهید داشت آنچه خبر میدهم شمارا
 از دعا الی الله و توحید وی و ترغیب بسوی جنت و تخدیر از نار ابد چندی قتاده و زجاج

سوره سبأ تا ص
 در تاسخ و منسوخ قرآن
 در تاسخ و منسوخ قرآن
 در تاسخ و منسوخ قرآن

و فرایفته بعد موت و عکرمه و این نیز گفته روز قیامت و کلی گفته هر که باقی ماند دانست نزد
ظاهر شد امر وی صلی الله علیه و سلم و هر که مرد دانست بعد موت و شدی گفته این دانستن روز
بدر بود **سوره زمر** که می هست در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس
آورده که مگر سه آیه که در دین نه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قتل یابعدی الدین اشره فوا
علی انفسهم و بعضی گفت آیه گفته اند در وی شش آیه نسخ شده یکی ان الله یحکم بینکم فیما
هم فیته یخلفون گفته اند نسخ بایه سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها نا حکم کردن خدا
میان شان روز قیامت مضمت گویم این شتم آیات در قرآن شریف بسیار است در همه قرآن
نذکر موجود است پس به نسخ باشد ولیکن راجع عدم نسخ اوست زیرا که حکیم الهی در میان آنها
روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست دوم انی اخاف ان عصیت رکبی عذاب
یوم عظیم گفته اند حکم خوف وقوع در عصیت نسخ شده بایه سوره فتح لیغفر الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر قاله ابو حمزه الیهامی و ابن المصیب و کلام در مثل این آیه
بیشتر گذشته سوم فاعبدوا ما شئتم من دونه گفته اند نسخ است بایه سیف
یا بقول ان الدین عند الله الاسلام ط و این وقتی صحیح شود که مراد بایه اذن باشد
در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران بر تهدید و تقریع و توبخ است و دران منع از عبادت
غیر خداست پس آیه حکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدر گفته همین است اولی
چهارم انیس الله بکافی عبد که گفته اند درین آیه ضما ترک کفار است پس نسخ
باشد بایه سیف و زوجه و حکم است معنی آنست که کافری است خدا عبد و من را بنواب
و عبد کافر البقا و در تقدیر وزارت عیده بصیغه افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اندا یا جن و آنحضرت دران داخل باشد بدخول اولی در وزارت عباد بصیغه جمع مراد اینها
و مؤمنین اند یا سگنان یحکم قل یقوم اعلموا علی ما کانتم فی عامل گفته اند نسخ
است بایه سیف ششم و من ضل فاما یضل علیهم و ما انت علیهم بکیل
این نیز نسخ است بایه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیت بر تو مگر باغ کار
کردن نفس خود و نبردن حساب از کفار بعهده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود و قتال

بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند با حکم اسلام **سوره غافر**
و آنرا سوره مؤمن هم گویند یکی است و قول حسن و عطاء و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و سیرت
بجای کریمه زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بدین
فرد آمده و همان آیتین بخلاف کون فی آیات الله و آیتین که بعد از است و هر یک حکم منسوخ است
فأخبروا ان و عذاب الله حتی فاعش آیه سیف است قاله الکلبی و ابن قتیبه است می شنید که
مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد همان تسلیم است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
بر انداز سانی مشرکین با حقائق و عده نصر خود با وی پس آیه حکم باشد **سوره فصلت**
و آنرا هم سجد هم نامند یکی است و قول جمیع قاله القرطبی و تمام او حکم است جز یک حکم اذ فزع
بالجی حی احسن و فاعش آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته **سوره اشور**
تمام او یکی است و قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و در وی است ما از ابن عباس و قتاده که مگر چهار
آیه که در مدینه نازل شده قل لا استعظم علیکم اجر الا المودة فی القربی و الی آخره و
در وی پنج یا نه آیه منسوخ است اول کیست غفر و ان لیمن فی الارض منسوخ است بقوله
للذین آمنوا و حقیقت ان باب تخصیص است نه تنسیخ دوم و الذین اتخذوا امن
دویة اولى الله حیظ علیهم نه آیه منسوخ است بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق
گذشته سوم کاذب و استقم کما امرت بک و کذبتم اهل اهلهم منسوخ
است بقوله قالوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر نیست در مقامات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس آیه
حکم است نزد جمهور چهارم کما اعلمنا و کما اعلمکم لا حجة بیننا و بینکم منسوخ
است بآیه سیف و خطاب بهوهاست یا کفار را علی العموم **سوره خم** من کان یرید
حسنت الاخرة نرذ که فی تحریر ما گفته اند منسوخ است بقوله من کان یرید العاقبة
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در خبری زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا برنت آخرت
آنچه میخواهد از دنیا و بنده برینت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و تفسیری گفته ظاهر آنست که آیه در
حق کافرانست و این تخصیص با خبر مخصص باشد ششم قل لا استعظم علیکم

[illegible]

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص است بشرکین و قتاده گفته عام است و همین است ظاهر نظم
قرآنی بهم فان اعزضوا فما ارسلناك عليهم حفيظا وان عليك الا البلقه گفته اند
منسوخ است بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته **سوره زمره**
قرطبی گفته یکی است بالا جماع و در آن دو حکم منسوخ است اول **فَذَرَهُمْ خَتَمَ وَيُؤْمَرُونَ**
حتی یلا فوا ینهم الذی یؤعدون گفته اند منسوخ است بآیه سیف و مراد بیوم موعود
روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است
دوم **فَاصْبِرْ لَهُمْ وَكُلْ سَلَامًا فَيُكْفَوْنَ** گفته اند منسوخ است بآیه سیف
و میل بقوله والسلام علی من اتبع الهدی و در فتح القدر گفته اند حکم منسوخ نیست
و در وی تهدید شده و در وعید عظیم است از او تعالی **سوره دخان** یکی است
بالاتفاق قرطبی گفته الا قولنا تا کاشفوا العذاب فلیلا و در وی یک حکم منسوخ است
فَارْتَقِبْ اَنَّهُمْ مُّرْجِعُونَ و ناخشن آیه سیف است و گفته اند حکم است معنی آنکه
منتظر باش چیرے را که وعده کرده ایم با تو از نظر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو
زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنی آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا
میان تو و اینها که ایشان هم انتظار لوازم و هر تنوی کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند
سوره جاثیه تمام او یکی است قرطبی گفته در قول جمیع ایشان نیست
در وی منسوخ مکرر یک آیه **قُلْ لِلّٰهِ يَنْ امْنُو اَلْغُفْرُ وَاللّٰهِ يَنْ لَا يَرْجُونَ اَيَّامَ اللّٰهِ** گفته اند
ناخشن آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از اینها
مشرکین و آنها استهزا و تکذیب میکردند پس هر که و خدا رسول خود را بقبال ایشان
پس گو یا این حکم نسخ پذیرفته اخراج عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سوره**
احقاف یکی است در قول حسن و جابر و عکرمه و ابان بن عباس و قتاده آمده که مگر
یک آیه مدنی است و می توله **وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِلٰی اٰخِرَتِهِمْ و در وی تدبیر**
منسوخ است اول **قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعْوَةِ النَّسْلِ وَمَا اَدْرِیْ مَا یَفْعَلُ بِيْ وَلَا اَنْتَ**
اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُنْهٰی اِلَیَّ وَمَا اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ گفته اند منسوخ است بقوله **لِیَغْفِرَ لَكَ**

اللَّهُ مَا قَدْ مَنَّ مِنْ ذِيكَ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَدَرَجَةُ الْقَدِيرِ مَعْنَى آيَةِ جَنِينَ كَفْتَهُ نَحْنِي
 دَانِمُ جَوَّارُ كَرْدَهُ شُود بَا سَمِنْ دَر زِمَانِ تَحْقِيلِ بَا نَمِ دَر كِيَا بِرُونِ رُومِ اَزَا خِجَاوِ بِمِ رَمِ يَا كَشْتَهُ شُومِ
 وَتَشَابُ كَرْدَهُ شُود عَقُوبَتِ بَرَايِ شَمَا يَا هَمَلَتِ دَادَهُ شُود وَابِنْ هَمِدُ دُونِ سَمْتِ وَامَا دَرَا خَرَتِ
 بِسِ مَعْلُومِ سَمْتِ كِه دِي دَوْلَتِ دِي دَر جَنَّتِ سَمْتِ دَكَا فَرِنْ دَر زَارَانْدُ وَكَفْتَهُ اَنْدِ مَعْنَى اَنْتِ
 نَحْنِي دَانِمُ جَوَّارُ كَرْدَهُ شُود بَا سَمِنْ رُوزِ قِيَامَتِ دُجُونِ اَيْنِ آيَهُ فَرُودَا مُدَقِّحِ كَرْدَنْدِ شَرَكْلَنْ وَكَفْتَهُ
 چِه نَسَمِ اتْبَاعِ كُنَيْمِ بَغِيرِ بَرِي رَا كِه نَحْنِي دَانِدِ چِه مَعَالِدِ كَرْدَهُ شُود بَاوَسِ وَبَا مَانِ سَمْتِ اَوْرِ فُضْلِ
 بَرِ بَا بِسِ فَرُودَا اَنْدِ لِيْغُفِرْ لِكِ اَسَدِ الْحَمْدِ وَاوَلِ اَوَلِیِ سَمْتِ دُومِ فَاصْبِرْ وَتَحْمَا صَبْرًا وَاَوَلُو
 الْعَزْمِ مِنْ اَللّٰهُ سَمَلِ كَفْتَهُ اَنْدِ مَسْجُوعِ سَمْتِ بَايَهُ سَيْفِ وَصَوَابِ عَدَمِ اِنْخِ اَوْسْتِ زِيَرَا كِه مَعْنَى
 اَنْتِ كِه صَبْرُ كَرْنِ بَرِ مَجَاهِدَهُ اِيْشَانِ چَا نَكِه اَوَلُو الْعَزْمِ اَزَا اِنْبِيَا دَرْ سَلِ كَرْدَنْدِ كِه تَوَسُّعِ اَزَا اِيْشَانِ
 شَعْبِ وَكَلِمِی كَفْتَهُ مَرَا دِ بَاوَلِیِ الْعَزْمِ كَسَانِ اَنْدِ كِه اَمَرُ كَرْدَهُ شَدَنْدِ بَقِيَالِ **سُورَةُ حَجَل**
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ دَنِی سَمْتِ مَادِرُ دِي كَفْتَهُ دَر قَوْلِ جَمِيعِ مَلَكِ ابْنِ عَبَّاسِ قَتَادَهُ كِه
 اِيْشَانِ يَكِ اَيَهُ رَا اَزَا نِ كَلِمِی كَفْتَهُ اَنْدِ كِه دَر حِصْنِ خُرُوجِ اَزَنْدِ وَنَظَرِ بَسُوِيْ بِمِيتِ بَعْدِ
 حُجَّةِ الْوُدَاعِ نَا زَلِ شُدَهُ وَاَخْضَرْتِ اَزْ غَمِّ بَرِ فِرَاقِ كِه گَرِیْتَنْدِ دِي قَوْلَهُ وَكَانَتْ مِثْلُ
 قَرْيَةٍ هِيَ اَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي اَخْرَجْتِكَ مِنْهَا وَضَحَّاكُ وَسَمِيعُ بِنْ جَبْرِ كَفْتَهُ
 اَنْدِ كَلِمِی بُوْدَنْ اَنْ غَلَطِ سَمْتِ بَلَكِه تَامَامِ اَوْدِ دَنِی سَمْتِ وَبَا بَحْلِهِ دُرُومِی نَهْ نَا سَخِ سَمْتِ وَنَهْ
 مَسْجُوعِ وَنَزْدِ بَعْضِی يَكِ اَيْتِ مَسْجُوعِ سَمْتِ فَاقَامْتَنَا بَعْدُ وَاقَامْتَنَا اَكْبَرُ كُوْنِ دِ مَسْجُوعِ سَمْتِ
 بَايَهُ سَيْفِ صَحِيحِ عَدَمِ سَخِ اَوْسْتِ زِيَرَا كِلَا بِنْ تَخْمِيْرِ بَعْدِ اَزَا اَسْمَرِ دَر قِتَالِ سَمْتِ نَهْ قَبْلِ اَنْ
 جَا نَكِه سَبَاقِ اَيْتِ بَرَا نِ دَالِ سَمْتِ فَاقَاذِ الْقَيْمِ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوا فَاصْطَرْبِ الْوَقَابِ
 حَتَّى اِذَا اسْتَحْتَمْتُمْهُمْ فُقُشْدُوا وَالْوَقَابُ وَاسْتَحْنَانِ مَبَالِغُهُ سَمْتِ دَر قِتْلِ وَاَكْثَارِ دَرَا نِ
 دَر نَسَمِ الْقَدِيرِ نَوَاشَةُ اَخْتِلَافِ كَرْدَانْدِ عِلْمَا دِيرِنْ آيَهُ كِه حَكْمِ سَمْتِ يَا مَسْجُوعِ كَفْتَهُ شَدَنْدِ مَسْجُوعِ سَمْتِ
 وَاَوَلِ اَوْتَانِ وَجَا رِ سَمْتِ خَدِيْرِ وَنَسْتِ بَرَا اِيْشَانِ فَاغْشِ اَيَهُ سَيْفِ سَمْتِ وَقَوْلُهُ فَاَمَّا
 تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَكُثِرَ ذِيْهِمْ مِنْ خَلْقِهِمْ وَقَوْلُهُ قَاتِلُوا الشُّرَكَاءَ كَا فَا
 وَبَا بِنْ قَاتِلِ سَمْتِ قَتَادَهُ وَضَحَّاكُ وَسَمِيعُ دِي وَابِنْ جَرِيحِ وَبَسَا يَرِ اَزَا كُوْنِ اَيْنِ وَگُوْنِ دِ مَانْدِ

آخر چیزی است که نازل شده پس واجب است قتل هر شرک مگر یکسکه قائم شد دلیل
بر ترک قتل او همچو زمان دود و دکان دهر که تانده شود از وی جزیه و همین است منتهی
از مذبح ابی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ است بقوله فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ و این مرد است از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم است و اما
مخیر است در قتل آنسر و بعد آنسر درمن و فدا و باین قائل است مالک و شافعی و ثوری و
اوزاعی و ابو عبیده و غیره هم و همین است راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا
راشیدین بعد از وی این را کرده اند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه آنسر مگر بعد از
اشخان و قتل سیف بقوله تَعَالَى مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَنْسَرُ مَعَهُ حَتَّى يَخْتَنَ
فِي الْأَرْضِ پس چون قید کند بعد خون ریختن پس در آن رای امام است قتل کند یا
غیر او انتهی کلامه **سوره فته** مدنی است نزد ابن عباس و مسور بن مخزومه و
مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حیدیه از اول تا آخر در فتح القدیر
گفته نیست این اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسور مدینه نازل بعد هجرت از مکه مگر
است و نیست درین آیت منسوخ بلکه تمام او محکم است **سوره حجرات** مدنی است
قرطبی گفته با جلع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست در آن ناسخ و منسوخ **سوره**
ق به آن یکی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مردی است از ابن عباس و قتاده
که مگر یک آیت دمی قوله وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَمَا مَسْنَأَمِنْ لُغُوبٍ و نیست در وی منسوخ مگر دو حکم اول فَاَصْبِرْ عَلَى
مَا يَقُولُونَ و آنحضرت ای سیف است و گفته اند معنیش تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
است در صبر بر اقوال دینامی مشرکین و عدم خزن بر رذو و طرد آنها بر وی صلی الله علیه و سلم
و این ناظر بر حکم بودن او است دوم وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ و ناسخ دی ای سیف
است زیرا که معنیش آنست که نمستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنها را بر ایمان **سوره**
ذاریات یکی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی آیه واحد منسوخ است فَكُلُوا
عَمَلُهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بایه سیف منسوخ گشته و قیل بقوله

وَذَكَرَ فَإِنَّ اللَّهَ كَرَّمَ وَتَنَفَّعَ الْمُؤْمِنِينَ هـ مقاتل گفته یعنی و عطا کن کفار مگر ازیر که نفع
 ذکر همان راست که در علم خدا ایمان آورده است و گفته اند تذکیر ایشان بعقوبت و ایام الله
 کن و مؤمنین را مخصوص سازد زیرا که نفع بدان همین ایشان اند **سوره طه**
 قرطبی گفته کیست در قول جمیع در وی یک حکم منسوخ است و اَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ
 بِأَعْيُنِنَا و نامشخس آیه سیف است و اگر مراد بصبر در اینجا صبر بر جهاد باشد چنانکه سیاق آیه
 که تو در حفظ و حمایت مالی و پیش چشمان ما بود و بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود
سوره نجم کیست تمام و در قول جمهور و ابن عباس گفته مگر یک آیه که یَنْبُتُونَ
 كَمَا تَرَأَوْنَ أَلا تَسْمِعُوا أَلْفَا حِشًّا لِمَنْ و دران دو آیه منسوخ است یکی قُلْ عَرَضُ
 كَمَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا و نامشخس آیه سیف است و مراد تذکیر ایمان است یا ذرآن یا ذکر خدا
 علی العموم دوم وَاَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى گفته اند منسوخ است بقوله وَاَلَّذِينَ
 آمَنُوا وَاتَّخَذُوا دُخْرًا يُغْنِيهِمْ و رفع القید گفته معنی آیه است که نیست انسان را مگر اجر
 سعی و جزای عمل خود و نفع نمی کند هیچ یکی را عمل هیچ یکی و این عموم مخصوص است بمثل قول
 سبحانَ الْخُفَّاءِ لَهُمْ دُخْرًا يُغْنِيهِمْ و بمثل آنچه وارد است در شفاعت انبیا و ملائکه از برای
 عباد و مشرعت دعای اچا از برای اموات و نحو آن فرسید صواب را هر که گفت این آیه
 منسوخ است بمثل این امور زیرا که خاص نسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصوص او باشد بهر آنچه
 قائم شده است دلیل بر آنکه انسان نفع میشود بلکه او کذا و آن از سعی اوست پس مختص
 عموم این آیه باشد **سوره قس** تمام و یکی است در قول جمهور و مقاتل گفته مگر آیه
 مَنْ قَوْلَ أَمْ يَقُولُونَ كَيْفَ نُنْصِرُكَ الی قوله وَاَلشَّاعَةُ أَذْهَلُ و آخره و قرطبی گفته
 و این هیچ نیست و در وی یک حکم منسوخ است قَوْلُ عَنَّهُمْ مِثْلُ مَا يَدْعُو الدَّاعِ الی شَيْءٍ
 یکی را و نامشخس آیه سیف است زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون از نیکند
 و درینا انداز **سوره رهن** کیست قرطبی گفته در قول حسن و عروه بن الزبیر و عکرمه
 و عطاء و جابر و ابن عباس گفته مگر یک آیه و بی قوله كَيْفَ نُسْئِلُهُ مَرْتَبَةً فِي السَّمَوَاتِ وَاَلَا كَدْرُ
 که مدلی است و اول اصح است و نیست در وی تاسخ و نه منسوخ علی الاصح **سوره ر**

واقعه کیست در قول حسن و عکرمه و جابر و عطاء بن عباس و قتاده یک آیه را از ان
مدنی گفته و بی قول لغای و **وَجْعَلُونَ دِرْهَقًا أَكْثَرًا نَكَلًا** بَنُونَ هُوَ نَسِيتَ دِرْهَانِ نَاسِخِ
و نه منسخ بر صیح اقبال **سُورَةُ حٰلِیْدٍ** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی سیوطی
بند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این سوره یوم النصار و پسید اگر و خدا صید را یوم النصار
و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم النصار و بی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حجامت
یوم النصار و نیست درین سوره از ناسخ و منسخ چیز **سُورَةُ حٰجَّادٍ**
مدنی است و قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطاء که دیت از او نش مدنی است باقی
ملکی طبعی گفته تمام او مدنی است بخراین آیت مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلاَّ هُوَ بِرَبِّهِمْ
که در که مکرر فرود آمده در دی یک حکم منسخ است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا كُنْتُمْ
الْأَسْوَلُ فَقَدْ مَوَّابِينَ يَدِي نَجْوَى لَكُمْ كَلِمَةً هُوَ نَاسِخٌ قَوْلُهُ فَإِذَا كُنْتُمْ تَقُولُوا وَإِنَّا
اللَّهُ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ است و گفته اند آیه زکوة و صواب است که ناسخ قول دی است فَإِن لَّسْتُ
تَحِبُّوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ است و در سبب نزولش گفته اند که قومی از مسلمانان
با آنحضرت تخلیه می کردند و قوم دیگر از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت متقیص می کنند
پس حکم صدقه پیش از بخوی صادر شد و باین تدبیر قطع استغلامی شان صورت بست
و بعضی گفته اند اهل بخوی یهود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود که هیچ کس را از سخن
و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیه صدقه نازل شد و اهل باطل
تقدیم صدقه پیش از بخوی نتوانستند و مسلمانان هم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان
تحقیق کرد در دفع القدر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل است بخوار نسخ
قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیرا که واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز
بعضی آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مردی است که روزی در خطبه خو گفت
در قرآن سوره الیس و در ان سوره آیتی است که عمل نکرد بر ان میچس پیش از من و عمل نکرد
بعد از من باین هیچ یکی تاد و زیامت گفتند آن کدام آیت است فرمود این آیت و ظاهر
آن است که امر در است از برای ندب بودند و وجوب و مخالفت بن جملان گفته این حکم شایب

مانده بعد منسوخ شد و کلمی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از هزار و از پنج طاهر شود که در نسخ
 در مسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار او باریک
 صدقه دهد و تمسک کرده اند باین آیت بنابر سلجیات انبیاء سا فطر از اعتقاد است زیرا که
 این آیت منسوخ شده در نو از کبیر گفته بزه الایه منسوخه بالایه بعد ما قلت هذا کما قال انتم
سوره حشر مدنی است در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک
 آیت در آن نماند است و بی قوله تعالی مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ
 وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ لا ریزا که در وی بیان
 مصارف فی سبقت بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منسوخ باشد قوله
 لِيَسْأَلُكَ عَنْ الْفَاقِ الْمَالِ آخِرُهُ رستم القدر گفته کلام کرده اند اهل علم درین آیت در
 آیتی که قبل اوست که معنی باین هر دو متفق است یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی
 در وی کلام طویل است این عربی گفته نیست اشکال زیرا که در اینجا معنی است
 در سکه آیت اما آیت اول وَمَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ پس خاصست بر رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر است و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَا
 آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول است از برای متعنی غیر
 اول اگر چه این آیت و آیه افلی شترک است در آنکه هر واحد از آن هر دو متضمن خبری است
 کنفی که در خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اولی حصول اوست بغیر قتال و مقتضای
 آیه ثانیه حصول اوست بقتال و آیه ثالثه مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
 عاری است از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشاء خلاف ازینجا است پس گروهی
 گفته این ملحق باولی است که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثالثه است که آیه انفال باشد
 و آنکه ملحق بآیه انفال گویند اختلاف کنند و دانند که این آیت منسوخ است یا محکم انتهی ما یک
 گفته آیه اولی ازین سوره خاص بر رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم و آیه ثانی در بنی
 قریظ یعنی معنی آن عائدست بسوی آیه انفال و مذمب شافعی الشنک که سبیل خمس
 فی سبیل خمس غنیمت است و اربع اخماس او از برای آنحضرت بود و این بعد

از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از برای مصلح مسلمین باشد **سوره ممتحنه**
 مدنی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی سه آیت منسوخ **اول** لَا يَنْهٰكُمْ اللَّهُ عَنِ
 الدِّينِ لَمْ يُقَالَتْ لَكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ
 وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و گفته اند منسوخ است بآیه قتل در فتح القدر گفته معنی آیت آنست که او قاتل
 نبی نمی کند شمار از نزاع عهده از کفار که عهده کرده اند و منین ابر تر که قال در آنکه مظاهر
 کفار بر ایشان ننمایند و نبی نمی کند از معامله با ایشان بعد از این زیاده گفته این در اول اسلام
 بود و در موادعت و ترک در بقیال بعد منسوخ شد و قاده گفته نسخ کرد از آن فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
 حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میان
 قریش چون بفتح مکه صلح را شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص است در
 خلفای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که میان او عهده باشد قال الحسن کلمی گفته و ایشان
 خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص است در کسانی که ایمان آوردند و هجرت
 نکردند و گفته مخصوص است با نصیبان است و حکایت کرده است قرطبی از انزال علم تاویل
 که این آیت حکم است دوم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ فَطَهِّرْنَهُنَّ**
فَاَتَخَنَّوْهُنَّ و آیه گفته اند منسوخ است بقوله بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى قَوْلِهِ لَنْكُونُوا
 أَيْمَانُكُمْ و این در وقت صلح آنحضرت صلی الله علیه و سلم با قریش و در حدیبیه بود
 برینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان هجرت نموده رسیدند
 رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم آتشان نازل گردید
 در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زمان دین عهده بدنه و
 مصلح یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصوص آن عهده باشد و به قال الا که در
 قول دوم نسخ است و در تخصیص سوم و آن فَاَتَخَنَّوْهُنَّ مِنْ أَنْ يَكُنَّ لَكُمْ فِتْنَةٌ أَلَيْسَ الْكُفَّارُ
 فَعَاقِبَتُهُمْ فَاَتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَكْتُمْ و گفته اند منسوخ است بآیه
 سِفْ و قيل بقوله بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ و آیات در فتح القدر گفته این آیت منسوخ
 منقطع شد حکم او بعد فتح در فور البکیر گفته گفته اند منسوخ است بآیه غنیمت و گفته اند حکم است

گویم اهل بیت است که حکم در میانست و نزد قوت کفارت است اینست **سوره صف** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع نیست در و ناخ و نه منسخ **سوره جمعه** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع و در و ناخ و منسخ نیست **سوره منافقون** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی و در وی ناخ است نه منسخ و بی قول **سوره غافر** علیهم استغفر الله لهم ام که استغفرهم که ط و کلام در آن گذشته **سوره تغابن** مدنی است در قول اکثر ضماک گفته یکی است و یکی گفته یکی مدنی هر دو است و بی در آن منسخ و ناخ است و بی قول تعالی فانقلوا الله ما استطعتم **سوره طه** مدنی است در قول همه قاله القرطبی در و ناخ است اما منسخ نیست و بی قول و اشهدنا ذوقی عدل منکم **سوره تحریم** و آنرا سوره بنی صلی الله علیه و آله هم خوانند مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی در وی یکی ناخ است و نیست منسخ در آن و بی قول تعالی یا ایها الذین کفر تم ما احل الله لک **سوره ملک** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی و این سوره را ماهاست منها سوره تبارک الواقیه البخیه و المانعه و غیر ذلک و در وی نه ناخ است و نه منسخ **سوره ن** مدنی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که او نشناخته است علی الخ طوم یکی است و بید آن تا قول من الصالحین مدنی است باقی همه یکی گذار **سوره ن** و در وی دو حکم منسخ است یکی قد زنی و من یکید ب یهد الخ و بی گفته اند منسخ است بایه سیف و مراد بحديث قرآن است قاله اسدی و گفته اند روز یاست و در وی تسلیه است حضرت صلی الله علیه و سلم دوم قاصد بخاک و تر یاست گفته اند منسخ است بایه سیف زیرا که حکم رب در اینجا مهال کفارت و تأخیر حضرت رسول است و در وی تسلیه است و سلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت است **سوره سجاد** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وی ناخ و نه منسخ **سوره معارج** قرطبی گفته یکی است بالاتفاق و در و حکم منسخ است یکی خیر و صابر و غیره گفته اند منسخ است بایه سیف قال ابن زید و غیره زیرا که در وی حکم

ست بصبر بترکیز و کفر ایشان بدین اسلام بدون خج و شکوی بسوی غیر خدا و پیوست
منه صبر جمیل دوم قَدْ رَأَوْهُمْ يُنْجُوْنَ فَلْيَنْجُوا لِيَلْعَنُوا اُولَئِكَ سَيُحْجَبُونَ
که بگذارد ایشان را که خوش کنند در باطل خود و لعن کنند در دنیای خویش و مشغول باش تو
بآنچه امر کرده شده نیست بر تو که بلاغ سورۃ نوح کی است قال ابن الزبیر و است
در وی ناسخ و نه منسوخ سورۃ جن کی است در قول جمیع قاله القرطبی نیست در وی
ناسخ و نه منسوخ سورۃ مزمل کی است در قول حسن و عکرمه و جابر و نزاد بن عباس
در آیت از وی مدنی است و اصیدر علی ما یَقُولُونَ و دیگر آیه که متصل است و فعلی گفته
الا تَوَلَّوْا اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَذْنٰی اِلٰی اَخْرِ السُّورَةِ و در وی پنج آیت منسوخ است
اول قُمِ اللَّيْلُ اِلَّا قَلِيْلًا و ادر فتح القدر گرفته اختلاف است در ناسخ این امر گفته اند قُلْ
و یست اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَذْنٰی مِنْ ثُلَاثِ اللَّيْلِ وَ بَصَفَةً وَ ثَلَاثًا اِلٰی اَخْرِ
السُّورَةِ و گفته اند قوله علیه اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ و گفته اند عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَرْفُوعًا
و گفته اند منسوخ است بصلوات خمس باین قائل است متاعل و شافعی و ابن کثیران
و گفته اند قَاسِرٌ اَمَّا يَنْتَشِرُ مِنْهُ اَنْتَهٰی در قوز الکبیر گفته گویند منسوخ است بآخر سور
و آخر منسوخ است بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس نتیجه نیست بلکه حق است
که اطل سوره در آن کذب بسوی قیام لیل است و آخر او نسخ تا کید بسوی مجر و مذنب است
دوم اَوَّلُ النَّفْصِ مِنْهُ فَلْيَلَا مَنْسُخٌ بِقَوْلِهِ عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
و مراد نقصان قیام است از نصف ثلث سوم اَوْ ذَرَّ عَلَيْكَ گفته اند منسوخ است بقوله اَلَا تَرٰ
مَا يَنْتَشِرُ مِنَ الْقُرْآنِ سدی گفته مایه صد آیت است و سعید گفته پنجاه آیت است حسن
گفته آنچه در نماز مغرب و عشا خوانده میشود و گفته مراد بقرآن درین آیت نماز است که قول الله
وَقُرْ اِنَّ الْخَفِيْهِ هِيَ بَخَائِدُهَا اَنْتَ حَمْدُهَا ادر فتح القدر نوشته گفته اند این آیت یعنی
قَاسِرٌ اَمَّا يَنْتَشِرُ مِنَ الْقُرْآنِ نسخ کرده است قیام لیل و نصف و نقصان از نصف و زیاده
را بران پس محتمل است که آنچه بران این آیت متضمن است فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله
فَتَجِدَبْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ فَتَجِدَبْ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا و شافعی گفته واجب

طلب استدلال است بسنت بر یکی از دو معنی پس یا فایده سنت را که دلالت می کند بر آنکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس رفته است قومی بسوی آنکه قیام میل منسوخ است در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق است و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده در اصل وجوب باقی است و گفته اند در حق آنحضرت فرض است و در حق است منسوخ و ادلی قول منسوخ قیام میل است علی العموم در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم در حق است و نیست در قول وی قافراً و ما تيسر من القرآن آنچه دال باشد بر بقای چیزی که از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرارت قرآن است پس در مغرب و عشاء و نوافل بعد اوست موجود است و اگر مراد بدان نماز شب است پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشاء و یا آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیح صحیح است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرموده مگر آنکه تطوع کنی و این دال است بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس تفع باشد باین وجوب قیام میل و صلوة او بر است چنانکه مرفوع شده است و وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقوله و من الکل فتعبد به کافلاً لک و واحدی گوید گفته اند مفسران قول وی قافراً و ما تيسر منه که این در صدر اسلام بود بعد از صلوات خمس بر مؤمنین منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاصه چهارم و اضر بر علی اما یقولون و المخرجهم من الجحیم لاه گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ضبر کن بر اذن و دشنام و ستم و کفار و تعرض کن بایشان مشغول مشو بکافات آنها و گفته اند سحر جمیل است که نباشد در وی خزع و این حکم قبل از قبالت بود بخیرم ان هذین تذکره کاه کهن شاء الخذلانی است به سبیل آله گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و موعظت که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی رب خود را بی رساننده بخت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دروخ گیر **سوره مدثر** یکی است بلا خلاف و در وی یک آیت منسوخ است ذکر ربی و من خلقت و حیّد ایه و فاشح آیة سیف است و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که در و آن بطریق تهیدید و رعید

و مراد بوجید و لید بن غیره است معنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی ترا کافی ام یا
 بگذار مرا کسی را که آفریدم تنها در بطن مادر او که نه مال دشت و نه اولاد **سوره**
قیامه مکی است بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیت منسوخ است **لَا تُحْزَنْ**
بِهِ لِسَانُكَ لِتَفْعَلَ بِهِ و ناسخش قوله است **سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى** واضح آنست که
 نیست درین سوره ناسخ و منسوخ و معنی آیت مذکور نیست که عجلت مکن در اخذ دمی نزد التماس
 او که جمع و اثبات قرارت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی این آیت بآیه
سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى و لهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل اوست
 قوله تعالی **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ** **الایه** **سوره**
انسان جهود گویند مبنی است و متقابل و کلمی گفته مکی است و گفته از قول **إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا**
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا تا آخر سوره مکی است و ماقبل او مبنی است و در و کسه آیت منسوخ
 است **أول** و **يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَجَّتِهِمْ** **مُسْكِينًا وَنِيَّةً** و **أَسِيرًا** گفته اند منسوخ
 بآیه سیف قاله سعید بن جبیر یعنی این طعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ
 پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت محکم است و طعام مسکین و یتیم تطوع است و طعام اسیر در آن
 حفظ الفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی رالی و همین راجح است و ابن عباس گفته نزول
 این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده است از خبر عمنه ابن مردویه **وَمِنْ قَصِيدٍ لَكَ** **وَلَا تَطْمَئِنُّ مِنْهُمْ** **وَلَا تَكْفُرْ** **بِهِمْ**
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم در آن رضا بقضای او
 سبحانه و تاخیر بضر تا اجل معین است و در وی بنی کردند از موافقت کفار بقوله **لَا تَطْعَمُونَ**
فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ ذِيهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نیست مراد منعموم معنی
 تا آنکه نسخ صحیح شود که تقدم **سوره مرسلات** مکی است در قول حسن و عکرمه و عطا
 و جابر و قتاده گفته مگر یک آیت از آن مبنی است و بی قوله **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْجِعُوا إِلَىٰ آيَاتِكُمْ**
 و نیست در و ناسخ و منسوخ **سوره بناء** مکی است نزد همه و نیست در و ناسخ و منسوخ
سوره نازعت مکی است بلا خلاف و نیست در آن ناسخ و منسوخ **سوره**

عبس یکی است در قول جمیع در روی یک آیه منسوخ است کَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ذِمَّتْهُ نَسِخٌ آیه
سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته **سوره تکوین** یکی است بلا خلاف در روی
یک آیت منسوخ است لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَلْكَسْبُ قِيمٌ ذِمَّتْهُ نَسِخٌ آیه ذِمَّتْهُ نَسِخٌ
اَلَا اِنَّ يَشَاءُ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ و جمیع عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در
توفیق استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار و بی سببانه است و نیست شمارا
قدرت بران مگر مشیت او و این مثل قول وی سببانه است و مَا كَانَ لِلْفِئْسِ اَنْ تَقُوْتَ
اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ و قوله و لَوَاتِنَا تَرٰنَا اِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ كَلِمَتُهُمُ الْمَوْتُ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ نَفْسٍ قَبْلَ مَا كَانُوا يَشْعُرُونَ اَلَا اِنَّ يَشَاءُ اللّٰهُ و قوله اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ كُفِبَتْ
وَلَكِنَّ اللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ و آیات قرآنیه درین منسوخ بسیار است و همه محکمت **سوره**
انفطار یکی است بلا خلاف و نیست دران منسوخ **سوره مطففین**
یکی است در قول ابن مسعود و ضحاک و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته
اول سوره ایست که در مدینه نازل شده و این عباس بن قتاده گفته مگر مشیت آیت من قوله
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰجَرُوْهُمُ اَتَا الْاٰخِرَ و کلبی و جابر بن زید گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست
در روی منسوخ **سوره انشقاق** یکی است بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و نه
منسوخ **سوره بروج** یکی است بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سوره طارق یکی است بلا خلاف در روی یک آیت منسوخ است قَبِيْهٌ
اَلْكُفْرِ يَنْ اَمْهَلُهُمْ دُرُودًا ه منسوخ است بآیه سیف و معنی روید اقلید یا قریباً
است و مراد بدان یوم بدر است و آنچه در روی از قتل و اسیر بود آمده و برین معنی محکم خواهد بود
و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه و آله و سلم است **سوره اعلی** یکی است
در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی است و نیست در منسوخ و یک آیت او ناسخ است
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَكْشَى و جمیع آنست که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانعه برای بیان
هدایت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم خاصه بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت
اوست صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم باها هم قرارت

والا ما اشار الله استثنای مفرغ است از اعم مفاعیل یعنی فراموش کنی مگر آنچه خواهد خدا
 که فراموش سازنی فراموشی خدا نخواست که فراموش کند آنحضرت صلی الله علیه و آله را بقوله
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمُوتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ما گفته اند سیان در اینجا
 بمنسوخ است یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوته و غیر ذلک **سوره غاشیه**
 یکی است بلا خلاف و نیست در آن منسوخ مگر یک آیت **لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ وَلَا تَخْشَى**
آیه سیف است منسوخ مصیطر مسلط است مراد عدم اگر اه آنها بر ایمان است **سوره**
تحر یکی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره بلد** یکی است
 بلا خلاف نیست در آن منسوخ و نه نسخ **سوره الشمس** یکی است بلا خلاف
 در و از نسخ و منسوخ هیچ نیست **سوره لیل** یکی است نزد جمهور و گفته اند مدنی است
 نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره الضحی** یکی است بلا خلاف و نیست در و
 نسخ و نه منسوخ **سوره الم نشرح** یکی است بلا خلاف نیست در آن نسخ و نه منسوخ
سوره التین یکی است در قول جمهور و نیست در و نسخ و نه منسوخ **سوره**
علق یکی است بلا خلاف و اول خبری است که نازل شد از قرآن کریم و نیست در آن
 نسخ و نه منسوخ **سوره القدر** یکی است نزد اکثر مفسرین که تا حال الماهره
 و ثعلبی گفته مدنی است در قول اکثر مفسرین و و اقدی ذکر کرده که آن اول سوره است
 که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بکه و نیست در و نسخ
 و نه منسوخ **سوره لم یکن** مدنی است در قول جمهور و گفته اند یکی است قال ابن
 عباس و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره الذل** مدنی است در قول ابن
 عباس قتاده و یکی است در قول ابن مسعود و عطاء جابر و نیست در آن نسخ و نه منسوخ
سوره عادی یکی است در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطاء و مدنی
 است در قول ابن عباس و انس بن مالک قتاده و نیست در آن نسخ و نه منسوخ
سوره قارعه یکی است بلا خلاف از خبر ابن مردویه عن ابن عباس و نیست در آن
 نسخ و نه منسوخ **سوره تکوین** یکی است نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی

که مدنی و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره والعصر** یکی است نزد جمهور و قتاده گفته مدنی است و در روی یک آیت منسوخ است **إِنَّا الْإِنْسَانَ لِفِي ضَلَالٍ** و ما منسخ قوله است **إِنَّا الْإِنْسَانَ أَمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** الهی و در حقیقت نسخ نیست بلکه استثنای از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص نسخ عام نمی شود چنانکه در اصول مقرر شده

سوره هذله یکی است بلا خلاف و نیست در روی نسخ و نه منسوخ **سوره فیل** یکی است بلا خلاف و نیست در روی نسخ و نه منسوخ **سوره قمر** یکی است نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی است و نیست در آن از آن نسخ و منسوخ چیزی **سوره ماعون** یکی است در قول عطاء و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی است در قول قتاده و دیگران و نیست در روی نسخ و نه نسخ **سوره کوثر** یکی است در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره کفرون** یکی است در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و در دیگر حکم منسوخ است و بی قوله **لَكُمْ دِينُكُمْ** و بی **دِينِهِ** ما منسخ آیه سیف است در فتح القدر گفته گفته اند این آیت منسوخ است و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار است و در اخبار داخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر فتح الباری است مشهور است که این سوره منسوخ است بآیه قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تبعاع دین کافران و دین مسلمانان است نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال نیز داخل است پس نسخ بودن آن بآیه قتال وجهی ندارد دانسته **سوره نصر** و آنرا سوره تودیع هم گویند مدنی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ

سوره تبت یکی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره اخلاص** یکی است در قول ابن مسعود و حسن و عطاء و عکرمه و جابر و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مدنی است در آن نسخ و نه منسوخ

سوره فلق یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مدنی است در یکی از دو قول

ابن عباس ققاده و نیست در آن ناسخ و نه منسوخ **سوره ناس** خلاف در بودن و
 یکی یافعی مثل خلاف در سوره فلق است و نیست در آن ناسخ و نه منسوخ احمد و بزر
 و طبرانی و ابن مردویه بطریق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی
 حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست از آن و نیستند
 این دو سوره از کتاب الهی جزین نیست که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتعویذ نمودن
 بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزرگ گفته متابعت نکرده اند و در اینجا
 یکی از صحابه درین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرار است آن
 هر دو در نماز ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی
 و غیرهم از زبیر بن جیش که گفت آدم مدینه را و ملاقات نمودم به ابی بن کعب و گفتم که
 ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند میکنم
 بر اینک گفت محمد را بختی پرسیدم و در این هر دو سوره و پیرسید هیچ یکی از حال آنها را
 از روی که پرسیدش جز تو فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شما نیز
 پس گوئیم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و طبرانی مثل این روایت از
 ابن مسعود هم آورده و لفظ وی این است که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ازین فهرسوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شما نیز چنانکه من گفتم و شاید
 ابن مسعود این را حمل بر تقوید صرف کرده و نه بودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آن
 است و بعضی از اهل علم انکار این مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند و مواضع بسیار در
 تا سفت عدد در ساینده و از آن جمله رفع بدین است در غیر تکیه تحریمه و نزد مسلم و ترمذی و نسائی
 و غیرهم از عقبه بن عامر است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آمدند بر من
 آیتها که ندیدم مانند آن گاهی قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْعَلَمِیْنَ وَ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب
 احادیث صحیح دارد دست و در تفسیر فتح القدیر و جزآن مذکور نیست مجموع آیات منسوخه بر
 کثرین و در بسیاری از آن کلام است چنانکه در مطاوی تقدادش اشارت بدان رفته سیوطی
 در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او در اینجا نوشته می آید میگردد

نسخ اقسام است یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست و نسخ در حقیقت همین است همچو آیه
 بخوبی و دوم نسخ شریع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر محلی چون نسخ توبه
 بسوی بیت مقدس کعبه و صوم عاشورا بر رمضان و این را آنچه در نسخ نامند و سوم آنچه
 مامور به بود بهی بعد از آن سبب تراکب شد چنانکه امر بصبر و صغ در جین ضنف و قلت
 که با یجاب قتال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی است کما قال
 تعالی او منسها پس منسی امر تقابل بود تا فوت مسکین و در حال ضنف حکم وجوب ضنه
 ابرازی است و از اینجا ضعیف شد قول کثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه
 سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی است بمعنی آنکه امتثال هر امر دارد در وقت و اجابت
 بنابر علتی که مقتضی آن حکم است بعده منتقل میشود و امر با متقال آن علت بسوی حکمی دیگر
 و این نسخ نشد چه نسخ از آن حکم است تا آنکه امتثالش جایز نیست مگر لغت جماعتی ذکر کرده است
 که خطا بهای دارد و شعر توفیق و نهایت مثل قوله فی البقرة قَاعَقُوا وَ اَصْحَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ
 اللَّهُ بِأَمْرٍ ما حکم غیر منسوخ است زیرا که مؤجل باجل است و در مؤجل باجل نسخ نباشد و سور
 قرآن با اعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی است که در وی ناسخ است و نه منسوخ و آن چهل و سه
 سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجر و الرحمن و صمد و صف و جمعه و تحریم و ملک و حاقه
 و فوج و جن و مسکات و نجم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد از فوج و ابعدا تا آخر قرآن
 مگر تین و عصر و کافرون و مکی است که در وی ناسخ و منسوخ هر دو است و آن سست و پنج
 سوره است بقره و سه سوره بعد از آن حج و نور و سوره نالیه اینها و احزاب و سبا و مؤمن
 و شور و ی و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و فزل و بدر و کوثر و علقه و قسمی است که در وی
 ناسخ است فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق و احلی و قسمی
 که در وی منسوخ است فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر است چنانکه باید و نسخ
 چند قسم است یکی فرض منسوخ بغير با عدم جواز عمل بر اهل و همچون نسخ جس از برای بعد
 دیگر فرض منسوخ بغير اما با جواز عمل بر اهل همچون نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بحد
 همچو قتال که اول مندوب بود بعد فرض شد دیگر مندوب منسوخ بغير همچو قیام یل که بقرارت

منسوخ شده بقوله فاقروا اما کثیره من القرآن و کتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی است که حکم
آن منسوخ شده نه ملات و این در حقیقت خیلی قلیل است اگر چه مردم در شمار آیات درین قسم
کرده اند زیرا که محققین در آن تمیز و اتقان نموده منہم القاضی ابو بکر بن العربی و دیگران میگویند
که آنچه مکتوبین ایراد کرده اند چند قسم است قسمی که نیست از نسخ در چیزی و نه از نسخ
و نه آنرا باین سرود علامه هست بوجه من الوجهه مثل قوله تعالی و ما سر ذنبتهم یوقفون
و کبر قوله تعالی اَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ و این را منسوخ گفته اند بایه سیف
حال آنکه چنین نیست چه اول تعالی همیشه ابد الا با د احکم الحاکمین است این کلام نسخ پذیر
نیست اگر چه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقت باشد و قولنی البقرة و قولوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی است که از جنس مخصوص است نه از قبیل منسوخ و این
عربی آنرا تجرید کرده و اجاده نموده کقوله ان لا تشان لی فی حُشْبِهِ اَکَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
وَالشَّعْرَ اَعْمٰیثُ بَعْضُهُمُ الْعَاوَنُ وَاَلَا الَّذِینَ اٰمَنُوا فَاَعْقُوا وَاَصْلَحُوا حَتّٰی یَاْتِیَ
اَللّٰهُ بِاٰیٰتٍ ۚ و غیر ذلک من آیات که این مخصوص باستثنایان است و ادعایش
در نسخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا بِالْغَنَةِ اند منسوخ است بقوله
وَالْخَصَصْتُ مِنَ الَّذِینَ اٰوْتُوا الْکِتَابَ حَالَ اَنَّهُمْ مَخْصُوصٌ و قسمی است که در آن نعم
امر جاہلیت یا شرع من قبل یا اول اسلام است و در قرآن نازل نشده همچو ابطال
نکاح نسائی ابا و شریعت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم
ناسخ قریب است اما عدم ادخال ازب و یمین را یکی و غیره بر جمع داده اند باین وجه که اگر
این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع جنسی است
که این کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ آنست که ایتمی ناسخ آیتی باشد
از نسخ اول اسلام بود و بعد مر فروع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور است و چون
این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند از مکتوبین در نسخ
مع آیات صغ و عقو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ
ست عدد سیر و آنرا در تالیفی لطیف با و که جدا گانه نوشته ایم و این است و یک آیت

ست بر خلافی که در بعضی است صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن واضح در است استیذان
و تمت احکام است پس این نوزده آیت شد و مضموم است بسوی آن قوله تعالی فَاَیْتَمَّا
تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ طبر برای ابن عباس که منسوخ است بقوله قول وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمُسْتَضِیِّ احکام است پس تمام است آیت شد و ما از ادبیات نظم کرده ایم ابیات

قد کثر الناس فی المنسوخ معید	و اختلافیه ایالیس تخصصر	دهاک تخریرای لا مزید لها
عشرین حررها الخاق و الکبر	ای التوجه حیث المرء کان	یوصی لاهلیه عند الموت مختصر
و حرمة الاکل بعد النوم مع رف	و ندیه لمطبق الصوم مشتمر	و حق تقوه فیما صح فی اثر
و فی الحرام قتال لا اولی کفر و	و الاعتدال بحول مع و سیهما	و ان یدان حبس النفس و الفکر
و الحلف و الحیسل للذانی و قول	کفر و اشهادهم و الصبر و النفر	و منه عقد لزان اول و لاینة
و ما علی المصطفی فی العقد مختصر	و دفع هر لمن جاءت آیه فجو	کذاک قیام اللیل مستطر
و زیلایة الاستیذان من ملکت	و آیه القسمة الفصل لمن حضرو	انتهی کلام السیوطی

و شاه دلی آمد محدث دملوی در تورات الکبیر فی اصول التفسیر این است آیت و بترتیب سوز ذکر
منوده و تقب آنها کرده گفته است و علی ما حذرنا لا یبعین النسخ الا فی خمس آیات
انتهی و این تعقیبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه بعد سید طی
در اتقان نوشته اگر گوی که حکمت در دفع حکم و بقای تداوت چیست پس جواب بدو و جاست
یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بر آن تلاوت کرده میشود همچنین تلاوت کرده
میشود و جهت آنکه کلام خداست و بر آن ثواب داده میشود پس بقای تلاوت ازینجاست دوم
آنکه نسخ غالباً برای تخفیف است پس تلاوت را از برای این حکمت بطور تذکیر نعمت و رفعت
باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقه جاہلیت است یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول
اسلام بود پس این نیز قلیل العدد است بچونسخ تعقیبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم
عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل است
در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیه عدت در بقره و دوم قوله لا یحل لک النساء کما تقدم و بعضو
آیه سوم زیاد کرده اند و آن آیه حشر است در فی بر را که یکیکه آنرا منسوخ بآیه انفال میگوید

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ زِيَادَةً كَرْتُمِي آيَةُ چهارم و بی قولهُ خُذِ الْعَفْوَ رَدِّی سِکْرَانَا
 بآیه زکوة منسخ می گوید این العربی گفته هر چه در قرآن است از نسخ از کفار و تولی و اعراض
 و کف از آنها پس آن منسخ است بآیه سیف و منسخ شده است بآیه سیف یکصد و ست
 و چهار آیت بعده آخرش اول ادراخ نموده انتی و گفته است آنچه در دی است یعنی
 از نظر و بحث و نیز گفته از عجب است قول تعالی خذِ الْعَفْوَ آیه زیرا که اول آخر او که
 وَأَعْرِضْ عَنْ الْجَاهِلِينَ است منسخ است و وسط او محکم است و آن وَأَعْرِضْ بِالْعَرْفِ باشد
 و از عجب است که اول منسخ و آخر نسخ است و نظیر این نیست و بی قولهُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ
 لَا يَصْرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَى یعنی بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و این
 نسخ قول اوست عیلم انکم سیدی گفته مکث نکرد هیچ منسخ زیاده تر در مدت این
 آیه كُلِّ مَا كُنْتُمْ يَدْعُوا إِلَى الْوَسْطِ إِلَى آخِرِ مَا كُنْتُمْ يَدْعُوا سال مکث نمود تا آنکه نسخ کرد
 او را اول نسخ سال عیدیه و متبه العبدین سلامه الضرریه که کرده که دی دین آیه و يُطْعَمُونَ
 الطَّعَامَ عَلَى حَتْمٍ مِمَّا كُنْتُمْ يَدْعُوا و آیه که منسخ در آن لفظ و اسیر است زیرا که
 مراد اسیر مشرکین است و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی
 گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود و بکرنگی
 گفت راست گفتی و شنیده در برهان گفته جان است نسخ نسخ پس نسخ منسخ شود و کقولهُ
 لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ هَذَا قَوْلُهُ أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ ناسخ اوست بعده این نسخ
 منسخ شد بقوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ و در وی لفظ است بدو وجه یکی همان است که اشارت
 بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ مخصص آیه است در نسخ آری شانش باخر سوره
 نزل می توان داور که وی نسخ اول خود است منسخ است بفرض صلوات خمس و قوله لَكُمْ دِينُكُمْ
 خِيفَاقًا ثَقَالًا نسخ است برای آیات کف منسخ است بآیات عذر و ابو عبیدة احسن
 و ابی میسر آورده که گفتند نیست در مانده منسخ و این مشکل است با آنچه در مستدرک از ابن
 عباس روایت کرده که قوله فَلَحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ منسخ است بقوله وَإِنْ لَكُمْ
 بَيْنَهُمْ يَكَاؤُلُ اللَّهُ و ابو عبیدة و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسخ شد

از قرآن شان قبله است و بود او در نسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان
قبله است بترصیام اول یکی گفته درین تقدیر واقع نشده است در یکی نسخ حال آنکه ذکر
کرده اند که در وی آیه است از جمله است قوله تعالی در سوره غافر یُحْجِزُونَ الْجُمُوعَ
وَلِیُؤْمِنُوا بِهِمْ وَكَیْتَبُغْفَرُونَ لِّلَّذِینَ آمَنُوا کَلِیْلَیْنِ نَسَخَ قَوْلَیْهِ الَّذِیْ فَتَنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
لَیْسَ فِی الْکُفْرِ ضَیْعٌ لِّمَنْ یُحْسِنُ الْعَمَلُ اِیْنَ نَسَخَ قِیَامِیْلَیْسَ است در اول سوره فرل یا خرا و یا باجا صلوات
حسن و این در مکّه بود بالاتفاق این الحصار گفته مرع در نسخ کسی نقل صریح از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم یا از صحابی است که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجه
تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا مقدم و متاخرش ناخته شود و اعتماد کرده اندیشود در نسخ بر قول عموم
مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین نیز بنقل صحیح و مما یستنبطه زیر اگر نسخ متضمن رفع حکم و اثبات
حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است پس معتمدان نقل و تاریخ است نه
رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف تعقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ
اجلرأعاد عدول و بعضی متسائل اکتفای کنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلا
قول این هر دو است انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران
چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت است در سرعت بسوی بذل نفوس
بطریق ظن بخیر تفصیل از برکات طایق مقطوع به چه سرعت میکنند بایشی چنانکه فیدل
علیه السلام در بیج ولد بنام سرعت فرمود و منام او نای طایق وحی است و مثله این مستقیم
بسیار است و از این عمر آمده که بود سوره احزاب در زمان آنحضرت دو صد آیه وقت کتابت
عثمان بن این قدر مانده که الآن است و از زبرین حدیث آمده که گفت ابی بن کعب چه قدر میباری
سوره احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و مادر وی آیه رجم بخوانیدم
و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواند بر من پدر من دوی هشتاد و دو سال بود در مصحف
عایشه رَأَتْ أَنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِّ طَالِی قوله و علی الصفوف الاول و این سخن
انسان بود که عثمان بن عفیر مصاحف کرد و از ابی و اقلیدیشی آمده که گفت بود آنحضرت م چون
وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدیم گفت

إِنَّ يَقُولُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ الْكِتَابَ لَا قَرْنَ إِلَّا قَامَ الصَّلَاةُ وَإِتْيَاءُ الزَّكَاةِ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ وَادِيَا
 مِنْ دَهَبٍ كَحَبِّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ الثَّانِي وَلَوْ كَانَ لَهُ الثَّانِي لَا كَحَبِّ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِمَا
 الثَّالِثُ وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَكَفْتُ ابْنِ
 بَنٍ كَفْتُ مَرَّةً رَسُولَ خَدَا خَدَا كَرْدَه سِت مَرَا كَه خَوَانِم بِر تَوْ قَرَّانِ بَس خَوَانِد كَم كُنْ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ وَإِذْ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ سَأَلَ
 وَادِيَا مِنْ مَالٍ فَأَعْطِيهِ سَالِ ثَانِيَا وَإِنْ سَالِ ثَانِيَا فَأَعْطِيهِ سَالِ ثَالِثَا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ
 ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَإِنْ ذَاتُ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَفِيفَةُ
 غَيْرُ الْيَهُودِيَّةِ وَالْمَنْصَرَانِيَّةِ وَمَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكْفِرَهُ وَإِذَا ابْنُ مُوسَى اشْتَعَرَى آدَمَ كَفْتُ
 نَازِلُ شَدَّ سُوْرَه بَرَابَرِ بَرَابَرِ تِ پَسْتَر مَرُوع شَدَّ وِيَا دَمَانْدَازَانِ ابْنِ آيَه اِنَّ اللّٰهَ سَيَقِيْدُ هَذَا
 الدِّينَ بِاقْوَامٍ لَا خِلَافَ لَهُمْ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ وَادِيَا مِنْ مَالٍ لَتَمَتَّى وَادِيَا ثَالِثَا
 وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَهَمَّ ارْزُومِي آدَمَ كَفْتُ
 مِيخَوَانِدِيم مَسُوْرَتِي مَشَابَهِي كِي از مَسْجَات وَفَرَامُوشِ كَرْدَانِيْدَه شَدِيم اَزْا خِرَانْ كَمِيَا دَارِيْم
 اَزْا انْ ابْنِ تَدْرِيَا اَيْتِهَ الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ فَكُتِبَ شَهَادَةُ فِي اخْتِلافِ
 فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَعْدِي كَفْتُ مِيخَوَانِدِيم مَا لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَاكُمْ
 فَانْه كَفَرْتُمْ بِكُمْ بَعْدَ زَيْدٍ بِنِ ثَابِتٍ رَا كَفْتُ بِجَنِينٍ سِت كَفْتُ اَرْسِي وَكَفْتُ عَمْرٍ ابْنِ الرَّحْمَنِ بِنِ
 عَوْفٍ رَا نِيَا فِتِي دَر اَنْجَه نَازِلُ شَدَّ بَرِيَا نِ جَاهِدُ وَاكْمَلْ جَاهِدْتُمْ اَوَّلِي مَرَّة كَه مَا ابْنِ رَا نِيَا يَمِيْم
 كَفْتُ سَا قَطْر كَرْدَه شَدَّ دَر اَنْجَه سَا فَطْشَدَ اَزْا قُرْآنِ وَاَبُو سَفِيَّانِ كَلَامِي كَفْتُ سَلِيْمَ بِنِ مَخْلَدِ
 اَنْصَارِي اِيْشَانِ كَفْتُ خَبَر وَهِيْدِم اَزْا دُوْآيَه قُرْآنِ كَه نُوْشِيْتُمْ اَزْا دَر مَصْحَفِ بَسْ خَبَر دَا دَنْدِ
 اَوْرَا وَاَسْعِدِ بِنِ مَالِكِ هَمَّ حَاضِرِ بُوْدِ بَسْ كَفْتُ سَلْمَ اَنْ الدِّينَ اَمْنُوا وَاَهْجَرُوا وَاَجَاهِدُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَلَا ابْشُرُوا أَنْتُمْ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ آوَدْتُمْ وَنَصَرْتُمْ وَجَاهِدُوا
 عَنْهُمْ الْقَوْمَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أُولَئِكَ لَا تَعْمَلُ نَفْسٌ مَا اخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرْآنٍ عَيْنِ
 جَزَاءَهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَدَر صَحِيْحِيْنِ سِت اَزْا اَنْزِ دَر قَصَّة اصْحَابِ بِيْر مَعُونَه كَه كُتِبَ شَدَّ وَفُتُوْتِ
 كَرْدِ رَسُوْلِ خَدَا صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم وَبَدْر دَعَا نُوْدِر قَاتِلِيْنِ اَنْهَا كَفْتُ اَنْشَ نَازِلُ شَدَّ

در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شدان بلغوا عنا نقضنا اننا للقینار وینا فوضی
 عنا وادعنا نا ابوالحسن بن النادی در کتاب نسخ و منسخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم
 ادا قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ اود و سوره قنوت است در و تر و نامیده می شوند سوره
 خلع و سوره حد تبلیه قاضی ابوبکر در انصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که
 اخبار و آورده در آن احادیث و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد
 که نیست حجت در آن و ابوبکر رازی گفته نسخ رسم قنوت نمیداشت مگر باین طور که فراموش
 کنند خدا ایشان را و بر دارد آنرا از او هم ایشان امر کند با عرض از تلاوت وی و کتابت
 آن در مصحف و مندرس شود بر ایام سحر کتب قدیمه اوتعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب
 خود می گوید ان هذا ایضی المصحف الا و فی مصحف ابوالکاهیم و مؤسسی و شناخته نمی شود
 امروز از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلود در قرآن یا بعد از آنحضرت م و بود متلود بر رسم باز
 فراموشش گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ
 چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتهی و در بیان گفته قول عمر رضی
 که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد و عمر رضی در کتاب خدا البته مینوشتیم آیه ربسم
 را در آن پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز است قول مردم از آن مانع شده گاهی
 چیزی در نفس خود جائز می باشد از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد
 لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب همین است و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی بود
 عمر مبارک میگرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح منع نیست
 و باجماع این ملازم است مشکل است و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد است
 و قرآن بخبر واحد ثابت نمیشود اگر چه حکم ثابت شود و اینجا انکار کرده است ابن ظفر
 درین نوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که خبر واحد مثبت
 قرآن نیست بلکه این از سناس است نه نسخ و این هر دو با هم ملتبس میشوند و فرق میان
 هر دو آنست که هر چه لفظا و مناسبت محکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید

اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مرد دوست زیر اگر بصحبت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تلقی نموده حاکم از تشریح بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید بن القاضی مصحف می نوشتند چون پس آید گفتند یگفت بنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم می گفت الشیخ و الشیخة اذ اینا فان حوها البنته عمر گفت چون این آیه فرو آمد نزد آنحضرت آمدم و گفتم بنو سیم این را پس و گویا کرده دانست این را عمر گفت بنی بنی که شیخ چون زنا کند و محسن نباشد تا زایانه زده شود و جوان چون زنا کند و محسن باشد رحم نموده آید حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته از بن حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته و آن این است که سبب آن تخفیف بر است است بعد از آن تلاوتش و کتابش در مصحف اگر چه حکش باقی است زیرا که این حکم فعلی باشد احکام و اغلاظ واحد و دست و دوسه اشارت است بسوی تدبیر و تاملی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت بنی نویسی این را در مصحف گفت بنی بنی که در شب رحم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما را پس گفت ای رسول بنویسان مرا آیه رحم گفت بنی تو انعم قول او که بنویسان مرا یعنی آن ده مراد کتابت آن وقاد در گردان مرا بران و از زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رحم که آن حق است و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس زدی در سینه من و گفתי استقرای کنی آیه رحم را و ایشان تسامد میکنند همچو حکم این حجر گفته مدعی اشاره است بسوی بیان سبب نسخ تلاوت او و بهوا الاختلاف تبیین این حصل درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده مَا تَشْتَرُونَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَاتِ بِحُجْرَةٍ مِنْهَا أَوْ قُرْآنًا فِيهَا دَرِينِ اٰخِبَارِ دَخَلَ خَلْفَ نِيسْتِ جَوَابِشِ اَنْتِ كِهْ هَرْ اَنْجِهْ نَابِتِ سِتِ اَلَا نِ اَزْ قُرْآنِ وِ مَنَسُخِ نَشْدِهْ پِسْ اَنْ بَدَلِ سِتِ اَزْ اَنْجِهْ تِلَاوَتِ اَوْ مَنَسُخِ پَزِ رَفْتِهْ پِسْ هَرْ جِ

و قال لے از قرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است با آنچه ما را آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما ستواتر شده است انہی کلام السیوطی فی التائقان و ما درین کتاب ہمہ آنچه کمترین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و بحکم علماء در آن ایراد ساختیم تا طالب را عجب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل کہ بست آیه بیکہ پنج آیه باشد کما تقدم بلکہ پنج آیه ہم کمتر است چنانکہ در دلیل الطالب علی ارجح المطالب بیانش پرداختیم و الحمد للہ اعلم بالصواب +

باب دوم در بیان نسخ و منسوخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی جوزی و دیگر اجلہ اہل حدیث و اکابرین فن بست و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحارانی رضی اللہ عنہم جمعی در حدیث و نزد حافظ ابن القیم آردہ ہم کمتر و ابوالفرج جوزی در اخبار اہل الرسوخ کہ درین باب نوشته گندہ کہ چون تخلیط ایشان در نسخ و منسوخ قد دیدم کتابی مہذب از زلال سلیم از تخلیط جمع نمودم بعدہ چون آن کتاب دراز شدہ جوتم کہ ہر قدر احادیث کہ نسخ آن بصحت رسیدہ یا در وی احتمال نسخ بودہ جدا گانہ بنویسم از ہجہ و جہی از برای نسخ و احتمال آن ندادم و اعراض کنم پس ہر کہ مخبری را بشنود کہ دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بدانکہ دعوی او درست است تمام این احادیث بست و یک حدیث است انہی حدیث اول عن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سباطۃ قوم فبال و هو قائم متفق علیہ یعنی آمد آنحضرتؐ مریبلد و کنسہ قوم را پیششاید و وی ستادہ بود و گفتہ اندازین حدیث منسوخ بحديث عمر رضی اللہ عنہ کہ گفتہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانا بول قائما فقال یا عمر لا تبلى قائما فمابلت قائما بعد رواہ الترمذی و این ملاحظہ یعنی دیدم را رسول خداؐ و من بول میکردم ستادہ پس گفت ای عمر بول کن ستادہ پس نشاید ستادہ ہنوز و نیست این ادعا صحیح بلکہ انہی از استادہ شاییدن براکتست کہ رشاشہ آن بر بابل نیفتد و فعل

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب رضی بود که از نشستن منع کرده و بدان اشتغالندان هر وضو عادت
عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن محمد الرحمن اهل در عده این
گفته ذکر کرده اند علماء در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم استاده پنج وجه
یکی اشتغال از وجع صلب بر عادت عرب و در آن وقت این درد داشت پس نشیافت
دوم بنا بر رضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پا بسبب آن نشستن نمودن
چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مالبضه بود و مالبض همان باطن رکبه است سوم آنکه
جای نشستن نیافت زیرا که آنطرف سباطه که بر وی آنحضرت استاده بود بلند بود چهارم
آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سیل دیگر زیرا که غالب همین است
عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگذارند برست برای دیگر تخم آنکه برای بیان
جواز کرد زیرا که عادت وی نبود بود چنانکه در حدیث عائشه رضه آمده که من حدثکم ان النبی
صلی الله علیه و سلم کان یبول قائماً فلا یصلی قوه ما کان یبول الا قاعاً و اداه
اسم القوم و النساء علماء گفته اند مکره است بول تاده کردن مگر بجزه و این کره است
تشریفات نه تحریم این مندر بعد از حکایت خلاف درین امر گفته نشسته نشاندن اولی
است و استاده بول کردن مباح و این همه ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند از آن بلکه همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه
مختص باینها بلکه در محن خانهای جمیع ایشان بود و الله اعلم انهی کلامه گویم و وجه و جوه
آن از برای بیان جواز است پس بس و یقیناً وجه احتمال آتی بیش نیست مگر آنکه دلیل بر آن
قائم شود و درین صورت حدیث مذکور از نسخ در پیوسته نباشد حدیث دوم
از ابو ایوب انصاری است که گفت ان الشیء صلی الله علیه و سلم قال اذا اتیتم الغائط
فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها و لکن شرفوا و غروا و متفق علیه یعنی چون
بیاید شما حاجت انسانی را پس رو کنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو
بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص است بحدیث منوره زیرا که قبله و جنوبی است
و درین دیار قبله غربی است و لهذا اگر روی به مشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد

و عرض نمیست از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا استدبار وی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابن عمر رضی الله عنه که گفت اد تقيت فوق بيت حفصة لبعض حاجتي فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم يقضي حائضاً مستدبر القبلة مستقبلاً الشام متفق عليه و بحديث جابر که وی دید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین بنی که بول می کرد و رو بقبله پس جماعه گمان کرد که اول منسوخ است بشانی حال آنکه چنین نیست زیرا که اول در صحراست و ثانی در بنیان گویم درین باب مذہبهاست تفرقه میان هر دو مذہب ملک و شافعی و احمد و غیر ایشان است دوم عدم جواز استقبال مطلقاً سوم جواز هر دو مطلقاً چهارم عدم جواز استقبال مطلقاً و جواز استدبار مطلقاً و شافعی و غیره احتجاج کرده اند بر تفرقه با حدیث صحیح مصرعه بخوار در بنیان پس محمول باشد بنی بر صحیح اجتماعین الروایات و شواکلی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسأله بر پشت قول و استیفاء کرده ایم آنرا در شرح منتقى انتهى و در مختصر خود بعدم استقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله بخوار و مفرقین داده و تمام بحث درین مسأله در سبک الختام شرح بلوغ المرام مذکور است فلیرجع الیه

حدیث سوم از ابن عباس مرویست که گفت تصدق علی مولاة لیمونة بشاة فمر بهار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هلا اخنتم اها بها فذبحتموها فانتمعتن به فقالوا انها ميتة فقال انما حرم اكلها متفق عليه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگو سفندی مرده که از آن کنیز میمونه بود پس فرمود چرا آنکرا نرفتید حرم او را و دباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مرد ارست فرمود جزین نیست که حرام خوردن اوست گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عبد الله بن جکیم تابعی که گفت آدم را کتاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل وفات ابویکماه که منتفع نشوید از مردار بچرم و پیری و دواة الترنی و ابوداؤد و الدنسائی و ابن ماجه اثرم گفته گویا این نسخ اول است و غیر وی گفته جابر است که باشد حدیث اباحت قبل موت ابویک و این در صحیحین است و حدیث ابن جکیم مضطرب است بعدا و آلده محرر سطور رضی الله عنه گفته ممکن است جمع میان هر دو حدیث باین طریق که کتاب نام جلد غیر مدیون است و چون

و باعث کرده شد اما باب نماز پس منسوخ استماع یا باب میتة است بی در باعث و چون بدین نوع
 شده لا باس به است چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر است و در حدیث دیگر آمده تطهرها
 الماء و القهظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس این است اذا دینا الاهاب فقد تطهر و در عده
 المنسوخ گفته در طهارت جلوه میتة بدین باعث منعت مذاهب است و صاحب مذاهب احتجاج
 با حدیث و غیره بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نوی توضیح دلائل ایشان
 در شرح مذهب کرده و در شرح مسلم بر ذکر مذاهب بخیر ادله انتصار نموده انتی گویم بعضی آن
 ادله در مسک الختام ذکر کرده ایم و در دلیل الطالب کلام بسط بران نموده و نیست
 این از نسخ در چیزه و نیز از حدیث مذکور که انما حرم اکلهما باشد ثابت شد که هر حرام
 نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و غیره در درامی مضیه
 و بل السلام و جز آن همین است لرجح و صغیر چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب
حدیث چهارم از ابوهریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول توضعوا اما مست النار و اما مسلم یعنی شنیدم آنحضرت مرا می فرمود و وضو
 کنید از آنچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اکل کف شاة ثم صلی فلم يتوضأ متفق علیه یعنی خورد
 آنحضرت بازوی گو سفند پخته نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین آنحضرت
 ترک وضو از آنچه مس کرده است آنرا ناکویم اختلاف کرده اند علماء و وضو از آن جماعیه
 بر عدم وجوب اند و گروهی بوجوب رفته و جمهور جوابش بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ است
 بحديث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن و هر دو کف است و این خلاف
 در صدر اول بود بوجه اجماع کردند بر عدم وجوب وضو آنان و الله اعلم امری سخن در وضو
 از اکل لحوم ابل باقی است اکثر بر عدم انتقاض وضو بوده اند در فتنه است بانتقاض از آن
 احمد بن حنبل و اسحق بن یحیی و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و اختیار کرده است
 آنرا بهیچ و نووی بنا بر صحت حدیث دین باب خاصه و هو الحق و حدیث وضو از مس
 کرده نادر عام است و خاص مقدم است بر عام و در مالا بدین بعد ذکر آن گفته و احتیاط

از نیمه اولی است و در حجتی است الباطنه نوشته اما حکم اهل پس کار در آن دشوار است
 قائل نیست بدان احدی از نهضتای صحابه و تابعین و نیست را همی بسوی حکم نسخ آن
 و لهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب است بر و تخریج قائل است بدان احمد و اسحق
 و نزد من احتیاط انسان در آن لائق است انتهی و تمام بحث دین هر دو مسکه در شرح
 مختصر شوکانی ذکر کرده ایم **حدیث پنجم** مرویست از زبیره که گفت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا منسل احدکم ذکره فلیتوضا و اءه سالک و احمد و ابوداؤد
 و الترمذی و النسائی و ابی الدرداء یعنی چون دست رسانیدی از شما آنکه مروی خود را
 پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث طلق بن علی قال سئل رسول
 الله صلی الله علیه و سلم عن من الرجل ذکره بعد ما یتوضا قال دهل هو لا یقضه
 منه رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و در دبی بن ماجة نحوه یعنی پرسیده شد
 رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر باره گوشت از وی
 بقوی گفته این منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورد بعد از قدم طلق دوی و ایت
 کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود چون دست رسانیدی از شما بذكر خود
 و نیست میان او و عورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی و الدارقطنی انتهی و آله
 محرر بطور گفته پس ممکن است جمع میان هر دو محل نقض بر سر بدون جملوت ثوب و عدم نقض
 بر تقدیر جملوت چنانچه حدیث ابوهریره مشعرست بدان انتهی در عدة المنسوخ گفته اند
 کرده است قوی نسخ حدیث طلق بقدم او بر آنحضرت بعد از عین تاسیس مجدد ابوهریره مسلم مهاجر
 و این قول محتملست گوئیم بعض تحقیقین گفته اند نیست خلاف در آن حدیث ابوهریره راجع است
 در متن و سند خود از حدیث طلق ابوهریره تا خیر اسلام را وی دوم انفظ و احوط بودن او سوم
 بودن او ناقل از عادت بسو عبادت چهارم آنکه مثبت است و برای ترجیح دو وجه دیگر نیم است
 انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث زبیره راجع است از حدیث طلق تا باضا تمام احادیث
 کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که دین باب است از جماعتی از صحابه که از ایشان است جابر و
 ام حبیبیه و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشه و ابن عباس و نعمان

بن کعب بن جریج و ابی بن کعب متجاوزیه و قضیه و آن دی بنت امین در روایت کرده اند حدیث سوره
 را احمد و اهل سنن و مالک و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد
 و الترمذی و الدارقطنی و یحیی ابن معین و البیهقی و الحارمی و ابن حبان و ابن خزیمه و دیگر کامل
 شده است بسوی ترجمه حدیث طلق نیاورد طاکلی و زفته است بسوی انتقاض و ضومبس ذکر
 جماعتی از صحابه و تابعین و ائمه بسوی خلاف آن هم جماعتی زفته و حق انتقاض است و وارد
 شده است آنچه دال است بر شکستن و ضو از مس فرج دان اعم است از قبل و در اینجا که
 ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را
 پس باید که وضو کند صحیح احمد و ابوزرعه و ابن السکین گفته اند نام این حدیث را علتی و در حجت
 الباقی گفته این الزان جنس است که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض
 و نیا شایع بود یکی ازین دو امر منسوخ است و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح و تفسیر
 نوشته ایم حدیث ششم از ابی سعید خدری است گفت قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم الماء من الماء رواه اکام مسلم و ابوداؤد و ابن خزیمه و ابن حبان
 و احمد و ابی الجارود و رواه احمد من حدیث دافع و عتبان و الطحاوی من حدیث
 ابی هريرة و ابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب
 غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت است پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب
 نکرد گفته اند این حدیث منسوخ بحديث ابی هريرة که گفت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا جلس بین شعبها الا اربع ثم جهدا فقد وجب الفسل متفق علیه
 و زیاده که مسلم و ان لم یزل یعنی چون نشست مرد در میان چهار شعبه زن بستر در تعیب
 و مشقت انداخت و در این واجب غسل یعنی بر مرد و زن هر دو اگر چه انزال نکند و گفت
 ابی بن کعب که این خضتی بود در اول اسلام بعد از آن هنی کرده شد از آن ترمذی گفته همچنین
 روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از منسوخ شد و حکم شد که
 چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای ختمین شد غسل واجب گشت انزال نشود یا
 نه نووی گفته است مجتمع است بر وجوب غسل بجماع اگر چه باوی انزال نباشد و بر وجوب

بازنزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامر بن عباس
احادیث صحیحیه بر وجوب غسل باللقای ختائین انتهی گوئیم جمهور گویند حدیث الماء من الماء
منسوخ است و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد لغتی و وجوب غسل بر ویت در نوم است
چون منزل نشود اما حق است که حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و لهذا حافظ
ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع و اخیر
بر ایجاب غسل قال القاضی ابوبکر بن العربی انتهی و اما حدیث ابی بن کعب که فرمود ان حضرت
در حق مروی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند بشوید ذکر خود و وضو کنند پس منسوخ است یا
محمول بر مباشرت در ماسوای فرج و رفته است داود جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعیم
و وجوب در عدم انزال و به قال عثمان و علی و الزبیر و طلحه و ابویوب و ابی بن کعب و گفت
بنحای غسل احوط است شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعد هم و حق غسل
است و در حجة الله البالغة گفته آنچه صحیح شد روایت و برانند جمهور و فقهاء همین است که هر که جمیع کرد
غسل بر و می واجب گشت که و انزال کن انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شرح در بریه است
حدیث ششم حدیث ابن عمر است در صحیحین غیرهما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل
کند درین حدیث وجوب غسل این روایت گفته اند منسوخ است بحدیث سمرة که فرمود ان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم من توضأ للجمعة فيها ولغمت ومن اغتسل فذلك افضل
اخرجه ابوداود و النسائی و الترمذی یعنی هر که وضو کرد بر آن جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد
پس غسل افضل است لیکن صحیح عدم نسخ او است زیرا که حدیث ابن عمر را است تلقی بقبول کرده
و قریب صد تن آنرا از نافع روایت نموده و ثبت و چهار صحابی جز ابن عمر را دی او هستند
و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و به قال اهل الظاهر و حکایت کرده است آنرا ابن منذر
از ابو هریره و عمار و مالک و خطاب از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعد هم و
جمهور سخت گویند بحدیث سمرة و در وی مقال است زیرا که حسن از سمرة سماعت ندارد و
بحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتى الجمعة الحرة و جز آن

در گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی مذبح شوکانی رحمه گفته اگر صارف امر اند باشند
 اما اصل حرف مثل تو در صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ايام
 یوما یغسل فیہ راسه و جسده که در صحیحین و غیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که
 این صریح در وجوب است و تمام بحث را درین الاوطا شرح منتقی الاخبار استیفا کرده
حدیث هشتم روایت ابو هریره است ان النبی صلی الله علیه وسلم طعن عن الصلوة
 بعد العصر حتی تغرب الشمس و این در صحیحین است یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه
 فرورد آفتاب گفته اند منسوخ است بحدیث عائشه رضی الله عنها که گفت ما دخل علی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بعد العصر فطأ الاصلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داود و غیرهما
 اثر نم گفته حدیث عائشه را خطاست زیرا که مروی است از وی که این دو رکعت را بعد ظهر
 میگذار و پس مشغول گردد و را قومی و گذارد بعد عصر یکبار یا نهی گویم و مثل آن در صحیح بخاری
 است از سلمه و در سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم در
 حق غیر وی کرده انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذار در رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد
 از آن شیخ در شرح سفر السعاده گفته باجملا احادیث و آثار نهی از مطلق نماز بعد از عصر
 غالب و قوی تر است و مختار جمهور علمائین همین است پس حق آن می نماید که از خصائص
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی کرده چنانکه مصنف گفت انتهی و این
 عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجاو صلوة در اوقات نهی عنہا بنا بر جواز وصال مراد را
 و در عدة المنسوخ در اینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر مختص است
 باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح
 و اشهر همان اول است انتهی و درین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر بطریق
 مخصوص است ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد از صبح و بعد عصر در کعبه بحدیث
 که درین باب وارد است نزد ابن ماجه و غیر او حدیث نهم روایت وائل بن حجر
 است که آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی رکبتیه اذا رکع یعنی

بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر هر دو زانو می خود در رکوع تسبیح الی دقایق
 گفته بودیم مآ که می کردیم این را پیتر امر کرده شدیم بر کبک و این صریح است در نسخ و تهین
 است مذنب کافه علماء که سنت وضع یدین است بر رکبتین و تطبیق مکرده الا این معود
 و صاحبین او علقه واسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق است زیرا که مانع بایشان رسید
 و آن حدیث سعادت و صواب همان است که بران جمهور اند حدیث دهم روایت
 زید بن ارقم است در صحیحین غیرهما که گفت بودیم مآ که سخن می کردیم در نماز کلام میگردی
 از صاحب خود تا آنکه نازل شد وَ قُوْا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ پس امر کرده شدیم بسکوت
 و مهنی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظ ان فی الصلوة
 لشغلا و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان در صحیح است ان الله یحدث
 من امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان لا یتکلم فی الصلوة و این صریح است
 در نسخ حسین اهل گفته مذنب مالک ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام
 در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل می کند نماز را از ادعای
 و گره می گفته جائز است از برای مصلحت صلوة بحیث ذوالیدین و این مرویست از اصحاب
 مالک و السد اعلم انتی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی و غیر عالم منبع
 است و اما عالم پس ظاهراً حدیث معاویه بن الحکم السلی که در صحیح است آنست که اعاده نکند و بود
 از شان و صلی الله علیه و سلم عدم جسم بر جابل و عدم امر او بقضاء غالب احوال بلکه
 می فرمود بر تعلیم او بر اخبارش بعد از جواز خبری که از وی وقوع یافته و گاهی امر باعاده هم می کرد
 چنانکه در حدیث سبی است و ظاهراً عدم فرق است میان ساهی و ناسی میلان عالم در
 ابطال صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم
 جابل و ناسی رفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی باطل صلوة است و حدیث ابو هریره قبل تحریم
 کلام بود پیتر منسخ شد و در وی بحث است زیرا که تحریم کلام بکه بود و این نقصه بدین اتفاق
 افتاد و ناسی گفته کلام ناسی غیر باطل است و کلام عام باطل اگر چه قلیل باشد و تاویل حدیث
 نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناسی بود بنا بر کلام خود را بر آنکه نماز تمام

و این نسیان است و کلام فی الیوم بر توهم نقر صلوٰۃ بود پس حکم و حکم ناسی باشد و کلام
 قوم جواب رسول بود و اجابت رسول بطل صلوٰۃ نیست و گفت ملک اگر کلام عید سیر را
 اصلاح نماز باشد بطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید ن کامل کردم
 و این نوع کلام از حدیث هینا عن الکلام و لا تکلموا مخصوص است کذا فی المسوی شرح الموطا
 و تمام کلام برین مسئله بر وجه تحقیق در دلیل الطالب کرده ایم و بایضاح حق حقیق بقبول
 پرداخته فلیرجع الیه حدیث یازدهم روایت ابو سعید است از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم اذ ایتهم الجنائز فقوموا لها و این در صحیحین غیر ماست گفته اند نسخ است
 بحدیث علی کرم الله وجهه که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم تعدوا له مسلما یغیر استقام
 آنحضرت در جنازه پسر تنبست و در روایتی از وی باین لفظ است کان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنائز ثم جلس بعد ذاک و امرنا بالجلوس و رواه
 احمد ابو داود و این صریح است در نسخ قیام قاضی عیاض گفته زفتانند جمعی از سلف
 مسوی آنکه امر بقیام نسخ است باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و ابن عقیل گفته ممکن است
 جمع باینکه قیام تحب است و قعود جائز نیست نسخ گوئیم نووی گفته مردم درین مسئله مختلفند
 ملک ابو حنیفه و شافعی قیام را نسخ گفته اند و احمد و اسحق و ابن حبیب و ابن ماجشون گفته
 منخیر است اختلاف است در قیام یکم شایع است کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته و شنیده
 تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی است که جنازه مردی گذشته
 و باین قائل است از داعی و احمد و اسحق و محمد بن حسن و اختلاف است در قیام بر قبر تا آنکه
 دفن کرده شود قومی مکرره گفته و دیگران بران عمل نموده و این مروی است از عثمان علی
 و ابن عمر و غیر هم رضی الله عنهم در عده للنسخ گفته این کلام قاضی پسر کلام نووی است و نه
 در مذنب ما آنست که قیام مستحب نیست و این حدیث را به حدیث علی نسخ گفته اند و نووی
 گفته مختار بین است پس امر بدان ندایا باشد و قعود از برای بیان جواز بود و مقام نمیشود
 دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد قعود جمع میان احادیث و در اینجا
 متعدد نیست و الله اعلم حدیث دوازدهم بومریره گفته قال رسول الله صلی الله علیه

علیه وسلم من امر که الصیوم وهو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت او را صبح و اجنب است پس نیست صوم بر او گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عائشه زه که گفت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدركه الفجر في رمضان وهو جنب من غير حلم فيغتسل ويصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان و در جنب بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دوام دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعد منسوخ شد چنانکه عائشه زه گفت دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسی که جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس و امر کرده شود با مساک و شمرده نشود از برای او صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابوهریره بسه و بیست و دو از آن همین هر دو احتمال است که اول آن جواب ابن منذر است که از بیعتی روایت کرده و نودی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حدیثی که حرام بود جماع در شب بعد نوب چنانکه طعام و شراب حرام بود بعد منسوخ شد و ابوهریره از آن رجوع نمود چون رسید او را خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فيه والله اعلم و عبارت نودی در وجه تالی این است که شاید حدیث ابوهریره محمول است بر کسی که دریافت او را فجر در حال مجامعت دومی بر آن مستقیم ماند با وجود علم پس وی مفطر شد امساک کند نیست او را صوم و سوم آنکه ارشاد است بسوی افضل که غسل کند قبل از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز است و این مذنب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل حدیث است و اجتماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قائل اند جابر صحابه و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کرده درین بود ابوهریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده و مردی است از طائفت و عوده و سخنی که اگر عالم است بجنابت خود صحیح نیست والا صحیح است و محکی است از حسن بصری و سخنی که حرام است در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم بن عبدالله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند بپیر این خلاف مرتفع شد و علما اجماع کردند بعد از آن بر صحت رجوع بعد از خلاف خلافت مشهور است

مراد اصول را در حدیث عائشه و امام سلمه حجت است بر هر مخالفی است و انعم کذا فی
 عمدة المنسوخ حدیث سیم و چهارم این است اخطأ الحاکم و المحجور رواه احمد ابو حاتم و
 النسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صححه البخاری احمد ابن خزيمة و ابن جابر
 و منافظ ابن حجر و یغنی عن طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح
 بلوغ المرام گفته اخراج الایمة عن ستة عشر من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته
 متواتر است و باجماع در وی دلیل است بر آنکه حجامت مفطر صوم است هر دو را از حاکم
 و محجور و باین گفته گریزی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی
 و اسحق و ابی ثور و واجب است قضا و کفاره و بقرائن ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان
 گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث انس بن مالک که ثم ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم خص في الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید است ثلثة لا يفطرهن
 الصائم الثقی و الحکم و الحجامة رواه الترمذی و گفت این حدیث غیر محفوظ است
 و عبد الرحمن بن زید را وی اضعیف است در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت
 است ازین حدیث زیرا که تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع است و حدیث انس را خالد
 بن الجلی روایت کرده و احمد بن حنبل در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکله
 است پس اگر صحیح شود اضعاف صحیح باشد در نسخ انتهى گویم حدیث افطار ما متواتر است و عکس
 از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم و هو صائم
 یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه و آله و سلم دال
 است بر آنکه مراد کرم است در روایت کرده است ابو داود و از ثنابت که گفت انس نبودیم
 ماکه ترک کنیم حجامت با برکات صائم مگر از کرم است حجد و خرجه النجاشی و گفته اند که فعل او
 ناسخ قول او است زیرا که قول در عام فتح بود فعل در عام حجة الوداع سده دهم این چنین
 گفتگو کرده است ابن الرقی برین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحديث گفته باین
 کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او است زیرا که در حدیث شداد مروری
 شده که وی همراه آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند

در رمضان فرمود انظار کردند حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس است که احتجام کرد آنحضرت
دوی محجوم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سه شنبت و این آخر است در سه
ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه حدیث چهاردهم
از ابن عباس است گفت صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشوراء و امر بصیامه
در راه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بر روز عاشورا و امر کرد بر روزه داشتن در آن گفتند
این حدیث منوع است بحديث عائشه بنه که فلما نزلت فرفضت رمضان ترک یوم عاشوراء
فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد انظار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم
این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعد از نسخ پذیرفت و شافعی را در و سه
دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت است از روزیکه شروع شده
و نبود واجب گاهی درین امت و لیکن استحبابش متاكد بود چون صوم رمضان نازل شد
مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث است هذان یوم عاشوراء
و لعلیکم علیکم صیامه و انما صائم فمن شاء صام و من شاء فلیفطر و بر هر دو وجه
صوم این یوم سنت مستحب است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام ارشاد فرمود
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین
باب حدیثی است که شیخ عبدالحق دهلوی در اثبات من السنه ایراد کرده و شوکانی این صوم
را اگر صیام ماه محرم گفته و در سویی است که نزد اکثر مستحب است که با تاسع روز عاشوراء هم نهند
و الله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سیره جبهی است نزد مسلم و غیره که وی غزا کرد
همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه پس از آن داد ایشان را در متعه زنان بستر
بیزدن نیامد از مکه تا آنکه حرام گردانرا تا روز قیامت و مردی است مانند آن از ابی هریره
در حدیث علی است ففی عن المتعه یوم خیبر و این در صحیحین است ترمذی از ابن عباس آورده
که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه الا علی آذوا بحیثم اؤمما ملکث
ایما انکم و درین باب احادیث بسیار است و خلاف طویل شوکانی در ذیل الاوطا

استقامی این بحث نموده و در مختصر گفته که کجاست منسخ است و در شرح آن گفته روایت
یکه تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده محبت است دین باب و در حجة البد البالغ
گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله در وی چند روز بعهده نمی کرد و از آن
و بود رخصت بنا بر وجود حاجت و اعیاض و بود و بی جهت ارتفاع آن حاجت در غالب قات
و نیز در جریان رسم بدان احتیاط انساب است چه نزد انقضای مدت مذکور بیرون میرود
از حیز و میشود اختیار امر بدست زن دینی داند که چه کند و ضبط عمده در کجاست صحیح که بنایش
بر تابیدست در غایت عسرست تا بمقتضی چه رسد انتهی در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما
بر تحریم منسخه و آن بهیچ اجماع است بین المسلمین و بود و مباح در اول اسلام بستر منسخ شد و
ابو الفج گفته احادیث متفق اند بر نسخ منسخه و در حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن
در مکة معظمه و حدیث علی رند دال است بر آنکه تحریمش در خیبر بود و این مقدم است بسته و چه
یکی آنکه صحش متفق علیه است و حدیث سیره از افراد مسلم است دوم آنکه علی رضی اعلم
است باحوال نبی صلی الله علیه و آله و سلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خلفای
آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند و زفتح که آنچه مباحش میدانستند بدین علم نسخ پذیر
کرد ایشان را و مخفی مانده بود نسخ وی بر جماعت که از ایشان است این عباس رضی الله عنه
انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و امای نفیسه آورده و نووی
بر وی استدراک جزیر نام نموده و ترجمه این باب چنان نموده بیان تکلم المتع و بیان انه
ایچه ثم نسخ ثم ایچه ثم نسخ بعد کلام مادر وی و قاضی را بطوله ذکر نموده و گفته صواب
مختار تحریم است و اباحت دوباره بود و علت قبل خیبر یعنی در اول اسلام بستر حرام شد
و در خیبر باز مباح شد بسال فتح مکة و آن روز او طاس است بستر حرام شد بعد از روز تحریم
مؤبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم و نتوان گفت که اباحت مختص بود با آنچه گفته شده تحریم
یوم خیبر از برای تاکید است و آنچه روز فتح مکة فرمود مجروح و توکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح
مکة است چنانکه مادر وی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم حدیث
روز فتح صریح در آن است جائز نیست استقاط آن نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کردن

علما بر آنکه این منته کاحی بود تا اجلی مستثنی نیست در آن میراث و نه نفقه و حاصل میشد
 فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق و واقع شده است اجماع بعد از آن بر تحریم اواز
 جمیع علما و نیست مخالف در آن مگر فرقه روافض و بود ابن عباس قائل بباحثش
 قبل رسیدن ناسخش یوی بپس ترجوع نمود از آن و روایت کرده است سعید بن جبیر
 وی گفت ابن عباس را چه کردی با جان خود دوست میداری نکاح متعه را و بر دارند
 این خبر را سواران بافاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شت
 مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستی که نکاح متعه حرام است
 بهیچومیه و دم الحدیث کذا فی عده المنسوخ حدیث شانزدهم مروی است از ابن
 عمر که گفت بنی که در رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد رسته روز گفته اند این حدیث
 منسوخ است بحديث ابو سعید که بود رسول خدا بنی میگرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده
 بر سر و زبیر خصمت داد ما را در آنکه بخوریم و ذخیره سازیم گویم و در حدیث جابر است
 کذا لا تأکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 کلووا و ترو و دوا فاکلنا و تزودنا متفق علیه و در حدیث سلم بن الاکوع است فرمود آنحضرت
 کلووا و اطعموا و اخر و افان ذلك العام کل بالناس جهل فاددت ان تعینوا فیهم متفق
 علیه و درین باب حدیثهاست و نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده
 علما در بنی از اکل لحوم انساحی بعد ثلث قومی گفته امساک حرام و اکل از آن بعد ثلث
 حرام است و حکم تحریم باقی است کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند بیاحت است اکل و
 امساک بعد ثلث و بنی منسوخ است با حدیث مصرحه بنسخ لایسا حدیث بریده و بعضی گفته
 آنکه این نسخ نیست بلکه تحریم بجعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید
 و آن علت رافت بود یعنی برای اعراب و اردین در مصر و مقصود از آن مواسات
 ایشان بود و گفته اند بنی اول برای که است بود و این باقی است تا امروز و لیکن حرام
 نیست و اگر مثل سلت مذکور امروزه واقع شود ثابت شود حکم اول ازیرا س مواسات
 مردم و برین حمل کرده اند مذهب علی و ابن عمر را رضی الله عنهم و الله اعلم

حدیث هفتم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبی از ابتداء
 در دبا و گرفت و نفیر و متفیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود نهیست که
 عن الظرف و ان ظرف الا یجل شیئا و الا یجره و کل مسکرم حرام و در لفظی از مسکرم
 در حدیث بریده کنت نهیست که عن الاشارة الا فی ظرف الا دم فاشربوا فی کل عام
 غیوان الا تشربوا مسکرا انودی گفته بودند بساختن درین آوند با منهی عنه و اول
 اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانی بگمان
 عدم مسکر از آن نوشیدن شراب مسکر گردد و بود عهد قریب باباحت مسکر بعده چون بانه
 در از گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم نسخ
 شد و ابتداء در هر طرف مباح شد بشرط آنکه مسکر نوشند انتهی شوکالی در شرح مختصر گفته درین
 باب است احادیث مصرح بنسخ چیزه که بود از نبی ابتداء در دبار و جز آن انتهی گویم مردم
 سنوز در آن مختلف اند قومی بهیضای خط در آن رفته و به قال مالک و احمد و قومی بنسخ تحریم
 قائل گشته و همین است راجع حدیث هجدهم از ابوسعید مردی است که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیحمه
 یعنی بنویسید از من چیزی را مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث
 پس باید که محکوم آنرا از مردی است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قید و
 العلم بالکتابه میقد سارید علم را بنوشتن و لکن این موقوف صلاحیت تعارض با قیود
 ندارد این قتیبه گفته نبی فرمود در اول اسلام و چون دانست که سن بسیار شود و حفظ
 فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول وی صلی الله
 علیه و سلم اکتبوا الای شیئا گفته این صریح است بجزا کتابت علم غیر قرآن و مثل او است یعنی
 در دلالت حدیث علی رضی الله عنه ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفه و مانند او است حدیث
 ابی هریره کان عبد الله ابن عمر یکتب و لا اکتب و لکن مرفوع مغنی است از موقوف و آدم
 است احادیث در نبی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت
 علم و جمهور سلف بجزا قائل شده بعده اجماع گردشت بعد ایشان بر استجابش و جواب

داده اند از احادیثی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بدوین در اول امر اسلام قبل از هجرت
قرآن بهر دو صادر و بدوین از کتابت غیر درمی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر از دو جوانی که
گرفت و ازین مفسده اسن بصورت بست اذن دادند در آن دو دم آنکه بدوین تنزیه بود بر
کسیکه وثوق دارد در حفظ و بدوین خوف انکال است بر کتابت و اذن برای کسی است
و وثوق ندارد و انتهی مع زیادۀ و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التبیان فی الحدیث
و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از اول جواز کتابت است
حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم
یوهی فی بدیت لیلین الا و صیحة مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله
عنه بوجوب این حدیث و صیحة نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت
علم و تصانیف را در آن از بدیعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله
علیه و آله و سلم التبو الابی شاه اباحت بلکه استحباب است و الا صیحة امر بے صدارف
محمول بر وجوب است و الله اعلم حدیث نوزدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بدوین از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر در
حدیث صعب بن یحیاء آمد که بررسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شجون
زدن بر مشرکین و رسیدن شدن در آن بزمان و فراری ایشان فرمود هم منهم
و این در صحیحین است و درین باب حدیثهاست و بود زهری چون روایت می کرد
این حدیث را می گفت منسوخ است ابن الجوزی گفته این قول اصحیح نیست و جزین
نیست که بدوین از تعدد نسا و صبیان قبل است و در حدیث صعب تعدد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در درازی مضیعه گفته واقع است اتفاق بر منع از قتل زنان
و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپهر خود گردانند یا خود ایشان متعاند نمایند
انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید بدوین در حال تمیز و تعذر است و اما شجون بدوین جاز است
اگر چه در و بنداری و نسا برند انتهی و نووی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء و الصبیان من غیر تعدد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد

عدم تعدیل غیر ضرورت است و بنی در عدم تمیز و قتال است پس اگر مقابلۀ کفایت نشود
بقول جما میر علما و همین است مذنب ابو حنیفه و الله اعلم حدیث بیستم بریده روایت
کرده که مردی در دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرستاد آنحضرت
مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد درخت و مرده یات
و باتش بسوزت و ابوهریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لشکری و فرمود
اگر بیابید شما بیابار بن الاسود را پس بگردانید او در میان دو خرمنه حطب و بسوزید باتش
بستر بر نیخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تقنوا بالانار غضاب مکنید باتش گوئیم
این جویری زیاده نگذرد و ذکر این هر دو حدیث و کلام نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم
احراق بنار است و هو کذلک و حدیث چهارم را بهیچ در سنن خود با حدیث دیگر یابند
آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتله بضرع الاعناق دادن المثلۀ آورده
و گفته از شافعی آمده که مشله احراق اهل شرک بنار است حلال نیست کردن آن بعد قید بودن
ایشان و حلال است اگر مقابلۀ کفایت آنها را بی نیل و حصاره و مار و هر آنچه دافع ایشان باشد
از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی صلی الله علیه
و سلم بخریق دو کس از قریش پس بنی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام است
قتل نسا و اطفال و شیوخ مگر از برای ضرورت و مشله و احراق بنار بحدیث ابوهریره نزد
بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعثت فقال ان وجدتم فلا تأخذوا
لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخ ورج ان کنتم ام تک ان تحرقوا فلا تأخذوا
و ان النلا لا یجذب بها الا الله فلان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع
پس ثابت است اذن شارع بدان چون در سوختن آن به صلاحت باشد انتهی و الله اعلم
حدیث بیست و یکم از علی رضی الله عنه مروی است که گفت اهدی کسره
لرسول الله صلی الله علیه و سلم فقبل منه و اهدی له فیض فقبل منه و اهدت له
الملوک فقبل منها الخ و احمد الترمذی و البزار یعنی هدیه فرستادند کسری و قیصر و دیگر
ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود و از نواریجا معلوم شد که جائز است قبول کردن هدایا

کفار و در صحیحین است از حدیث انس که ائمه دومی هدیہ فرستاد بسوی آنحضرت م جبئہ
 سندس و درین باب حدیثهاست گویند این احادیث منسوخ است بحديث كعب بن مالك
 كثره مود آنحضرت لا قبل هديه مشرك اخرجه موسى بن عقیقه فی المغازی و قال فی
 فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حماد است که وی فرستاد
 برای آنحضرت هدیہ یا ناله فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نفیت عن زبد المشركین
 اخرجه ابو داود و الترمذی و ابن خزمه و صحاحه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث
 در قبول وی صلی الله علیه و سلم برای ای کفار را بسیار است و خطابی در حدیث کعب گفته
 یثبته ان يكون منسوخاً و گفته اند در بقصد اغاظه بود تا مایل نشود بسوی ایشان چه
 مثل بسوی مشرکین جایز نیست و قبول هدیہ مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب
 اند و گفته اند رد در حق کسی است که ازین هدیہ اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق
 کسی است که تائیس و تالیف او مرعوب است و ممکن است که بهی ابرای مجر که است
 باشد که منافق جواز نیست جمعا بین الاوله انتهى و در عده المنسوخ گفته درین احادیث
 سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبات است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه
 حدیث عیاض مقدم است و حدیث ائمه متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیہ
 از اهل کتاب است نه مشرکین عیاض از اهل کتاب نیست پس گفته شود که از کسر سه
 چه شتم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است در بی نقه
 نیست یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ است و در حق کتابی غیر منسوخ و الله اعلم این
 آخر کلام ابن الجوزی است و تودی در باب غزوه خیبر در شرح مسلم تقاض احادیث
 درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث هدی ناسخ
 قبول هدیہ است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مخصوص است بقبول مصلحت غیر قال بخلاف غیر او پس و صلی الله علیه و سلم
 طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحتی مرجو مسلمین را و بعضی را مکافات کرده
 و هدیہ کسی که طمع در اسلام وی و مصلحت و قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی

نسخه
 صحیح
 بخاری
 در
 حدیث
 کعب
 بن
 مالک

علیه و سلم را از ولایت و علمای و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد جمیع
 علماء و اگر قبول کنند فی باشد برای مسلمین زیرا که بدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بحیث
 آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قوی است که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد
 نه بدیه و این قول از داعی و محمد بن حسن و ابن حبیب بن الیقیم و غیر هم است و گفته اند خاص است
 بامام و باین قائل است ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته اند حضرت صلی الله علیه
 و سلم رد کرده بدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس وی و قبول کرده بدیه را که خلاف این بود
 از آنچه در وی استیلاب مسلمین است و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند امیر بعدا و با جبر
 آن مجرای مال کفار از فی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدا یا
 العمال غلول اذا خصوا بها الفقه و گفته اند قبول آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای می
 اهل کتب را همچو ابا حنبله و با سحر و مناجات آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبده اوثان
 انتهی کلامه این است مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعدا تقریر استیفا تمام آنرا
 جمع نموده اند و در اکثر آن بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته دوریجا علاوه این احادیث
 دوسه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علماء است الحاق آن تثنیاء لفائدة مناسب
 نبود حدیث بیست و دوم روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من شرب الخمر فاجلدناه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه و اوه القودی
 والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بریزد اولتا زبانه پس اگر عود کند در کثرت چهارم پس بکشید او را
 گفته اند منسوخ است بحديث جابر زیرا که در آخرش گفته آلی اللہی صلی الله علیه و سلم یرجل قد
 شرب فی الاربعة فضره ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آن حضرت که نوشیده بود خمر
 بار چهارم پس نزد او را قتل نکرد و از اینجا معلوم شد که فعل از نسخ قول دوست و باین گفته است
 شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است
 و تمیزندی و ابوداؤد از حدیث قبیه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به بخلاف و رفع
 القتل و در روایتی از احمد است از حدیث ابو هریره فاتی و لا لله صلی الله علیه و سلم
 یسکون فی الرابعة فخلی سبیلہ و تمیزندی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع مافی هذا

الکتاب عن الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث
 ابن عباس حدیث الذی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بدنا علی
 الحدیثین جمیعاً فی الکتاب انتهى و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این است که این
 در اول امر بود بعد منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر که سابق و همچنین قبیه
 مانند آن از آنحضرت روایت نموده که سابق و بود در خصت و عمل برین حدیث است نزد ما
 اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیثی است که در رسالت اللیب
 فی الاسوة الحسنه بالجیب گفته قولی که این در اول امر بود بعد منسوخ گشته دعوی بلا اول
 است در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارح و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند مگر بر آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد
 که امر بقتل از باب اباحت است و در خصت از برای سیاست نه از برای ایجاب
 حدود و بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر عارض این رخصت نخواهد بود و تا جمیع ممکن است
 قول منسوخ روایتست با آنکه در صورت عدم امکان جمیع هم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی که نسخ
 از شلخ نسخ آن یافت نشود اگر چه تاخر تاریخ یکی از حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حفظ
 حاضری در مقدمه کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی آن
 نزد من آنست که قتل در رابعه رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در ردی امر
 اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیه است و عجب است از تریندی
 که با وجود این جمیع که خودش از زهر می روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ است
 نباشد پس آن کدام علت است که بسوی آن در باب العلل اشتد نموده و بصیت طریق
 بثوت عدم اخذ اهل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت او بر سیاست در بار چهارم با آنکه
 اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد و آن عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد
 زیرا که معنی اخذ با حدیث رخصت همین روایت آن احادیث است مباح اگر چنانکه هب علمان
 از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث
 با کماله اصدی از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد نهایتی کلافه گویم این جرح که بر تریندی نموده

خوب است اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احدی حدیثین عن الآخر ناسخ نیست و ذی نظر انهم مگر
آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و خصمت باقطع نظر از آن و در عدة المنسوخ گفته اند قتل
شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه است و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بر آن بر تقدیر وجود ناسخ
برای آن بعد گفته و الا اجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد و اسد اعلم حدیث ثبت
و سوم حدیث ابن عباس است که ان النبى صلى الله عليه وسلم جمع بين الظاهر والعصر
بالمدینة والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا مطهر ولا سفیر واه الذی یزنی مسلم
و این همان حدیث دیگر است که ترندی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده گفته
که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است و بر قول ادباین
حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گو یا در المنسوخ داشته اند و در باب العلل گفته بود
که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این است که گفت
در سنن حدیث ابن عباس مروی است بغیر و جرد و اه بابرین زید و سعید بن جبیر و غیره
ابن شقیق العقیلی و مروی است از ابن عباس از آن حضرت صغیر آن یعنی معارض او و آن است
که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر
فقد اتى باباً من ابواب الکبائر و در سندش غش است یعنی ابوعلی ربیع و دی ضیف است نزد
اهل حدیث ضعه احمد غیوه و عمل نزد اهل علم برین است که جمع نکرده شود میان دو
نماز مگر در سفر و عجزه و در خصمت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین یا
مرضی و باین قائل است احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم که جمع کند میان دو نماز در
مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مرضی نمی بینند
انتهی کلامه الترنندی در درآسات البلیب گفته ترندی در بیان علت این حدیث
زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت است
نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح است مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث
حرمت جمع معلول است بخش چنانکه خودش بآن اقرار کرده و همچنین جمعی کثیر بر
جمع شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد

در فرض ثبوت محاربه و بودن هر دو بر ابر در صحت تعارض وقتی باشد که تقضی اذان
جمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن است بوجه اگر چه محل
غریبیت در خصیت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجه می کنند و اینجا صحیح
نباشد بسبب بیج یکی از دو حدیث بوعید که منافی در خصیت است اول آنکه قول وین
جمع بین الصلاتین مطلق است بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عمر
آنرا مقید بالجواز بصریح فعل آنحضرت و در جمع ظهر بعصر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم
در اسو این باشد و این مباح بود بحديث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
کند میان دو نماز فائده و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این باینان بابی از ابواب کبار است و آن فوت نماز است از
وجه جمع بلکه اقرب آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر است و فعل لعذر بود و عند
منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام است اذان و از سایر اعدا که کثیر و قلیل و اضیف
و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود همسان و جزآن چه باعث شغل غلی که در آن خوف فوت
صلوة بر بعض باشد پس مکرره یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
یا جامع مرد شکا سلسله متهاون و مائل بفرار از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل یا تشغل
و تفریق اوقات متعدده باقبال علی السبب بجهان بادای منفردات چنانکه از بطلان امامیه جمله ایشان
دید می شود و این همه کلام بر تنزل است و الا معلوم است که حدیث قول محلول است بجنش برادی
او با قرار تندی نویدی گفته علماء را درین حدیث تاویلات و مذاهب است بعضی تاویل جمع
بعذر مکرر کرده اند و این شهر است از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف است بر ادایت دیگر من
غیر خوف و لا مطر و بعضی تاویل نموده که در ابر بود چنان ظهر گذارد و ابر در شد معلوم است
که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل است و در وی اگر چه ادنای احتمال
برای ظهر عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صور حمل کرده اند یعنی
تا خیر اولی و تخمیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل است زیرا که مخالف ظاهر است و فعل این
عباس و استلال او بحديث بر تصویب فعل خود و تصدیق البعید بریه مراد او عدم انکارش

در فرض ثبوت محاربه و بودن هر دو بر ابر در صحت تعارض وقتی باشد که تقضی اذان
جمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن است بوجه اگر چه محل
غریبیت در خصیت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجه می کنند و اینجا صحیح
نباشد بسبب بیج یکی از دو حدیث بوعید که منافی در خصیت است اول آنکه قول وین
جمع بین الصلاتین مطلق است بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عمر
آنرا مقید بالجواز بصریح فعل آنحضرت و در جمع ظهر بعصر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم
در اسو این باشد و این مباح بود بحديث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
کند میان دو نماز فائده و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این باینان بابی از ابواب کبار است و آن فوت نماز است از
وجه جمع بلکه اقرب آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر است و فعل لعذر بود و عند
منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام است اذان و از سایر اعدا که کثیر و قلیل و اضیف
و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود همسان و جزآن چه باعث شغل غلی که در آن خوف فوت
صلوة بر بعض باشد پس مکرره یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
یا جامع مرد شکا سلسله متهاون و مائل بفرار از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل یا تشغل
و تفریق اوقات متعدده باقبال علی السبب بجهان بادای منفردات چنانکه از بطلان امامیه جمله ایشان
دید می شود و این همه کلام بر تنزل است و الا معلوم است که حدیث قول محلول است بجنش برادی
او با قرار تندی نویدی گفته علماء را درین حدیث تاویلات و مذاهب است بعضی تاویل جمع
بعذر مکرر کرده اند و این شهر است از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف است بر ادایت دیگر من
غیر خوف و لا مطر و بعضی تاویل نموده که در ابر بود چنان ظهر گذارد و ابر در شد معلوم است
که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل است و در وی اگر چه ادنای احتمال
برای ظهر عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صور حمل کرده اند یعنی
تا خیر اولی و تخمیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل است زیرا که مخالف ظاهر است و فعل این
عباس و استلال او بحديث بر تصویب فعل خود و تصدیق البعید بریه مراد او عدم انکارش

صریح است در رد این تاویل و بعضی گفته اند که محمول است بر جمع بعذر مرض و مانند آن
 و این قول احمد بن حنبل و قاضی حسین است و اختاره الخطابی و التتولی و الریانی و همین است
 مختاره در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابوهریره و جمیع آنکه
 در آن بحث تراز مطهر است انتهى کلام المنودی پس با وجود این تاویلات و مذاهب اگر چه بعضی
 از آن بعید است چه قسم طلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بر آن عمل نکرده و اگر مراد ترمذی عدم
 بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به ملاحظه حدیثین
 باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب و غیر مؤول معمول ظاهر نیست با آنکه ظاهر این حدیث هم جماعه
 از علما عمل کرده ترمذی گفته و همین است محلی که رفته است بآن احمد قاضی حسین و جماعه از ائمه
 بجواز جمع در حضور حاجت رفته مگر کسی که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین و اشهب
 من اصحاب صلات حکاه الخطابی عن القفال الشافعی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی
 اسحق المرزونی عن جماعه من اصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و یقید ظاهر قول
 ابن عباس را دادن لایحه هر امتد و تعلیل نکرد آنرا بر مرض و غیر او و الله تعالى اعلم انتهى کلام
 و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل است
 باشد ترک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء بلفظ جمع بین الظهر والعصر والمغرب
 والعشاء بلفظ تالخر الظاهر فضلا هانی وقت العصر مثلاً دلالت نمی کند بر آنکه از قول مالک
 و معنی اشترک در مذاهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هرشی مانند آن
 وقت مختار است و وقت ادا آنرا اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب سپس و مالک این
 قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا و طائوس و همها الله تعالى و مالک گفته تمتد میشود وقت
 مختار مشترک میشود این وقت و عشاء این وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد است و تا وقت
 عشاء الساع دار و وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی بماند طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طائوس
 مغرب و عشاء وقت نمیشود مگر نه با و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است دین باب در هر طریق
 مسلم باین حدیث واقع شده که این جمع تا خیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت و بی بود و همین
 تا خیر مغرب و جمع آن بعشاء و این عید اشترک و امتزاج است و با وجود این همه چه قسم جاوید است

همانکه در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء و در وقت مختار است پس باقی است کلام از ابوهریره و جماعه

عالم بالمداهیه گفتن این حرف که احدی از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتهی کلام الدلائل
 مخصوصا و شوکانی در شرح مختصر گفتن جمع میان دو نماز اگر صورتی باشد بجزر جابر است و در تحقیق
 جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در مدینه بعیر مطر و سفر چنانکه در سیم است از حدیث ابن عباس و غیره و در بعض روایات
 تصریح بدان دارد شده بلکه خود راوی آن مجمع صدویش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش
 کرده ایم و در آن مجمع جابر بجمع مسافر و مرضیست و مطر هم عذرست چنانکه اوله صحیح بدان
 وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذارست و حق عدم جواز است
 و الله اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی ارجح المطالب در مواضع جذبه الطائفت
 ذکر کرده ایم بدان رجوع باید کرد حدیث بیست و چهارم حدیث خواندن آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نماز جنازه بر مردیون است حدیث قال صلوا علی صاحبکم اخراج اهل المنجا
 والنساء من حدیث سلمة ابن الاکوع و درین باب حدیثیست بعه در حدیث جابر آمده
 من ترک ما لا فلا هله و من ترک دینا اوضیا عاقابی و علی اخراج مسلم و النساء ما حمل
 و این ناسخ حکم اول است و درین باب حدیثیست علامه شوکانی در فتح ربانی گفته و قد ثبت
 التصحیح فی بعض هذه الاحادیث بان قال هذا المقالة بعد ان كان يمتنع من الصلوة علی
 المدیون و هذا يدل علی النسخة این دلالة و یفید اذینهم مفاد و من لم یذکره من جنتف
 فی النسخة و المنسوخ فهو قائم استدراك به علیه انتهی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب
 است فلیراجع حدیث بیست و پنجم روایت ابن عمر است قال سئل رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القميص الی قوله و لا الخفین لان لا یجوز
 غلین فلیقطعهما حتی یكونا اسفل من الکعبین و رواه اهل السنن یعنی پرسیده شد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود نه پوشد قمیص نه موزه مگر آنکه نیابد پا پوش
 پس بپوشد موزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع
 شرط جواز لبس خفین است و برین اند جمهور علما و فقها و زواید احمد جابر است پوشیدن آن
 بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق است و آن این است که گفت شنیدم رسول خدا

صلی الله علیه و سلم خطبه میکرد و بعرفات من لم یجد زارا فلیلبس سر او یل و من لم یجد
 نعلین فلیلبس خفین و این متفق علیه است و در روایتی از طریق ابی الشعثار آمده که قلت
 و لم یقل لی قطعهما قال لا رواه احمد و متقی گفته هذ ابطا هر فانا سنه محدیث ابن عمر
 یقطع الخفین لانه قال بعرفات فی وقت الحاح و محدیث ابن عمر کان بالمدینه کما سبق
 فی روایه لاحمد و الدارقطنی انقی و مراد بحدیث جابر این است قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم من لم یجد نعلین فلیلبس خفین و من لم یجد اذنا فلیلبس لیل
 رواه احمد و مسلم در سنن الاوطار گفته جواب داده اند خالبه از حدیث ابن عمر که متمسک جمیع
 است بر وجوب قطع بجه و بکی ازان دعوی نسخ است کما تقدم و حکایت کرده است
 آنرا دارقطنی از ابی بکر بنیابوری و شافعی در اُم گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت
 ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل است که وی در آن شک کرده یا گفته و لیکن
 بعضی روایات از وی نقل آن نمودند انتهی و لیکن قول ابی الشعثار ابی است ازان
 کما سبق و بعضی سلوک طریق ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث
 ابن عمر اختلاف است در رفع و توقف او و حدیث ابن عباس مختلف نیست در کرده اند
 این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذه و معارضه
 کرده اند بآنکه حدیث ابن عباس مختلف است آن ابی شیبه آنرا بنده صحیح از سعید بن جهم
 از ابن عباس موقوفاروایت کرده و حافظ ابن حجر گفته اریاب نمی کنند هیچ یکی از محدثین
 در آنکه حدیث ابن عمر اصح است از حدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عمر بنده آمده
 که موصوف باصح الاسبانید است و اتفاق کرده اند بر آن از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و
 از ایشان اند نافع و سالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر
 بن زید از وی تا آنکه هسلی گفته اند شیخ مصری لا یعرف کذا قال و هو شیخ معروف
 موصوف بالفقه عند الایمة و بعضی از ایشان استدلال کرده اند بقیاس خف بر لیل
 در ترک قطع و این مردود است بآنکه مصادم نفس است پس فاسد الاعتبار باشد و بعضی
 حجت بقول عطا آورده که قطع فساد است و او تعالی فساد او دوست ندارد و این وجه

هم مردود است بآنکه فساد و چیز است که شارع ازان نهی کرده نه در چیزی که دران اذن کرده بلکه واجبش نموده این بخواری گفته امر بقطع محمول بر اباحت است نه بر اشتراط علماء بالحدیثین و این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که جمع میان هر دو ممکن است بجل مطلق بر مقید و اجمع ممکن است واجب همان باشد نه رفتن بسوی ترجیح و اگر مصیر به ترجیح جائز باشد ترجیح مطلق ممکن است زیرا که ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس از روایت واحد ارجح است و الله اعلم انتهى کلام گویم حدیث ابن عمر در سنن است و حدیث ابن عباس در صحیحین مع هذا متفق علیه است و بعد از آنکه نزد بخاری و مسلم بطریق رفع ثابت شده و نقش در طریق ابن ابی شیبه مضرت نمی کند چه رفع زیادت است و زیادت مخبره بطریق صحیح مقبول است و علاوه آن حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس متاخر و آخر ناخ اول باشد و اگر قول نسخ صحیح نیست جمع درین مقام کفایت می کند که تقدیم و الله اعلم فائده نودی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث کنت نهیتکم من زیارة القبر و خزو و دوها و نهیتکم عن لحوم الاضاحی ... فرقی قلت فامسکو اما بادلکم و نهیتکم عن الذبید الا فی سقلا فانبت وافی الاسقیة کلهما و لا تشربوا سکر و گاهی باخبار صحابی چنانکه گوید کان اخر الامر من رسول الله صلی الله علیه و سلم نزل الوضوء مما مست النار و گاهی باجماع یحیی ترک قتل شارب خمر در کثرت چهارم و گاهی بتاریخ نزد تغذی جمیع و الله اعلم بین بن عبد الرحمن اهل در عده المنسوخ بعد از ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان می کنند گمان کننده قلت منسوخ را و التفات میکند با استدراک اشیا بران پس متعذر می شود بر او استحضار آن و گاهی بعضی ازان متحضر میشود پس رجوع می کنند ازان لقبض عثمان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات بسیره و میداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بخصیص و تعارض عارضی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علماء بر نسخ آن نزدیک است و هفت حکم است از آن جمله است استقبال بیت المقدس که باقبال کعبه منسوخ گشته و آن اولی چیز است که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه درناز

ظهر و گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود دو رکعت و تکلم در نماز
 و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جهازه بر منافقین و تحریم
 زیارت قبور مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم
 عاشورا و سجده باین طلوع و شروق شمس و جواز اکل لحوم حرام الهیه و رجعت مطلقه ابدی
 و اعتدال متوفی عنهار و جهات یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل جماع در یابی
 رمضان و تحمیل میان صوم و کفاره و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در شهر
 حرم و وجوب قیام لیل بر غیر دی صلی الله علیه و آله و سلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم
 رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت بر اقربین و توارث میان قرابت
 و حبس زانین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بکثیر کفار و اجتماع کرده اند مسلمانان
 بر آنکه نماز چهار گانه گذارده نشود دو گانه اگر چه در اصل چنین بود لیکن در زیاده فی العباد
 اختلاف است در آنکه این نسخ است یا نه بر دو قول و اجتماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای
 زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل بابت است نیست از منسوخ در چیزی و اگر
 ترخیص شرعی یا نسخ شرع متقدم است پس منسوخ است و اقرب اول است و در آنچه ذکر کردیم
 از شمار منسوخات چیزی است که اجماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات و لیکن
 الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ
 و در منسوخ است آنچه نسخ آن شهر شده و نیست در وی خلاف و نه نقل اجماع از کسیکه
 بروی توفیق باشد فیما علیه الله تعالی و آن نسخ است بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهار بار
 و آمر باندای زانین و تحریم کفر فضا و هب از اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغبان نه
 اشهر حرم و جواز تنفیل قبل از قسبت و لبس خاتم ذهب و آمر بقتل کلاب شود و جواز زنده
 و در منسوخ است آنچه نسخ وی شهر شده و زنده اند بدان جامه و شاد دست مخالفت در آن
 مثل شتم المار بالماء و وضو از آنچه آتش از اس که ده و تطبیق در رکوع و آمر بضرپ ساء
 مطلقا و موقف امام میان دو کس و قول بر نبودن ربا گر در نسیم و وجوب حقوق در مال
 سوانی کوة و آمر بقتیر که بوسیجه باشد در راه حرب و شتم ساء و تحریم لحوم اضاحی بعد از ذبح ایام

و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقدر تفصیلی که در وی است و در جواز لبس کحل
از برای مردان با دعای نسخ تحریم و نسخ علی النخین با دعای نسخ در آن و در صد اهل خلاف
درین مسئله شاذ بود و بعد قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شافعیان و شیعه و خلافت در نسخ تحریم کحل
قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر و در متعرج و طهارت جلد مبتدیه بد باغت و نیم
تا مناکب در نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدین و نخیر از بلی الشد و دست و التفات
در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوٰة برای گذرنده از پیش نماز بسوی قصاص و در وضع
یدین قبل کبتین و چهار بسمیه و نبوت قنوت و صبح و قنوت خلف امام و افضلیت اسفانج
و قیام برای جنازه و نسخ عدد تکبیرات صلوٰة جنازه تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه برین
و نشاء و صوم صبح نجابت و جهور بصحت وی بوده اند و نشاء و صوم محضر و نسخ اباحت فطر در
سفر و جهور بر خلاف این هستند و نسخ بنید فقط در آندامای شراب سجود تا و حنث و نفرت و نفیر
و جز آن قائل نیست بعد نسخ در آن مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او اختلاف کرده اند و نسخ
فی قوله تعالی فی الممتحنة فانوا الذین ذهبوا ارجلهم مثل ما انفقوا ابنا بر اختلاف این
در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گشت و نهی از قتل و از قول ما شاعر
و شاعران و اشترط در حج و ابتدای کفاریتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر زن و خا
و تحریم لحو خلیل و جواز نزع عت و اذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت و می نسخ
آن صحیح شده و قتل مسلم بدمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص قبل اندامان حرج
و جلد حصن قبل رحم و حکم زنا کننده با کینزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استغاثه بمشرکین
و اخذ سلب بغیر بنیه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از قبول استاده و وجوب غسل
یوم جمعه پس اینهمه نود و هفت حکم است که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ نیست و هفت حکم از آن
و مشتهرند نسخ سیزده حکم از آن و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و مشتهرست خلاف در
چهار و هشت حکم و لکن اکثر کاتبین از آن چنانست که در آن شرط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب
عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و تعارض است که در وی ارجح بسوی تطبیق یا جمع یا ترجیح

میباشد و حسن کتب مؤلفه در نسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار لمخاطباتی بکلمه الحاشی است
نودی و غیره نص کرده اند باینکه مثل اودین باب تالیفی نبوده است و عازمی سماع دارد از حافظ
ابو موسی اصفهانی و طبقه او از اصحاب علی بن الحداد و غیره و در تصانیف دیگر نافع نیز هست
از آنچه است بحالۃ اللسان فی السماء الا ما کن البلدان و منشیوع کرده بود در ترجمه حج احادیث
نزدیک سیده بود کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نودی ذکر او در تزیین
الاسما نموده و کتاب او در نسخ و منسوخ حدیث کتابی بسبوط اکثر الفوائد است و بیرون نمی رود
از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از آن معلوم بالضرورة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست
مثل نسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس و نحو ذلک و الداعی لم انتهى کلامه عدة
النسوخ من الحديث علی ما خبر به بعض اهل الحديث و الحمد لله الذی بنهت تم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان می ماند

این همه گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب و سنت
حدود ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست و الا ولی ان يقال هو کلام الله المنزل علی
محمد المملو المتواتر چه برین حد از آنچه بر سایر حدود و وار می شود پیچ دارد نمی شود و در حدیث صحیح
آمده که نزول قرآن بر بغت حرف شده است و اصولیان ادعای تواتر این بر بغت بلکه تواتر
عشره می کنند اما حق آن است که بعضی از آن تواتر است و بعضی از آن در حدیث صحیح شریف
برای تواتر است و در این شهرورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فی خلاف و حق
آن است که بسبب آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع حکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها
کرده اند و حکم حکم وجوب عمل بر دست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بر دست و وجوب
رد متشابه بسوی محکم است چنانکه در خصوص قرب و بعیت و نحو آن بسوی استواری او تعلق
بر عزت و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی است از رویه
و هندیه و فارسیه و سریانی و و غیر آن اکثر انکارش کرده اند اما دلیلی صلیح تحت نیا دارد اینست
بیان کتاب و ما سنست پس عبارت است از فعل و قول و تقریری صلی علیهم و آله و سلم

و با اتفاق اهل علم سنت مطهره مستقل است بتشریح احکام و بموجب قرآن است در تحلیل حلال و تحریم
 حرام و روایت عرض احادیث بر قرآن مختلف موضوع است نزد ائمه این شان ادراعی گفت
 کتاب اجماع الی السنه من السنه الی الکتاب و بحسب بن کثیر گفته السنه قاضیه علی الکتاب و بالجمله
 حجت سنت مطهره و استقلال او بتشریح احکام ضروری دینی است و خلاف نمی کند همان مگر هر که بپره
 از اسلام ندارد و در افعال بی صلی الله علیه و آله علم تعرض نیست بلکه مجردا که آن متغایره است که در اوقات
 مختلف افتخ شده آنی اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض تصویب اما صوره و در حقیقت
 راجع بسو کسینات اقوال است و تعارض قول و فعل را صورتیست و رفع آن از این صحت و حق آنست که هم
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطو شعی علی البال بدون تنجیز
 است آنی اشارات و کنایات وی صلی الله علیه و آله و سلم منجم است باشد و حجت بدان قائم
 و ترک او را در ماضی حکم فعل است و اجبار بر انواع است و حق آنست که علم حاصل بجز متواتر ضروری
 است و الیه ذهب المحققین و این خبر را شرط است بعضی متعلق بخبر و بعضی با مع و نه جمیع
 و جوب عمل است بخبر واحد و وقوع تعبد بدان قهر که در آن خلاف کرده چیزی که صلاح است که باشد
 نیامده و متبوع عمل صحابه از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میدانند
 که آن قدر است که جز در مؤلف بیضا نمی تواند بخشد و هر که در عمل بدان در بعضی احوال تردد کرده
 با سبب خارج مثل رب دعوت یا همت در راوی یا وجود تعارض و شل آن کرده و آحاد را اقتضا
 است و عمل را بیان شرط و بعضی متعلق بر اوی و بعضی بدلیل خبر و بعضی نفس لفظ خبر و حدیث صحیح
 حجت است و بجملة آن مرسل باشد و حق عدم قبول است با خلافت که در است و حدیث منقطع حجت
 نباشد و در تعارض جرح و تعدیل و عدم اجماع میان هر دو اقوال است و حق تحقیق بقبول آنست
 که اجتهاد را در آن مرجع است و لابد است از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود را جرح از
 مرجع بر مجتهد مخفی بنی ماند و بر تقدیر قول بقبول محل جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد
 بر تعدیل این است بیان سنت اما اجماع پس عبارت است از اتفاق مجتهدین است محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد وفات وی در عصری از عصا بر ابرامی از امور و قمر با اتفاق اشتراک در
 اعتقاد یا قول یا فعل است و تیر من رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که اتفاق و خلافت

را در اجماع اعتبار نیست و اجماعی که بر وجوب تسلیم یا نقل میکنند از همین قبیل است زیرا که اجماعی که مجتهدان
 در بیان برضی از دست و نیز بر دلالت این قید اتفاق بعضی مجتهدین را در بعضی زمانه اهل اجتهاد
 است در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند در حجیت اجماع انقضای عصر مجتهدین عدم تنقیح
 خلاف تقوید علت تنقیح در رسیدن ایشان بعد و معتبر در قیاس و خلاف است در مکان اجماع
 فی نفسه و امکان علم بدان امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم دست و بر تقدیر تسلیم این همه خلاف
 است در آنکه حجیت شرعی است یا مذمتی و حجیت است و دلیل بر آن نزد اکثر شیعیان است نقطه
 عقل و حق عدم حجیت است و اگر تسلیم کنیم که حجیت است و علم بدان ممکن بر اقصی مافی الباب
 آنست که مجمع علیه حق باشد لازم نمی آید از این وجوب اتباع او چنانکه گفته اند مجتهدین است
 نیست و لجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر تقلید هم اتباع او درین باب جهاد بخصوصه و وجوبیت و تألیف
 بحجیت اجماع اختلاف دارند جمعی که خفیا از ایشانند بآنزفته که حجیت قطعی است و قومی گفته قطعی است
 و بعضی تفصیل کرده گفته اترفق علیه معتبر بر قطعی است و سکوتی قطعی و اجماع را از مستند لایست و
 هر که گفته بلا مستند جائز است قول او ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد خلاف
 و همچنین بر عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد
 عصر ایشان را در آنکه اجماع صحابه حجیت باشد یا نه همچنین اجماع اهل سینه علی انفراد و در قبول اجماع
 سکوتی و عدم آن در آنکه قول نظام عدم حجیت است و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر غیر که
 واقع شده است اجماع بخلاف آن در اجماع بعد از آن و در جواز احداث قول ثالث
 بعد از اختلاف اهل عصر در آن مسئله بر دو قول معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن است غیر
 ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین
 و در مسائل فقهیه قول جمیع فقهیین غیر اهل فن بر حکم عوامست جمعی اعتبار را کرده اند و جمعی و حق عدم اعتبار
 است و خلاف یکی از مجتهدین اهل اجماع را ناقض اجماعست چنانکه گویند اجماع باشد بجهت عدم
 حجیت اجماع منقول بطریق احاد خلافست چنانکه اکثر ائمه در قیاس و نقل و قول قائل الا اجماع خلافا
 بین اهل العلم فی کذا اینست اجماع نیست و هر که گفته است قول او فاسد است اینست بیان اجماع و اما
 قیاس پس اصطلاح فقهی معلوم بر معلومست و ما ثبات حکم یا نفعی او با مرعیه سیاه بود و انکه با صفت

و اختصار جهات الحقیقین اتفاق است بر حجت قیاس در از روی صلی الله علیه و سلم و خلاف قیاس شرعی است و جهات
از صاحبان تابعین و مقلدین این نیست که اصلی از اصول شریعت است استدلال بر و بدلیل بر حکام و ائمه و شیخ
انکارش کرده اند و علم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در آن حکمی مخصوص علیه است و قرآن سبب است مامعده و
عنه لغوی دلیل او اینست که قیاس و شک نیست که در دعوات و مطلقا نصیحت کتاب است
و قیاسی هر حادثه است و این هر دو قائم اند باین هر از هر حال که من عرفه و محمل من جمله و ارکان
قیاس چهار خصلت است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی یا از این چهار تفصیل طویل است و صحت قیاس را
دوازده شرط ذکر کرده اند که محل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذکور است
و علت است سالک و در جریان قیاس در سه باطل است همچنین در صدور و کفایت جمعی منع کرده جمعی جایز گفته
اعراض متضمن کلام مستدل است قسمی مطالبات و قوا و معارضات و دایره بحث در تفصیل این هر سه
خیلی وسیع است انواع اعراض را نیز بحیل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن اذیت
و جهات انکارش نموده اند که شافعی گفته من لم یخص فقد شرع و بعضی علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز
یکی بر تقدیم دلیل شرعی بر این واجب العمل است زیرا که حسن فیه شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلاً چیزی باشد
مختلر است بدلیل شرعی در عادات مردم تحقیق است پس قول بدان حرام و واجب اینجا اتباع دلیل و ترک عادات
و صحتی خواهد دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و در اینجا یک چیز دیگر است که گفته اند اصل هر مسلمانیست
استدلال بر مسلمانیست و در قول بدان خلاف است بر نهی افعال جمود و سکوت ان منع کنند مطلقا این
بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن آنکه کتاب اصول مربوط باید است و اما اجتهاد پس معروف فقهاء آن را
تعریفهاست آمدی گفته هوستقناع الواسع فی طلب الظن بشی من الاحکام الشرعیة علی وجه یحسن من
الفضل العجز عن الزهد علی وجه یتبدی است که استفراغ روح می کند در تحصیل ظن حکم شرعی و لابد است که مبالغ
عاقل ثابت المکلفه استخرج احکام از او یا خد باشد و این با شرطهاست اول و دوم آنکه عالم باشد بمجموع
کتاب و سنت چه فاصد یکی از این مرد و غیر محترمت یا اند اجتهاد جایز نیست و شرط طهرت
قد متعلق با حکم است و در تعلیل جدا سوم آنکه عارف بود بلباس عرف و حی که لغیر غیر است و غیبت
مطمئن و خوش آن تواند کرد و غلط آن از نظر قلب شرط نیست بلکه ممکن است خارج آن از روایات ائمه این
کافی است و از ایشان تقریب تهذیب آن بر جوف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم با اصول

کتاب بنیاد صحیح بخاری با احوال استناد بنا بر تفسیر و در هر جزء فروع البدر کمال است

معرفت دلیل اکثر ائمه بر آنکه کوی مؤمن است از ازل شفاعت اگر چه تبرک است لال فاسق میشود و مبتلا
 ائمه الحدیث و اشعری گفته مؤمن نیست تا آنکه از جمله تقلیدین هر یکن رود و این دلیل است نیست
 برین قول آنست از علم الحق هو الاول و نیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید مسائل شرعیة فرعیة جماعت
 گفته جاز نیست و جمعی گفته جاز نیست مطلقا قرآنی گفته مذنب مالک جمهور علماء و جواب جهناد و
 ابطال تقلید است و این جنم ادعا اجماع برین از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت اما بقدر اخطای و
 احصیاء فالظاهر وافی ثانی و فافق الکتاب المستند فحن و ابیه و مالم یوافق فان کوه و مثل آن ابو حنیفه
 و شافعی و احمدی گفته اند مخصوص ائمه اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید قول مفید و خبر آنکه کوی است و
 از اینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذنب جمهر است مؤید است اجماع بر عدم جواز تقلید
 هوات و بر آنکه عمل محتمل بر خود نیست نزد عدم دلیل غیر او را بر آن عمل جاز نیست بالاجماع و این در
 اجماع تقلید از پنج بر میکنند پس گفت اگر سالی است که قناعت به عمل خود کند که با سبب تقلید بر جان خود
 غیر خود در دخته اند یا آنکه تقلید با اتفاق اهل علم جبل است نه علم مذنب هم تفصیل است یعنی بر جان خود
 و بر محتمل خراما که از اتباع ائمه اربعه همین قائل اند اما محض نیست که اعتبار در خلاف با قول آن مجتهدین
 و این اتباع تقلیدین اند مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لایسا چون هر چهار ائمه ایشان منع
 کرده اند ایشان از تقلید خود و تقلید غیر خود بعضی متعین این منع را حمل بر مجتهدین کرده اند و تقلید
 و آثارش اقول گفته اند من بوج تقلید فضلا عملی وجهی بجهت بیذنی الاستغفار جوابها و
 نوزم بر دشوار کنم سبحانه الی اداء الرجال انبی و خلاف کرده اند و آنکه واجب بر عامی التزام مذنب
 معین بر هر واقعه است یا نه جماعتی گفته لازم است و زحمة الکیا و جمعی گفته لازم نیست و در تحقیق این
 والنوی و بنو ربیع و احمد بن حنبل و برین گفته است سلف است موقوفه تفصیل این مطالب
 اندر سأل جنت فی المأسوة الحسنة نباشد و کتاب حصول المأمول من علم الاصول باید جست چه محال این
 اجازت کتب علم اصول فقه است نداین موضع بلکه مقصود در اینجا صرف ضبط اطراف و اشارت
 بانکاف بود پس بس و بالله التوفیق و هو المستعان و خیر رفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

باجازت احدی طبع نمکند

در این کتاب بنیاد صحیح بخاری با احوال استناد بنا بر تفسیر و در هر جزء فروع البدر کمال است

